



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب من كتب التوفيق والهدى



MAH ALLI COLLECTION  
بسم الله الرحمن الرحيم

مطبع نظامی و کاپی و مطبوعه  
دری نظامی و کاپی و مطبوعه

1302

این تقدیر و دوام  
در بیان  
در تاسیس

یا صرف کلام از معنی  
و آنچه تقدیس بر آنست

این کتاب  
در تاریخ  
مطبعه  
و کاپی  
و مطبوعه  
دری نظامی  
و کاپی  
و مطبوعه



بر وجوب معرفت این علم و عدم حکم در قرآن حدیث بدون استناده آن از اینجا جمعی کثیر از اهل علم درین باب تصنیف پرداخته  
و نسخ را از منسوخ جدا ساخته اند و این را طالب القسی المقرئ ابو جعفر النخاس و ابو بکر محمد بن عبد الله بن عربی ابو داود و سجستانی  
و ابو نعیمه قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاسم بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین سیوطی و امام ابو القاسم هبة الله  
بن سلامه بن نصر المفسر المقرئ النخوی البغدادی و ابو الحسن بن ابی المنصور و ابو اسحاق محمد بن محمد بن غیرهم در نسخ قرآن  
و منسوخ وی تألیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن صبح القطری النخوی و ابو بکر محمد بن محمد بن خفوف بالجهد الشیبانی صاحب  
ابن کثیر و احمد بن اسحق الانباری و ابو جعفر محمد بن محمد النخاس النخوی و ابو بکر محمد بن موسی الحارمی الهمدانی و ابو القاسم هبة  
بن سلامه النخوی ابو حفص عمر بن شایب البغدادی الواعظ و ابو اسحاق محمد بن علی المعروف بابن عبد الرحمن و امام عبد الباقی بن یونس  
القشیری و محمد بن محمد الاصبهانی و ابو الفرج بن یحیی بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدلی الهمدانی و غیرهم در نسخ تفسیر  
و منسوخ وی تصنیف نموده اند اما این توالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم خفایا و کتب پدید آمده و از عدم اعتنا علی  
باین علم نراوی عدم خرید و خصوصاً درین کتب عجیبه و دیار هندیه بنا علی هذا این فقیر تحقیق عفا الله عنه مانده و مستعمله فی کتب  
و یرضاه باستناد جمعی از احباب تألیف این رساله در سنه ۱۲۸۶ و ثانیین و ثالثین و الف الهجره پیر و است و شتمل بر  
یک مقدمه و دو باب یک خاتمه ساخت و افاده الشیوع بمقدار النسخ و المنسوخ نام نهاد مقدمه  
در بیان معانی نسخ و احکام او باب اول در نسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور باب دوم  
در نسخ و منسوخ حدیث خاتمه در ذکر بعض فوائد مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

### مقدمه در بیان معانی نسخ و احکام او و در آن چند مسئله است

اول در نسخ و آن دلالت بمعنی ابطال و ازاله آید و منه نسخ الشمس الطل و النسخ انار القوم و منه  
تناسخ القرون و نگاهی مراد بدان نقل و تحویل باشد و منه نسخت الکتاب ای نقله و منه قوله تناسخ  
الکتاب تنسخ ما کان من قبله و منه تناسخ المواثیق و اختلاف است در آنکه نسخ درین هر دو معنی تحقیقت  
یا دیکر از آن در یک معنی هستند گفته اند که درازا تحقیقت است و نقل مجاز و فقال شامی گفته در نقل تحقیقت  
و باقلانی و عبد الوهاب غالی گفته در هر دو تحقیقت است میان هر دو مشترک لفظاً زیرا که در هر دو استعمال است و در هر دو صلاح  
اهل اصول بعد طول بحث در حدود وی رفع حکم شرعی است مثل وی با تراخی منسوخ از نسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی  
در فوز کبیری فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در تفسیر که مباحث آن بسیار است و اختلاف در اینجا بیشمار است  
نسخ و منسوخ است و اقوامی و وجه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدیرین متأخرین است درین باب اینجا مستقر است کلام  
صحابه تابعین معلوم میشود آنست که ایشان نسخ را استعمال میکردند باز ای معنی لغوی که از الیه چیزی بچیزی است  
نه باز ای اصطلاح اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان از الیه بعض اوصاف آیتی است بآیه دیگر خواه تمام آیت عمل باشد  
یا صرف کلام از معنی متبادر غیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فایده در بیان مخصوص  
و آنچه قیس بر آنست ظاهر از الیه عادت جالبه یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باب اسع اندول در اینجا



جولانی شد و اختلاف را گنجایش و تعدد آیات منسوخیه با نصیه رسانیده اند و اگر نیک شگافی غیر محسوس است اما آنچه  
 به طالع است تا غیر نیست عدوی قلیل بیش نیست لایسا بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب القبا  
 بعد از آنکه از علما بعضی آنچه مذکور شد بسط لائق تقریر نموده آنچه برای متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن عربی تحریر کرده  
 قریب بیست آیه شمرده فقیر را در آن است انتی بقده آن است را با تعقیب فکر کرده و در آخرش گفته قلت و علی  
 مباحی دنا لا یعتقدین النسخ خمس آیات انتهی و این تعقیبات در مطاوی آیات خواهد آمد  
 دوم آنکه نسخ باز است عقلا و واقع است سمعا و شرعا بدون فرق میان کتاب سنت و حکایت کرده است جماعتی از  
 اهل علم اتفاق اهل شرا بر آن خلافا لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته باز غیر واقع است و قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی  
 در ارشاد الفحول بروی درین خلاف رو مشیخ کرده و تعقب نموده و گفته ان صحیح هذا عنه فهو دلیل علی انه  
 جاهل لهذه الشریعة المحمدية جهلا فظلیعا و اعجب من جهله بها حکایة من حکى عنه  
 الخلاف فی کتاب الشریعة فانه انما یعتقد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من بلغ فی الجهل  
 الی هذه الغایة انتهی و مکت و نسخ بیان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمد  
 و نیست ناسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصالح عباد است پس هرگاه صلوات ایشان در تبدیل حکم و شریعت بشریت بود آن  
 تبدیل و احکامات همان صلوات باشد گفته اند رفع نوبت خدشی از ایشان است در دنیا تا بشر باشد رفع آنی حجت و گفته اند نیست و قیل غیر ذلک  
 سوم آنکه نسخ را شرط است یکی آنکه منسوخ شرعی باشد عقلی دوم آنکه ناسخ منقصل و متاخر باشد از منسوخ زیرا که هر چه  
 متقرن است چنانکه شرط و صفت و استثنای مسمی نسخ نیست بلکه تخصیص است سوم بودن او بشرع پس ارتقاء حکم بمرتبه  
 نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید است انقضای آنوقت نسخ نیست پنجم  
 آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد و قوت بلکه اقوی از آن چه در صورت ضعف مزیل قوی نتواند شد و این حکم عقل است و اجماع  
 بر آن دلالت کرده چه صحابه بنص قرآن که غیر واحد منسوخ کرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا بدو  
 لازم نیاید و شرط نیست متناول بودن لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی بکار او ببقا بقسمت آنکه منسوخ  
 جائز النسخ بود پس داخل نشود نسخ بر مصلح و حید زیرا که وی سبحانه لم یزل و لا یزال با اسما و صفات خود دست و همچنین  
 بر چیزی که تا بید و توقیت آن بعض معلوم شده و از نیاید دریافت بشد که نسخ در اخبار نیست زیرا که وقوع آن خلاف خبر و خبر  
 غیر متصور است چهارم آنکه جائز است نسخ بعد اعتقاد منسوخ و بعد عمل بر آن بلا خلاف برابر است که ممکن بر آن عمل کرده باشد  
 همچو استقبال بیت المقدس یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد ممکن  
 آن فعل که حکم بر آن تعلّق دارد و بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین آنچه گنجایش فعل داشت  
 بگذرد و خلاف اکثری همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز نسخ در صورتیکه وقت مامور به داخل شده اما نسخ پیش از فعل  
 آن وقوع یافته خلافی که هست نسخ قبل از دخول وقت است پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن باین فته اند جمهور و شوکانی  
 گفته هو الحق الذي لا سعة فيه زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور معروفه نه برای بدل ازین قبیل

نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات و قبول و نسخ اوتار لحوم اصنافی و نسخ تحریم سبب شربت بقول فالان با شتر و در نسخ قیام لیل  
در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه ظاهر و بعضی معتزله و جمیع آنها متسک کرده اند بر خلاف این بقول الله تعالی ما ننسخ  
و نسخ آیه او ننسها کانت یحیی منهنها و آنکه ظاهر و بعضی معتزله و جمیع آنها متسک کرده اند بر خلاف این بقول الله تعالی ما ننسخ  
چنانکه دال است بر آن قولنات بخیر منها و او شهاد و در وی ذکر نسخ حکم نیست و اگر نشدیم کنیم جائز است که گفته شود که اسقاط  
این حکم منسوخ بهتر از ثبوت او در الوقت است ششم آنکه نسخ ببدل و چند وجه است یکی آنکه نسخ مثل منسوخ باشد  
در تخفیف و تطهیر و درین خود خلافا فی نیست همچو نسخ استقبال میت المقدس با استقبال کعبه دوم آنکه نسخ اغلاظ با خف بود  
و این نیز با خلاف است همچو نسخ حد یکول بعد از اربعه اشهر و عشر اسوم نسخ اخف لبسوی اغلاظ و مذہب جمهور جواز اوتار  
خلافاً لظاهر و حق جواز وقوع اوست چنانکه نسخ وضع قتال و اوال اسلام بقرض آن بعد و نسخ تخیر میان هجوم و فتره  
بقرضه صوم نسخ تحلیل تر تحریرش و نسخ مجامع متع بعد تجویش و نسخ صوم عاشور البصوم رمضان هفت قسم حرام نسخ اخبار  
و در وی تفصیل است یعنی اگر خبر از چیزی است که تغییرش جائز نیست کقولنا العالم حادث پیشش هم جائز نیست و اگر  
از چیزی است که تغییرش جائز است پس آن چیز ماضی است یا مستقبل است یا وعید یا خبری از حکمی همچو اخبار از وجوب  
حج و مذہب جمهور جواز نسخ این خبر است بجمیع اقسام خلاف لابی علی و ابی یاشم شوکانی گفته حق منع اوست در ماضی  
مطلقاً و مستقبل در بعض که آن عدست نه در وعید و تکلیف در تکلیف از آن جهت که آن رفع حکم از تکلیف است و در  
وعید از آن جهت که آن جفوت نیست تمنع از وی نقالی بلکه حسن است فاعل او مدح است از غیر خود و نفس خود را  
بدان ترویج می تواند کرد و در ماضی از آن جهت که کذب صریح است مگر آنکه متضمن تخصیص یا تنقیص یا تبیین یا تمجید یا تمسخر  
که درین صورت باک نیست میشتیم در اقسام نسخ ابو اخی مروزی و ابن سمعان گفته آن شش قسم است یکی منسوخ الحکم باقی  
الرسم همچو نسخ آیه الوصیة لاولادین و الاقرین بآیه سواریت و نسخ عدت حول بعد از اربعه اشهر و عشر  
پس منسوخ درینجا ثابت التلاوة مرفوع الحکم است و نسخ ثابت التلاوة و الحکم هر دو مذہب جمهور جواز اوست و بعضی  
بر آن ادعا اجماع کرده اند دوم آنکه منسوخ الحکم و الرسم هر دو بودند و ناخشن ثابت الحکم و الرسم باشد همچو نسخ استقبال بیت المقدس  
با استقبال کعبه و نسخ صیام عاشور البصیام رمضان و ابو اخی مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ سنت بقرآن ششم  
بر رسم آنکه استقبال بیت المقدس به سنت بوده بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ و رسم باقی باشد و نسخ مرفوع الرسم باقی حکم  
کقولنا امسکوا عن فی البیوت حتی یتوفیهم الموت او یجعل الله لهن سبیلاً بقوله الشیخ  
والشیخه اذا نیا فارجوها البتة بحکام من الله و در صحیح ثابت شده که این قرآن منلو بود بعد از لفظش ششم  
و حکش باقی مانده چهارم آنکه منسوخ الحکم و الرسم هر دو ناخشن باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه رضی الله  
عنها آمده گفت کان فی ما انزل عشر رضعاب متتابعات یحرم فسخ بخمس رضعات فتوفی  
رسول الله صلی الله علیه و سلم و هن فی ما یتلی من القرآن بهیقی گفته پس عشر درینجا از آن قبیل است  
که رسم و حکش هر دو منسوخ گشته و نسخ الحکم باقی الحکم است بل لیل آنکه چون صحیحاً جمیع قرآن پراختند این آیت انوشند

حال آنکه حکمش نزدیک ایشان باقی است این اسمعانی گفته معنی قول عایشه بنی هاشمی است که گفتند که حکمش منسوخ است  
 نه لفظ او و نه معنی گفته معنیش آنست که هرگز نسخ تلاوت و نرسیده وی تلاوتش میکنند و هم آنکه نسخ رسم الا حکم باشد و نه  
 معلوم نبود و چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لمتنی لهما ثالثا ولا یعدلا جوف ابن آدم  
 الا التراب و یتوب الله علی من تاب چه این قرآن بود و هم نسخ شده و حکم او این عبد البر و تمسید گفته قیل انه فی  
 سورۃ ص و چنانکه در صحیح آمده که در قرآن حکایت ایل بر سوزنازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا رسا  
 فزنی عنا و ارضا لنا و چنانکه حکم درست کرد از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده که ان النبی صلی الله  
 علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا قرأ فیها ان ذات الدین عند الله الخفیة لا الیهودیه  
 ولا النصرانیة و من یعمل خیرا فلن ینکفرا حکم گفته صحیح الاسناد است و این از ان قبیل است که لفظش منسوخ شده  
 و معنی آن باقی مانده و این عبد البر آنرا بر تمسید از نسخ الخط و حکم و انخط شمرده و گفته و منه قول من قال ان سورۃ  
 الاحزاب کانت نحو سورۃ البقره ششم آنکه نسخ منسوخ کرد و میان بر و فطی تلو بود و چو موارث بلف و نصرت  
 که موارث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت است و این نسخ گشته این معانی گوید این هر دو قسم نیز از  
 تکلف است و در ان نسخ متحقق نیست و ابو اسحق مروزی گفته توارث هجرت از ان قسم است که نسخ شدنش معلوم شده و در انسخ  
 معلوم نیست غرض که نسخ تلاوت حکم نسخ حکم تلاوت نسخ هر دو معانی از ان باب است که هیچ مانع شرعی و عقلی از ان نسخ نیست  
 برای نسخ از ان جی نیست زیرا که جواز تلاوت آیت مکی از احکام اوست و آنچه بران آیت اندک حکم دلالت دارد مکی است  
 مر او را نیست تلازم میان این هر دو و ثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو نسخ احدی با مثل سائر احکام متباین و جدا  
 حجت بوجود وی که دلیل جواز است نه هم آنکه خلاف نیست در جواز نسخ قرآن بقبر آن نسخ سنت متواتر و بسنت متواتر و جواز نسخ  
 آحاد با آحاد و نسخ آحاد متواتر و خلافا فیکه است در جواز وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتر و یا آحاد است جمعی بجز انسخ متواتر  
 و بران اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن غریب جمود آنست که واقع نیست و بران اجماع نقل کرده اند و جماعتی از  
 اهل ظاهر که ابن خرم از ایشان است بسوی وقوع رفته و در روایتی امام احمد بن حنبل و ابوالولید الباجی و قریبی گفته اند  
 زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع است و بعد آن نه شوکالی گوید و از وقوع سنت نسخ قوله تعالی قل لا اجد فی  
 ما اوحی الی من حکم ما علی طاعه قطع نهی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی خلب  
 از طیر و این آحاد است و جواب داده اند که معنیش آنست که لا اجد الا ان تحریم و مستقبل واقع شده و از وقوع سنت نسخ حکم  
 متعه نهی از ان هر دو آحاد و خود لک اکثر و از انچه ارشاد بسوی جواز نسخ صحیح آحاد برای اقوی المتن و الدلالت از وی میکند  
 آنست که جمعی نسخ در حقیقت برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست و این غلطی است که در اولیش قطعی بود پس منسوخ  
 همین غلطی است نه آن قطعی فاعل و هم آنکه جائز است نسخ قرآن بسنت متواتر و نزد جمود و به قالت الخفیة چنانکه  
 درین آیه کتب علیکم اذ احصوا حدکم الموت ان تتركوا خیر الوصیه الی الدین و الا فربین  
 بقوله صلی الله علیه و آله و سلم لا وصیه لوارث و توان گفت که این آیه نسخ است بآیت موارث زیرا که جمیع میان هر دو حکم است

و شافعی منع رفته و جماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کتابی بر اسی گفته هفتوات الکبار علی اقدارهم  
و عبد الجبار که نظر در اصول و فروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر و لکن الحق اکبر  
منه و لم نعلم احدا منع من جواز نسخ الكتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن المتواتر و المتداول  
فی حبال الشافعی قالوا لا بد ان يكون لهذا القول من هذا الظاهر محل فتمت قوا فی محامل ذکرها  
و از آنکه نسخ قرآن بسنت است آیه مستفاده بنی از اکل فی ناب غیره و قوله حرمت علیکم المیکنة منسوخ است  
با حادیث و یاغی از نزعی که در دست و اما نسخ سنت بقرآن پس جائز است نزد جمهور و نیست وجه برای منع از آن  
و نیست دلیل از عقل و شرع نزدیک مانع از آن بلکه نسخ وی بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك  
قوله تعالى قد نرى تقلب وجهك فی السماء الا ینصرونک انما یخضعونک و الله علیهم و سلم باقریش  
بر روی آنرا بقوله تعالى فلا ترجعوا حقاً الی الکفار و نسخ تحلیل عمر بقوله انما النحر و للکسیر  
الا ید و نسخ تحریم مباشرت بقوله تعالى فالان باشر فیه و نسخ صوم یوم عاشوراء بقوله فمن شهد منکم  
الشهر فلیصمه و نحو ذلك مما یکثر تعداده یا روم اگر فعل از سنت ناسخ قول است چنانکه قول ناسخ فعل  
نزد جمهور و منسوخه صلی الله علیه و سلم فی السارق فان عادی الخامة فاقتلوه و چون در برابر بجم آوردند  
قتل کرد پس این ترک ناسخ اتقول باشد و فرمود الشیب بالشیب جلد مائة و الیوم بقیه ما عزا رجم کرد نه جلید  
این ترک ناسخ جلید باشد از سختی رجم و همچنین در صحیح قیام او برای جنازه ثابت شده بعد ترک کرد از پس این نسخ باشد  
برای آن ثابت شد که فرمود و صلوا کماد ایتموا اصلک بقدر غیر آنچه یکدیگر و بعضی افعال پس این نسخ آن باشد  
و نیست نزد مانع از آن دلیل از عقل و شرع و و از روم اگر اجماع نسخ می پذیرد و نه نسخ چیزی می باشد نزد جمهور  
بعضی آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز است و بعضی جنبه ناسخ بودن او رفته اند لیکن ببنده نه بنفسه یعنی اگر نص صحیح  
یافته شود و اجماع خلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ است چه اگر اهل اجماع بر آنش مطلع نمیشد و اجماع بر خلاف  
آن میکردند این خبر گفته این غلط فاحش است و لیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه و المتفقہ در مثال آن حدیث وادی  
آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در آنجا خواب افتند و بیدار نکرد و ایشان را اگر خبر شنید و چون بیدار شد فرمود  
اذا سمی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یدکرها و من الغد للوقت حال آنکه اعاده نماز بمنسبه  
بعد قضای او در حال زکرو در وقت منسوخ است باجماع مسلمین زیرا که نه واجب است و نه مستحب **سیر و** **سیر و** **سیر و**  
نسخ چیزی از قرآن و سنت بقیاس و باین گفته اند جمهور زیرا که احتمال قیاس نزدیک عدم نص است پس نص از  
چشم نسخ تواند پذیرفت ابو القاسم نامطی گفته جائز است بقیاس علی نه بقیاس خفی و گفته اند این وقتی است که علتش  
منصوص باشد مستنبط و صفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بعد آن خود  
ناسخ نیست بالاتفاق و منسوخ میشود قیاس بنسخ اصل خود بلاریب و در حجت نسخ او با بقیای اصل خلاف است  
و حق منع اوست و به قال قوم من الاصولیین چهار **سیر و** **سیر و** **سیر و** آنکه جائز است نسخ مفهوم مخالف با نسخ اصل او



و این ظاهر است و بدون نسخ اصل او بقوله صلی الله علیه و سلم المناء من الساعه زیرا که مفهوم او منسوخ است  
بقوله صلی الله علیه و سلم اذا قعد بین شعبها لا یریم و جهدها فقد وجب الغسل و فی لفظ اذا لا یستحق  
الختان الختان پس این نسخ مفهوم اوست و منطوقش محکم غیر منسوخ است چه غسل واجب است از انزال بلا خلاف  
و در جواز نسخ اصل بدون نسخ مفهوم و احتمال است ظاهر آنست که جائز نیست و همچنین اختلاف است و مفهوم موافق  
جمعی بجز از نسخ جمعی نسخ کرده و بعضی تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق محتمل التیغیر نیست همچو اگر ام الدین بنی اذنا  
پس نسخ فوای متنح است زیرا که منافی مقصود است و اگر محتمل نقص است پس جائز است چنانکه گفتن کسی غلام خود را که  
لا تقط زید ادرها بقصد حرمان زید بجهت گفتن می مراور که اعطاه اکثر من درهم و لا تعطه درها پس در  
احتمال انتقال از علت حرمان بسبب علت مواسات است و کما فی گفته و هذا التفصیل قوی جدا یا نه و قسم آنکه زیادت  
نسخ حکم نفس است یا نه و این مختلف است باختلاف مدور زیرا که زائد یا مستقل بنفسه است یا مستقل و یا از جنس  
اول نیست همچو زیادت و وجوب که به حصوله نیست از نسخ در چیزی چیز زیادت عبادتی بر عبادات با اتفاق اهل علم نسخان عبادات  
نی باشد و در مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست باینکه در متنافی یا از جنس اول است مثل زیادت صلوات  
بر صلوات خمس این نیز قول جبهه و نسخ نیست فاما زائد یا مستقل بنفسه نیست همچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تعزیر  
بر جلد و زیادت وصفه و قبایم این در آن اختلاف است بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقا و به قائل الشافعی  
و المالکی و الحنابل و دوم آنکه نسخ است و به قول الحنفیه برابر است که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر فی بعضی نسخی خود  
این زیادت است پس زیادت ناسخ او باشد بقوله صلی الله علیه و سلم فی سائمة الغنم الزکوة چنان افاد فی زکوة بر محلوته  
میکنند و اگر نمیکنند پس نسخ هم نیست چهارم آنکه اگر زیادت غیر فی بعضی تغییر شرعی است باین طریق که اگر اگر بعد از زیادت  
بطریق اولی و بجا آرد معتد به نباشد همچو زیادت یک رکعت پس نسخ است و اگر تغییر نیست و فعل فی بعضی بدون زیادت صحیح  
پس نسخ هم نیست پنجم آنکه ناسخ است اگر متصل فی بعضی است و نیست ناسخ اگر منفصل از دست ششم آنکه اگر زیادت تغییر  
فی بعضی است و مستقبل میکنند ناسخ است و الا لا حکم ابن فورک عن اصحابی حنیفه و هم یقولون ان زیادت رفع حکم عقلی یا رفع حکم  
میکنند که ثابت است باعتبار حمل مجوز است و نه پس ناسخ نیست چه معتقد نیستیم که عقل موجب احکام است و بهر که معتقد  
آنست می اعتقاد نمیکنند که رفعش نسخ است مگر آنکه تنضمین رفع حکم شرعی باشد که درین صورت ناسخ خواهد بود و این بر آن  
این از شافعی حکایت کرده و گفته حق همین است و اختاره الامدی ابن الحاجب و الفخر الرازی و البیضاوی و ابو الحسین البصری  
و بهر طایفه هر کلام الباقی و امام الحرمین و بی و بی گفته اند اجماع الطرق و احسنها و لکن بعضی محققین گفته اند  
که این تفصیل لا طائل است و در محل نزاع نیست زیرا که شک نیست در آنکه نزد مقلدان هر چه ارفع حکم شرعی است آن نسخ است حقیقه  
و نیست کلام در مقام در آنکه رفع نسخ است یا بیان است و بهر چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل در اینجا تفصیل کرده است  
در آنچه رفع حکم شرعی میکنند و در آنچه نمیکنند پس گویا میگوید که اگر زیادت نسخ است نسخ باشد و الا فلا و این بی حاصل است بلکه  
نزاع در آن است که آیا ارفع حکم شرعی است پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع او حکم شرعی



واقع شود اتفاق بر ناسخ بودن او و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او و از واقع شود اتفاق بر عدم ناسخ بودن او بلکه نزاع در  
 در اینست که زیادت رفع است یا نه انتهای تر گشتی گفته فائده اینست که هر چه بود آن از باب نسخ ثابت شد  
 و قطعی گشته آن منسوخ نشود و اگر قطعی بود غیر آن که چون نزد ابو حنیفه نسخ بود نفی آن نمود زیرا که در وی نسخ قرآن  
 بخیر و احسنست و نزد جمهور نسخ نبود و لهذا آنرا قبول کردند زیرا که معارضه نیست و از اینجا حنفیه بسیار اخبار صحیح را  
 رد کرده اند بحسب مقتضای بودن آنها زیادت را بر قرآن زیادت نسخ نیست و نسخ قرآن بخیر و احسنست مثل ذلک و اتفاق  
 قید فائده و صلوة و حدیث شاذ و یحیی حدیث ایمان رقبه و اشراط نیت در وضو انتهای شوکانی گفته و اذا عرفت  
 ان نهیه الفائده فی هذه المسئلة التي طالت دیولها و کثرت شعبها مان علیک الخطاب انتهای شانزدهم آنکه  
 خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت نسخ است برای ساقط از وی زیرا که ساقط در جملة عبادت واجب بود  
 بعده و جوبش از آنکه نسخ نیست در آنکه هر چه صحت عبادت بروی او قیود نیست نسخ آن عبادت  
 که انقل الایامع الاکامی و الفخر الرازی و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزی است که صحت عبادت بر آن قیود بوده است  
 برابر است که جزوا باشد بخیر و شرط یا خارج از و بخیر و شرط هفدهم آنکه طریقی شناختن ناسخ چند چیز است یکی آنکه  
 لفظ نسخ مقتضی الالاقامه کی و تاخر دیگری باشد یا ورودی گفته ملو و تقدم در اینجا تقدم در نزول است و تلاوت زیرا که  
 عدت اربعة اشهر و عشر سابق است بر عدت حول در تلاوت با آنکه ناسخ او است و ازین باب است بودن تصریح در  
 لفظ ناسخ بخیر و کلامت میکند بر نسخ کفر و کلاما ان خفف الله عنک و زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر دیگر است  
 و مثله قوله تعالى اشفق الله ان تقلدوا این یکنی بخیر و کلاما ان خفف الله عنک و زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر دیگر است  
 معلوم شود و چنانکه بفرماید که این ناسخ است و آن منسوخ یا آنچه درین معنی است کلاما ان خفف الله عنک و زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر دیگر است  
 الا فرور و ما سوم آنکه از فضل آنحضرت معلوم شود بخیر و کلاما ان خفف الله عنک و زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر دیگر است  
 جمله مائة و رجة بالحجاة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ است مانند نسخ صوم یوم  
 بصوم شهر رمضان نسخ حقوق متعلقه بال یا بجان کوة در گشتی گفته و مثل او است حدیث فلول صدقه که آنحضرت صلی  
 علیه و سلم در آن امر باخذ صدقه و شرط مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دل است  
 بر نسخ وی انتهای و مذاهب جمهور نیز همین است که اجماع صحابه از ادله بیان ناسخ و منسوخ است بحسب آنکه صحابه  
 تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کنند زیرا که اجتهاد را در وی بدخلی نیست این معانی گفته این واضح است چون  
 هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل آحاد است پس در وی خلاف است قاضی و تقریب بخیر و کلاما  
 قبولی کرده و صفی هندی آنرا از اکثر اهل علم نقل نموده زیرا که مستضمن نسخ متواتر با حاد است آن جائز نیست و قاضی  
 عباد الجبار گفته مقبول است این السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از این انحصار آورده که  
 وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل حج و معارضه بیشتر زیرا که نسخ مستضمن  
 رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی علیه و سلم است پس معتمد در آن نقل قیاس نسخ است نه رای و اجتهاد

در مردمان میان دو طرف لقیض اند بعضی گویند اخبار احوال و دول در نسخ مقبول نیست و بعضی متسایید الیقین گفتند  
بقول مسعودی مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول است انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم شرعی باشد و دیگری موافق عادت پس  
شرعی ناسخ عادی خواهد بود و خلاف للقاضی البی بکر و الغزالی و نیست حدیث سن صحابی و تاخر اسلام و از دلائل نسخ  
و در صورت معلوم نشدن ناسخ از منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف است منعم بن الحاجب آمدی گویند  
اگر افتراق هر دو با تقدیر جمع دریافت شود پیش نزد من این تصور الوقوع نیست اگر چه قومی آنرا جائز داشته است و بقدر  
وقوع واجب قفست از عمل بر احادیث یا تخیر میان هر دو اگر ممکن باشد و همین حکم در چیزی که هیچ ازینها را برین ناسخ شده است  
باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید \*

باب اول در بیان نسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور منصف فحید \*

سوره فاتحه این سوره دو بار فرود آمده باری در کلام مکرر مبارکی در مدینه منوره حرمها اله تعالی و در و کلام  
ناسخ است و نه منسوخ زیرا که اول او ثنا است و آخر او دعا سوره البقره در ظاهر اقوال بدنی است قریب  
در تفسیر خود گفته نازل شده است در مدد شتی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه و انفقوا يومئذ  
ترجمون فیها الی الله که آخر آیت است در نزول از آسمان و روز نحر در حجه الوداع بنی فرود آمده و همچنین  
آیات ربانیه آخر چندی است که از قرآن نازل گشته انتی و درین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ است و نزد بعضی  
هجده و نزد بعضی بیست و شش و نزد بعضی زیاده اول و میثاقنا هم یففقون و انفقوا هم  
در قنا که و مانند آن گفته اند منسوخ است بآیه زکوة و سیوطی در اتقان احکامش کرده و گفته بلکه باقی است  
چرا اول خبر است در عرض ثنا بر انفاق و آن صالح تفسیر بر زکوة و با انفاق بر اهل و در امور و بهیچ اعانت  
و اضافت است نصیحت در آیه و دلیل بر آنکه مراد نفقه واجب است و عمل آیه ثانیه بر زکوة صحیح است  
و بدان و اورا تفسیر کرده اند انتی و باین فته است ابن عباس قناده و ابن سعید و ضحاک گفته تقرب میجستند ایشان بفقرا  
بسوی خدای تعالی بر قدر میسور و جهد خود پس فرود آمد فرائض صدقات در سوره برات و آن ناسخ مبین است  
شوکانی در فتح القدر یافته کرده که مختار ابن جریر عموم آیت است در زکوة و صدقات و همین است حق بدین  
میان نفقه بر اقارب و غیر ایشان میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام اتفاق نشسته  
مشترک جمیع است با تم اشعار انتی دوم ان الذین امنوا و الذین هادوا و النصاری و النصارى  
من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهما اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم  
و لا هم یحزنون گفته اند منسوخ است بآیه و من یتبع غیر الاسلام یدینا فلن یقبل منه و هو  
فی الاخره من الخاسرین و باین فته است ابن عباس ضعیف مدعی که اخر جعنه ابن جریر و ابن ابی حاتم  
و ابو داود و فی الناسخ و المنسوخ شوکانی در فتح القدر گرفته مراد بایمان درین آیه چندی است که بیان کرد آنرا  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جواب سوال جبریل علیه السلام و آن ایمان است بخدا و ملائکه و کتب و رسل و خویش  
قدر و تصدق نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامی پس هر که ایمان نیار و محمد صلی الله علیه و سلم

و نه بقرآن پس نیست وی موسی هر که باین برد و ایمان آورده وی مسلم مومن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس  
باقی نمانده انتی در این معنی آیه مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیه نانی است که آنرا ناسخ قرار داده اند سوم و قول  
لِّلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی بکرمه جا هد الکفار و المنافقین و اغلظ  
علیکم و سیوطی در اتقان گفته که این احصار تقلید کرده است نسخ این آیه را زیرا که آن حکایت اخذیشاق  
که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد و نیست نسخ در آن استی و گفته اند مراد بقول حسن کلمه توحید است  
و قیل صدق است و قیل امر بمعروت و نهی عن المنکر است و شوکانی گفته ظاهر آنست که مختص بنوعی معین است  
بلکه بر هر چه صادق آید که آن حسن است شرعاً صادق این آیه باشد انتی چه ارم و ذکر کثیر مومن اهل  
الکتاب کو بر ذ و نکو مومن بعد ایمانیکو کفار احسداً امین عند انفسهم مومن بعد  
ما تبین لهم الحق فاعفوا و اصفو حتی یأتی الله یا مریا مگویند منسوخ است بآیه قاتلوا  
الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر قاله ابو عبیده و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و  
در دلائل از ابن عباس درین آیه و در آیه و اخرض عن المشرکین و نحو آن روایت کرده اند که گفت این  
منسوخ شده است بآیه مذکوره و آیه و اقتلوا المشرکین حیث و جدن ثموم و اخرج ابن جریر  
عن السدی نحوه و خبرم و الله المشرق و المغرب فایتما ثقلوا فاکترو وجهه الله گفته اند منسوخ  
بآیه قول و جهک شطر المسجد الحرام و جمعی از مفسرین گفته اند منسوخ بلکه درباره نماز فصل  
در سفر است یا برای توضیح نماز یک پیش از استقبال کعبه بسوی خمره گذارده بودند فرد آمده در جواب طعن یهود  
اگر نماز بسوی خمره حق بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق است استقبال خمره باطل بود و آن نماز را  
لا طائل شئ ان الذین ینکفون ما اؤذوا من الیبتات فلهدی من بعد ما یکفون  
لِّلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ اُولَٰئِكَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ الْاِلاٰهُونَ گویند منسوخ است بآیه هتایت  
یعنی لا الذین تابوا و اصلحوا و یتوبوا فاولئک اوتوب علیهم و انا التواب الرحیم  
و این در حقیقت از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و ابن العربی عتبات تجربه این قسم آیات که باستانها  
یا فایات خاص شده اند نموده آنها را جدا ساخته است سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده  
شوکانی گفته درین آیه اخبار است بآنکه کاتم وی ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخبار یهود  
و در بیان نصار استند که امر محمد صلی الله علیه و سلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک بیان ما واجب  
و همین است راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ است نه خصوص سبب اچنانکه در اصول تفر شده پس بر تقدیر فرض نوال  
در حق یهود و نصار اهم منافی تناول این آیه برای هر کاتم حق نیست الا الذین تابوا استثناء است از تابیین  
و صلیحین فاسد اعمال خویش و مبینین کتاب الله و سنن رسول وی انتی هتتم انما احکم علیکم البینه  
والا دمم و الحزیر و ما اهل به لغیر الله گفته اند منسوخ است بسبب که در آن بعضی سبب و بعضی ماحال

این نیز از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و او خالش در این خطاست شوکانی در فتح القدر گفته مخصوص  
 عجم بمثل حدیث اصل این است و مانا آخره احمد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاکم و ابن مردویه و ابن عمر  
 مثل حدیث جابر و غیره ثابت است در صحیحین با قول می سبحانه و تعالی اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ بِسْمِ اللَّهِ  
 ریحانیه برست نه دیده بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات بحر چه زنده و چه مرده و بعضی بحر  
 نه مشایخ حیوان محرم برست و ابن حبیب در خنزیر آب توقف کرده و ابن قاسم گفته من از ان بر سیرت منم  
 حرام نمیگویم و بر حرمت هم اتفاق علماست و در آیه دیگر دم مسفوح آمده پس طلق محمول شود بر مقید زیرا که  
 نه بخلو و طعم باشد حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عائشه رضی الله عنها روایت کرده که وی می بخت لحم را پس عایشه  
 صفور بر دیگر از دم و بخور و از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و انکار می نمود انتهی شتم یا یها الذین اصحاب  
 کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتْلُ بِالْحَرْمِ بِالْحَرْمِ بِالْعَبْدِ وَالْكَافِرِ بِالْكَافِرِ بِالْكَافِرِ بِالْكَافِرِ بِالْكَافِرِ  
 منسوخ است بآیه آن النفس بالنفس قاله ابن عباس و الشعبي و قتاده و سعید بن المسيب و النخعی و گفته اند بآیه  
 وَمَنْ قَتَلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ط و حسن و عطاء  
 و عکرمه و عمر بن عبد العزيز گفته که این آیه حکم است نه منسوخ تقریرش آنکه مفهوم قول وی الانشی بالانشی آنست که  
 ذکر عوض انشی کشته نشود و این منسوخ است بآیه مذکوره و همچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد آنست که مقتول  
 محرم بعد و این نیز منسوخ است زیرا که اسراف است همچنین قتل کافر بمسلم شوکانی در فتح القدر گفته جمهور استدلال  
 کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود و محرم بعد و مذکور صاحب و و توری و ابن ابی لیلی و داود و قتل حر بعد  
 قرطبی گفته و مروی است این از علی و ابن سعد و و باین قائل اند سعید بن المسيب ابراهیم نخعی و قتاده و حکم بن علقمه  
 و استدلال ایشان بآیه النفس بالنفس است و جواب داده است جماعه اول از این استدلال بائمه قول و  
 سبحانه الح بالحر و العبد بالعبد مفسر قول وی است النفس بالنفس نیز گویند قول وی و کُتِبَ عَلَيْكُمْ  
 فیهم کفیه آنست که این حکایت چیزی است که او تعالی برای بنی اسرائیل در تورات مشروح کرده بود و بخلاف آنچه اخیر  
 این حدیث است المسلمون تنکافا داؤهم و جوابش آنست که این حدیث محمل است بآیه مسبین لیکن میگویند که آیه الح  
 بالحر و العبد بالعبد دال است بمنطوق خود بر قتل حر و عبد بعد و نیست در وی دلالت بر آنکه کشته نمیشود و حر  
 مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده است بمثل این مفهوم او را قول بدان در اینجا هم لازم است و هر که اخذ آن کرده  
 او را قول باین مفهوم لازم نیست و بحث درین سکه در علم اصول محرم است و استدلال کرده اند باین آیه قاتلین  
 قتل مسلم کافران اهل کوفه و توری است زیرا که حرمتنا و کافرست همچنانکه متنا و مسلم است و همچنین عید و  
 متنا و کافر اند مثل متنا و مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس بالنفس چه نفس صادق است بغير نفس  
 و مسلم و مذکور صاحب جمهور عدم قتل مسلم کافرست و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم کافرست آنست که  
 مراد از آیه است و بحث در این طویل است استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانی و تقریر کرده اند دلالت

بر آن مبتل آنچه گذشت موقوفی که اولیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بهرند و باین قائل است مالک و شافعی  
 واحد و لاحق و ثوری و ابو ثور و رفته اند جمهور بقبل مرد زن بی زیادت در دیت و همین است حق و بسط بحث در  
 شرح متقی است **لَبَّيْكُمْ عَلَيَّكُمْ اِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ**  
**وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** گفته اند منسوخ است بآیه میراث و قبیل محدث لا وصیة  
 لوارث و قبیل باجماع حکاه ابن العربی و رفته است منسوخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک در فور کبر گفته گویم  
 بلکه منسوخ است بآیه **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلاَدِكُمْ لِلرَّحْمَنِ الْمَوْلَىٰ ذُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْأَسْفَلُ**  
**وَالْأَسْفَلُ الْمَسْكِينُ** نیست بلکه مکرر است جمع میان وصیت میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که حکم است  
 یا منسوخ جماعتی بدان فته که حکم است و گویند آیت اگر چه عام است لیکن معنی او مخصوص است و مراد بدان از اولادین  
 کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی مادر و پدر کافر و یکدیگر در حق است و از اقربین سوای ورثه ابن المنذر گفته اجماع کرده  
 هر که یادر گرفته میشود از وی از اهل علم بر آنکه وصیت برای مادر و پدر و قریبان که وارث نیستند جائز است و بسپار  
 از اهل علم بدان رفته که منسوخ است بآیه میراث با حدیث مذکور و صحیح کرده اند از بعض اهل حدیث مروی است بغیر  
 یک وجه و بعض اهل علم گفته اند که وجوب و منسوخ شده و ندب و باقی است و این مروی است از شعبی و نخعی مالک است  
**وَهُمْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ** گفته اند منسوخ است بآیه  
**وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَسْبَغَ الْأُخْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْأُخْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ** یعنی  
 نصایح البیاض اطعام صوم باکل و شرب جماع تا عشاء آخره می برداختند و چون میخفتند تا مغرب روز دوم همه این  
 چیزها بر ایشان حرام بود و همچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی از ایشان اسماک در شب برداشت شوکانی گفته  
 مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شده که قدر صوم و وقت است چه وی تعالی بر یهود و نصاری صوم رضا  
 فرض کرده بود اینها آنرا تغییر ساختند و گفته شده که وجوب است یعنی بر امم سابقه صیام واجب بود و گفته شده است  
 یعنی ترک اکل و شرب بخوان پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین است صوم رمضان چنانکه برین  
 قبل ایشان نوشته بود و بر تالی آنکه واجب کرد بر ایشان اسماک از فطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بودند  
 و درین صورت نسخ آن متعین نمی تواند شد و لهذا سیوطی در اتقان زیر کرمه اجل **لَكُمْ لَيْكَةِ الصِّيَامِ الرَّفْعُ**  
 گفته این نسخ **كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ** گویند زیرا که مقتضای او موافقت است در تحریم اکل و شرب  
 بعد نوم ذکر و ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بسنت استثنی در فور الکبری گفته تشبیه در نفس وجوب است پس  
 منسوخ نباشد بلکه تفسیر چیزی است که نزدیک ایشان قبل شرع بود و بنیام و لیلی بر آنکه شروع کرد و این را آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم برای آنها و اگر تسلیم کنیم پس بسنت باشد استثنی یا از **وَهُمْ كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ**  
**فَدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ** گفته اند  
 منسوخ است بآیه **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ** یعنی او تعالی برین است صوم رمضان فرض کرد



و مخیر گردایشان اسیان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم یا صغیر یا بایه مذکور  
منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التبعین واجب ماند جز مرض و مسافر سیوطی در اتقان گفته قیل منسوخ است  
بایه مذکور و قیل محکم است و لا متقدروا در فوز الکبیر گفته و جدی گریست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیعون  
الطعام فذیه بی طعام مسکین پس در وی اختصار قیل الذکر است زیرا که مقدم در رتبه است و ذکر فرمود ضمیر را  
بجهت آنکه مراد بقدیه همان طعام است و مراد بدان صدقه فطر است و او تعالی ام صیام را درین آیه معتدب صدقه کرد  
چنانکه آیه ثانیه را معقب بتکبیر است عید فرمود انتی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدر نوشته  
اختلاف کرده اندایل علم درین آیه که محکم است یا منسوخ گفته شد منسوخ است و در نصت در ابتدای فرض صیام نبوت  
آنکه برایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز میخورانید صوم نمی بخاد با وجود طاقت بعده منسوخ شد  
و این قول حمزه درست و از بعض اهل علم مروی است که منسوخ نیست بلکه خصت برای شیوخ و عجماء خاصه قیل  
طاقت صیام بدون شقت نداشته باشد و این مناسب قرات تشدید است ای یکفونه و نسخ این آیه نزد حمزه و قوله  
فمن شهد منکم الشهر فليصمه محکم است در مقدار فدیة تلافی است گفته اند هر روز صاعی از غیر گندم بدهد یا نیم صاع  
از گندم و گفته اند یک مد فقط و منسخ قائل است ابن عباس و بخاری و مسلم از حدیث مسلم بن الماکوع آورده اند که چون  
این فرود آمد علی الذین یطیعون الله و رسوله که میخواست روزی نهاده و هر که میخواست افطار میکرد و فدیة میداد پس فرود آمد  
بعد وی این آیه فمن شهد منکم الشهر فليصمه فليصمه یعنی این نسخ او است و ابن جریر از علی بن ابی طالب روایت  
که این آیه در حق کلان سالی است که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مسکینی را طعام بخوراند  
و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و دارقطنی و بیہقی آورده اند که ضعیف مانوان شد انس بن مالک از صوم یک سال قبل  
از موت خود پس جنبه از شریطیاری ساخته سی مسکین را طلبید و طعام خوراند و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی  
از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حامل یا مرضیه خود را گفت تو بمنزله کسی هستی که طاقت صوم ندارد در بست طعام  
و نیست قضای تو و هم عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود او را  
از صوم رمضان بپس گشت افطار کند و هر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعه از تابعین مروی است انتہی میر غلام  
از ابوبکر امی در آثار الکرام نوشته اند که میفرمودند و جینی که من و علامه حرم میر عبد الجلیل بکرامه  
با کبر آباد فقیه و در مجلس نواب فضائل خان اول مرتبه وارد شدیم نواب با جماعه فضلا نشستہ بود اتفاقا در اثنا یکی  
از زبان نواب برآمد که روی و علی الذین یطیعون الله فذیه طعام مسکین بعضی مفسران که تقدیر کرده اند بخاطر  
توجیهی گذشته که بی تقدیر که معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال است بمنزله افعال برای سلب هم آمده و یطیعون  
بمعنی لا یطیعون است حاضران لب تحسین و اگر ندان گفتیم اگر امر شود حرفی التماس کنیم نواب اجازت داد و گفتیم این  
توجیه بنایت مستقیم بشرطیکه معنی سلبی در اطاق مسموع باشد چه بمنزله سلب در باب افعال سماعی است نہای  
تفسیر فخر الدین از بی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر و از کتب لغت صحاح جوہری و قاسوس و غیرها ملاحظه کردند

هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب ادانضاف داد و گفت اعتراض شما بجا است باین قریب که مجوسی بنود  
 و مراد علامه را در رفاقت خود گرفت این حرف و اهل تحصیل است بعد از آن که بر تفاسیر دیگر عبور دست و معلوم  
 که شمس المایه برین است که همزه اطلاق همزه سلب است و بعضی علما توجیه را استحسن داشته اند و بعضی دیگر اعتراض  
 متوجه ساخته اند و باینی حال عدم نسخ آیه راجع است بر نسخ موافق توجیه صاحب فوز الکبیر و قول فیل حم  
 از صاحب و اسد اعلم و از هوسم قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلوا نیکو و لا یقتلوا  
 گفته اند منسوخ است بآیه قین اعتدای علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدای علیکم و بقوله  
 قاتلوا المشرکین کافه یعنی در آیه اول منع کردند از اضرار علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند باعتدال  
 بر وجه کافات پس ثانی نسخ اول باشد شوکانی در فتح القدر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال منسوخ بود  
 قبل هجرت بقوله قاعف عنهم و اصطفی و قوله و اخرجهم بجر اجبلا و قوله لست علیهم بمضطط  
 و قوله اذفع بالینی همی احسن و بخوان از آنچه در مک نازل شده است و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه فرمود  
 او را خدا بی تعالی بقتال فنانزل شد این آیت و گفته اند اول آنچه فرود آمد قول و است اذن الذین یقاتلوا نیکو  
 ظلمی پس آنحضرت بعد نزول این آیه قتال با مشرکین و کف از کاف میگردانید تا آنکه فرود آمد آیه اقاتلوا المشرکین  
 و قوله تعالی و قاتلوا المشرکین کافه جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم باعدی صبیان و نساء  
 و در میان مخرج ایشان اند و این آیه را حکم غیر منسوخ قرار دادند و مراد باعتدال از یک اهل قول اول مقاتله کسانی است که  
 قتال میکنند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل بسوی قتل غیر مستحق القتل است منجمله  
 مذکورین سیر هوسم و لا تقاتلوا هم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوا کفریه فاقاتلوا کفریه  
 قاتلوا هم کذا لک جزاء الکفرین گفته اند منسوخ است بآیه اقاتلوا المشرکین حیث وجدتموهم  
 یعنی در آیه اول نهی کرده بودند از قتال با کفار و در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریم منسوخ شد قتال  
 با آنها ابتدا هر که باشند و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که  
 بآن فیه حکم است و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد از آنکه تعدی کند که ام متعدی بقتال اندران که در صورت  
 دفع وی بمقتله جائز است و همین مستحق و گریه ای گفته منسوخ است بآیه مذکوره و جوابش آنست که جمیع سیالین  
 هر دو مکان است مبنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم و مؤید است قوله صلی الله  
 علیه و سلم انما لم تحمل لاحد قبله و انما احلت له ساعه من نهار و این صحیح است و احتجاج کرده اند قائلین  
 بنسخ بقول وی صلی الله علیه و سلم برای این خطا و وی تعلق بود با ستار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شد  
 که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم حلال ساخته بود چهار هوسم فان ائتموها فان الله  
 عفو رحیم یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و در گذرید از قتال ایشان گفته اند منسوخ است  
 بآیه سبیت شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتال شما و در آیند در اسلام پس شما هم گذرید از قتال

هرگز از شرک و پرستیده ویرانده قتل و حلال نیست انتی و برین تقدیر غیر منسوخ است و هو الحق یا نروم  
 و لا تخلقوا ذُرًّا سَکَرًا حَتَّىٰ یَبْلُغَ الْهَدٰی حَالَکُمْ گفته اند منسوخ است بقوله فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ  
 مُرِیضًا اَوْ یَسَّرًا اَذٰی مِنْ رَاسِهِ فَعِدَّ یَهُ مِنْ صِیَامٍ اَوْ صَدَقَةً اَوْ لِسَاکٍ یعنی در آیه اول کفری  
 از خلق پیش از رسیدن به ای بخل وی و در آیه ثانی برای بیمار و صاحب اذی سببش گردند بفرموده حق اینست که  
 آیه مذکوره از جنس مخصوص است کما رواه ابو داود و عن ابن عباس نه از باب منسوخ و شمار کردن او در  
 منسوخات خطاست نشانروم یَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنْفِقُونَ وَاُولٰٓئِکُمْ مَن لَّمْ یُنْفِقُوا مِنْ حَیٰتِ  
 فِی الدِّیْنِ وَ الْاٰکِرِیْنِ وَ الْیَتٰمٰی وَ الْمَسٰکِیْنِ وَ ابْنِ السَّبِیْلِ گفته اند منسوخ است بآیه که در  
 سوره بقره است اِنَّهَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرٰی وَ الْمَسٰکِیْنِ یعنی در آیه اول امر کرده بودند بانفاق و صدق  
 بر والدین اقربین بعده در آیه ثانی مصرف زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب کوة منسوخ شد بلکه وجوب  
 هر صدقه بکوة منسوخ گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان هر قرآن باضحیه و حق اینست که این نیز از باب نسخ  
 بلکه آیه ثانی مفسر است شوکانی گفته سوال از انفاق بود که چیست جواب بیان بمصارف دادند و گفته اند ما  
 بیان ما یُنْفِقُونَ است و آن هر خیر است که بکنند و گفته اند که سوال گردناز وجوه هر که در انفاق کنند و این جمله  
 ظاهر است هر چند یَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّحْرِ الْحَرَامِ قِتَالِ فِیْهِ گفته اند منسوخ است بقوله  
 وَقَاتِلُوا الْمُشْکِرِیْنَ کَافَّةً اِنْ رَاٰکُمْ جَرِیْرًا عَنْ عَطٰیْنِ مِیْسَرَةٍ یعنی در آیه اول قتل با کفار در شهر حرام ابتداء  
 حرام کرده بودند و آن را جری و یقعه و ذبح و محرم است بعده آنرا در حل و حرم مباح گردند قال ابن عباس سفیان الثوری  
 و لیکن در فور الکبیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتل بلکه دلالت بر تجویز او از قبیل تسلیم علت و انکار مانع است  
 پس معنی او آنست که قتل در شهر حرام کبیر شدیدیست ولیکن فتنه اش از دست پس جانبر باشد در مقابل او و این  
 توجیه ظاهر است از سیاق می کما لا یخفی انتی و شوکانی در فتح القدیر گفته معنی آیه نیز جمهور آنست که شما ای کفار قریش  
 قتل ما را در شهر حرام ام عظیم می دانید حال آنکه آنچه شما میکنید از صد سبیل خدا و صد از مسجد حرام و میرا اسلام  
 و اخراج اهل حرم از حرم اکبر است و جرم و اثم نزد خدا و سبب نزولش شاید این معنی است زیرا که این سوال از ایشان  
 بر طریق انکار بود از آنچه واقع شد از سر پی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بفتنه کفر است یعنی کفر شما اکبر است از قتلی  
 از آن سر پی واقع شد هیچ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمِیْسَرِ قُلْ فِیْهِمَا شَرٌّ کَثِیْرٌ وَ مَن فَاعٍ  
 لِلنَّاسِ وَ اِنَّهُمَا کَبِیْرٌ مِّنْ نَّفْعِ مَا کُفِّرَ عَنْکُمْ مِنْ شَرِّهِمَا گفته اند منسوخ است بآیه جَبْرٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ فَاجْتَنِبُوْهُ  
 یعنی در آیه اول فرموده که در خمر و نفع هر دو است و تصریح بر تحریم نکرد و بعده در آیه ثانی امر فرمود باجتنب از آن  
 و در آخرش گفته فَکُلْ اَنۡتُمْ مُّتَنَفِّحُونَ یعنی باز آئینده از بیع و شرب و اتخاذا و پس معلوم شد که اول منسوخ  
 بشانی واحد و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابو داود و ترمذی و صحیح و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم  
 و حاکم و دیگران در مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت اللهم بین لنا فی الخمر باینا







بلکه تمام است و جائز است اقتضای برکت از آن و لهذا فرمود پس اگر خواهی از فصل صبی از نذی پیش از دو سال  
گناه بر ایشان زیرا که او تعالی بدت جولین امقید با تمام رضاعت فرموده پس چهارم و الذین یبیحون  
منکم و یذکرون اذ و لجا و صیته لا ذوا و جهه منا عا لی الحول گفته اند منسوخ است بآیه  
یکتر یضکن یا نفسهم اربعة اشهر و عشی که در آیه اول حکم یکسال بود و در آیه ثانی حکم چهار ماه  
وده و وز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ در اینجا مقدم است بر نسخ در تلاوت و متأخر است در حکم در تقاضا گفته  
و صیت منسوخ است بمرث و سکنی ثابت است نزد قومی منسوخ است نزدیک دیگران بحدیث و لا سکنی است  
در تفسیر نوشته این منسوخ است چنانکه گفته نزد جمهور مفسرین مکن که چنین گویند مستحب است بجز است بمرث است  
و واجب نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین است ابن عباس و ابن قتیبه ظاهر است از آیه انتهی تشوکانی  
در فتح الله گرفته اختلاف کرده اند سلف و آنکه مستحب ایشان اند از مفسرین همین آیه که حکم است یا منسوخ  
جمهور گویند منسوخ است بآیه اربعة اشهر و عشی و وصیت که در آن مذکور شده منسوخ است یا منسوخ در تشوکانی  
خدا برای زنان از میراث و ابن جریر از مجاهد حکایت کرده که حکم است نیست نسخ در آن چهار ماه و ده روز برای عدت است  
و هفت ماه و بیست شب برای سکنی بموجب وصیت که برای آنکه حق تعالی مقرر کرده و زن مختار است خواه سکونت  
در وصیت و خواه بیرون و دو آیه عطیه و قاضی عیاض گفته اند که اجماع منعقد است بر آنکه حول منسوخ است و عدت او  
پسین چهار ماه و ده روز است تقدیر عن مجاهد ما اخرج عن جریر عن البخاری فی منسوخ است و منسوخ است بآیه  
الذین گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی اقتلوا المشرکین الذین حبث و جد شو هم در آیه اول نفی  
اگر که اخبار بر اسلام بود در آیه ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگر چه اگر با باشد تشوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه  
بر قولها اول آنکه منسوخ است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر که عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و اوصی  
مگر بر اسلام و نسخ وی قوله تعالی است یا ایها الذین یحکمون الکفار و المشرکین و قال تعالی یا ایها  
الذین امنوا اقاتلوا الذین یلقونکم من الکفار و یحیدوا فیکم غلظه و اعلموا ان الله  
مع المتقین و قال سند دعون الی فقام اولی باس شدید تقال لکم اویس لم یؤمنوا  
و باین فتنه اند اکثر مفسرین قول دوم آنست که منسوخ نیست نازل شده است در اهل کتاب خاصه و آنها اگر که نشویند  
بر اسلام چون خواهند که خیریه دهند و بان گذارند بلکه مکره اهل اوثان اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام بیعت  
و باین رفته است شعبی و حسن و قتاده و ضحاک قول سوم آنکه این آیه در انصار است خاصه قول چهارم آنکه هر که  
اسلام آورده است زیر سیف او را مکره نگویید زیرا که اگر که در دین نیست قوانین جسم آنکه در حق اسیران اهل کتاب  
وارد شده است که بر ایشان جبر بر اسلام نکنند این نیز گفته یعنی اگر که نکند هیچکس را بر دخول در دین اسلام زیرا که وی  
روشن ظاهر است و دلائل و بر این آن جلی و واضح اند حاجت آن نیست که کسی را اگر که بر در آیه در آن کرده آید  
بلکه هر که را خدای تعالی راه نماید و سینه او بر آن کشاده سازد و بصیرت او را روشن گرداند در آن و آید بر تفسیر و بصیرت

از کار خود و مهر که را سبحانه نامید و کور سازد و مهر بر گوش و بصورتی زندوی را و دخل مدین با کراه و قسم و جبر نیست  
و این صانع آنست که قول ششم باشد و در کشاف و تفسیر این آیه گفته که جاری نکرده است و تعالی امر ایمان را بجز  
و قسم بلکه بپیلان خاطر و اختیار و مثل و است قول تعالی و لا تشاء و لا تأمر و لا تأمر و لا تأمر و لا تأمر و لا تأمر و لا تأمر  
بجیعا آفانت لکما التاس حتی یکونوا امم و عینین یعنی اگر میخواهی هست خدا قسم میگردانم و ایشان را  
بر ایمان لیکن می این کار نکرد بلکه بنا بر امر بر اختیار نهاد و این صانع آنست که قول مفهم باشد و آنچه لایق اعتماد باشد  
و وقوف نزدش متعین بود آنست که این آیه در سببی که از برای او نازل شده محکم غیر منسوخ است و آن این است  
که چون فی را در انصار و اولاد دینی زبیت با خود عهد می بست که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم  
چون یهودی انصری حکم و وطن کرده شدند در ایشان اولاد و ابنای انصار بود گفتند یا پسران خود را نگذاریم پس  
این آیه فرود آمد و آخر با بود و دو النسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و البیہقی فی ان  
و ایضا فی المختار عن ابن عباس و وارد شده است این قصه بوجه متعدده حاصلش همانست که ابن عباس  
ذکر کرده باز یادست متضمن این معنی که گفتند انصار را ایشان که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن  
دین حق است و فضل است از دین ما و چون الحال و تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت و هر دست که  
آنها را با کراه در دین حق در آیم پس این آیه نازل شد و آنحضرت فرزندان ایشان را خیر گردانید و اگر کراه بر اسلام  
و این معنی آنست که بر اهل کتاب کراه بر اسلام نیست وقتی که بقای دین خود اختیار کنند و جزیره دهند و اما اهل حرب  
پس آیه اگر چه شامل ایشان است زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریف بین مفید آنست اعتبار عموم لفظ را است  
بخصوص سبب الیکن مخصوص شد این عموم بآیات و اوده و اگر اهل حرب از کفاره بر اسلام انتهی کلام الشوکا  
رضی الله عنه نسبت و ششم و الاذ اتبایعتم گفته اند منسوخ است بآیه فان آمن بکلمکم  
بعضنا فلیؤد الذی اتفقن اما نکره یعنی بر آیه اول اشهاد را واجب کرده بودند بر مباحثه درین  
آزاد انداختند لیکن نزدیک شافعی و حنفی این آیه محکم است منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت است و جواب الاذ  
بر مباحثه اکثر مفسرین بر آنند که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب استحبابش باقی است شوکا لی گفته اختلاف کرده اند  
مردم در آنکه اشهاد واجب است یا مندوب ابو موسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطاء و سعید بن المسیب و جابر بن یوسف  
و مجاهد و اود بن علی ظاهری و ابن ابی ان رفته که واجب است و ترجیح داد از اطبری و شعبی و حسن مالک و شافعی و ابو حنیفه  
و اصحاب ابی ان رفته که مندوب است و این خلاف میان ایشان در وجوب اشهاد بر بیع است بآیه و اشهدوا  
اذ اتبایعتم نیست فرق میان این امر میان قول می و لا تشاء و لا تأمر و لا تأمر و لا تأمر و لا تأمر و لا تأمر  
فاما لیکن وجوب آنرا در بیع قول بوجوبش در مدینه پس اگر امین باشد بعضی شام بعضی یعنی نزد صاحب حق بسبب  
حسن ظن با و و ثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بران بنا بر امانت پس باید که بدو متمسک یعنی درین  
امانت را یعنی دین او را که بروی است انتهی و این ناظر است در عدم نسخ آیه و گفته اند که در مدینه و کوفه و آنکه در آنجا

که اشهاد در این کافی است و گفته اند هر تالی که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفع است برای ماده خلاف و اقطع است  
 برای مشتق از نزع لیست و هفتم ولت تبدوا ما فی أنفسکم او تخفوا یا تحاسبکم به الله  
 گفته اند منسوخ است بآیه لا یكلف الله نفسا الا وسعها یعنی در آیه اول محاسبه برخواطر قلوب بود  
 چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات از آن ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف فوق الطاعه مرفوع شد در نور الکبیر  
 گفته این از باب تخصیص عام است آیه متاخره مبین اوست یعنی مراد چیزی است که در نفسهای شماست از احوال  
 و اتفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار نیست چه تکلیف نبی باشد مگر در آنچه در وسع انسان است انتهى و برین  
 تقدیر آیه مذکور غیر منسوخ باشد و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر اقوال اول آنکه اگر چه و  
 عام است اما مخصوص است بکتمان شهادت و کاتم محاسب است بر کتم او بر است که ظاهر کند بر مردم کاتم بودن خود  
 برای اشهادت یا ظاهر نکند و این مروی است از ابن عباس و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود است بآنچه در آیت است  
 از عموم لفظ و نیست صالح با آنکه آنچه متقدم است بر این آیه از منی از کتم شهادت مختص باشد بوی قول دوم آنکه آیه  
 مذکور مختص است بآنچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک و الیقین و این قول مجاهد است این تحقیق  
 تخصیص بآنخص است قول سوم آنکه محکم است و عام لیکن غلبه بر آنچه نفس است مختص بکفار و منافقین است و این  
 طبری از قومی حکایت نموده و این نیز تخصیص بآنخص است زیرا که قول فی یغفر لمن یشاء و یعذب  
 من یشاء مختص بعض نبی تواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ است این قول ابن مسعود و  
 ابوبکر و عطاء و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است و مروی است از ابن عباس و جابر  
 از صحابه و تابعین پس این حق در آنچه بیاید از تصریح بنسخه او و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که ان العذر  
 المذموم ما حدثت به انفسهم احمد و مسلم و ابوداؤد و در نسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم  
 از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما فی السموات  
 و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی أنفسکم ایاه سخت آمد بر اصحاب رسول خدا و آمدند نزد آنحضرت  
 و بزرگواران و گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز و روزه و جهاد و صدقه  
 و حال این آیه بر توانا زایل شده و ما طاقتش نداریم آنحضرت فرمود بخوابید که بگوید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند  
 سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بَلْکُم بگویید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَفَى عَنْكَ رَبَّنَا وَالِیْکَ الْمَصِیْرُ پس چون  
 خواندند این آیه را قوم و لغزید بدان بانهای ایشان فرود آورد خدا پس آن اَمِنْ الرَّسُولِ بِمَا أَنْزَلَ الْکِی  
 مِنْ رَبِّهِمْ پس هرگاه کردند آنرا نازل کرد او تعالی لا یكلف الله نفسا الا وسعها الی آخره و انخرج احمد  
 و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و البیهقی عن ابن عباس مرفوعا نحوه و زیاده  
 کردند اینها درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا کَانَ لَنَا اِخْتِلَافٌ اَوْ اَخْطَاْنَا کَانَ لَنَا  
 آنحضرت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا اَصْرًا کَانَ حَمْلَتَهُ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا کَانَ لَنَا فَعَلْتُ

كَيْتَا وَكَانَ كِتَابُكَ كِتَابًا مُّذَكَّرًا ۚ قُلْتُ مَا عَلَّمْتُ وَلَا اُنْصِفُ كُنْزًا وَارْحَمْنَا اَلَا كَيْفَ  
 قَدْ فَعَلْتَ ۚ اِنَّ قَصَصَ رُوَيْتَ اِذَا بِنِ عِبَاسٍ بِحَدِّ طَرِيقٍ وَبِخَارِي وَبِهِتِي اِذَا رَوَانِ مَخْرَازِ مَرْدِي اِذَا صَحَابِ بَنِي سُلَیْمٍ  
 عَلَیْهِ سَلَامٌ كَمَا نَسِیْنَمُ وَرَا بِنِ عَمْرٍ اَوْرَدَهُ كَدْرًا اَنْ تَبْدُو اَمَّا كَفَرِي اَنْفُسِ كُفْرًا اَوْ تَحْفُو وَنَسِخٌ كَرِهَ اِنَّ اِسْتِ اِیْنِ رَا  
 اِیْنِی كَبَدَا اَوْسَتْ وَعَبْدِ بِنِ حَمِیدٍ وَتَرْمِذِی اِذَا عَلِی كَرَمُ السَّوْجِدِ مَثَلِ اَنْ رَا اِیْتِ نَمُوْدَه بِهَیْجِنِ مَعْبُودِ بِنِ صُورِ اَوْ جِنِ  
 وَطَبْرَانِی اِذَا بِنِ سَعُوْدٍ مَا نَسَدَا اَنْ وَاخْرَجَ اِبْنِ جَبْرِ عَنِ عَالِیْشَهْ نَحْوَهُ اِلِیْضًا وَبِجَمْعِ اِبْنِ اَوَایَاتِ ظَاهِرِ شَرْعِ ضَعْفِ رَوَا اِیْتِ  
 سَعِیدِ بِنِ صُورِ اَوْ بِنِ جَبْرِ اَوْ بِنِ مَسْدَرِ اَوْ بِنِ اَبِی حَاتِمٍ اِذَا بِنِ عِبَاسٍ كَمَا اِیْنِ اَیْدِ دُرْ كَتْمَانِ شَهَادَتِ سِتِّ چَهْ اِگَر  
 دَرِیْنِ بَارَهْمِی اَوْ دَرِیْ صَحَابِ اِیْنِ قَدَرِ كَارِ دُشَوَارِی شُدِ وَبِهَرِ حَالِ اِبْدَا اِیْتِ مُصَرَّحَهْ بِنَا سَخِ وَنَسِخِ مَجَالِ لُفْطِ  
 بَا قِی نَسِیْتِ وَنَمُوْدِ اَوْسَتْ حَدِیْثِ اَبِی هَرِیْرَهْ دَرِ حَمِیدِیْنِ وَبِنِ اَرَبِجَهْ كَهْ كَفْتُ فَرَمُوْدِ رَسُوْلِ خُدا صَلِی السَّلَامُ عَلَیْهِ وَسَلَمُ  
 اِنَّ السَّلَامَ تَجَاوَزِی عَنِ اَمْتِی مَا حَدَّثْتُ بِهَ اَلْفُسْهَامَا لَمْ تَكْمَلْ اَوْ تَعْلَمْ وَابْنِ جَبْرِ اِذَا عَالِیْشَهْ اَوْرَدَهُ كَهْ كَفْتُ كَلِّ عَبْدِ كَمْ  
 اَلْبَسُوْدُ وَوَعَصِیْتِهْ وَحَدَّثْتُ نَفْسَهْ بِهَ حَاسِبِهْ اَلْمَدِیْنِ اِیْنِ اَفْوَاجِ وَبِیْزْنِ اِیْتِ شَهْدِ اَلْمَدِیْنِ اَلْمَدِیْنِ اَلْمَدِیْنِ اَلْمَدِیْنِ اَلْمَدِیْنِ اَلْمَدِیْنِ  
 وَلَمْ یَعْلَمْ مَنَ بَنِیْشِیْ وَاَخْرَجَ سَعِیدِ بِنِ صُورِ اَوْ بِنِ جَبْرِ عَمَّا نَحْوَهُ وَاحَادِیْثِ مُتَقَدِّرَهْ بِمَصْرُحَهْ نَسِخِ دَافِعِ اَوْسَتْ وَاخْرَجَ  
 اِبْنِ جَبْرِ عَنِ اِبْنِ عِبَاسٍ قَالِ اِنَّ اَلْمَدِیْنِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اَنْ كُتِبَ اَبِی كَلِّ بَلِّتُوْهُنِ اَعْمَالُ كَلِّ اَلَا ظَهَرَ مِنْهَا فَا مَا اَسْرَقَ  
 فِی الْفُسْكِ فَا مَا اَحَاسَبُكُمُ بِهَ اَلْیَوْمَ فَا تَغْفِرُ لِمَنْ شِئْتَ وَاعْذِبُ مَنْ شِئْتَ اِیْنِ مَفْرُوعِ سِتِّ بَا نَحْوِ مُتَقَدَّرَهْ شُدِهْ اَلْمَدِیْنِ  
 كَلَامِ الشُّوْكَانِیْ وَ اَنْ بِنِجَا مَعْلُومِ شُدِهْ كَهْ نَسِخِ اَیْدِ مَكُورَهْ بِتَفْسِیْرِ مَفْرُوعِ ثَابِتِ سِتِّ وَوَرُوْدِ اَنْ دَرِ حَدِیْثِ نَفْسِ سِتِّ  
 نَهْ دَرِ غَیْرِ اَنْ اِسْنِ تَاوِیْلِی كَهْ اَنْ فَوْزِ الْكَبِیْرِ نَقْلِ كَرْدَهْ شُدِ اِگَر چَهْ مَعْلِی حَسِیْبَانِ دَارِ دَا مَا دَفُوعِ سِتِّ مَفْرُوعِ وَ اَلْمَدِیْنِ اَعْلَمُ بِالْصُوبِ  
 سوره آل عمران مدنی است قرطبی گفته باجماع و اخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن عباس درین  
 سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ است و نزد بعضی سه نیست و نسخ در آن اول وَلَنْ تُولُواْ فَا تَشَاءَ عَلَیْكَ  
 الْمَلَاكُ گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی در آیه اول اقصا کردند بر ابلاغ اسلام بکفار و در ثانی حکم فرمود بقتال  
 پس منسوخ باشد ولیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ است زیرا که بلاغ ترک قتال نخواهد دووم کیف یهدی الله  
 قَوْمًا كَفَرُواْ بَعْدَ اٰیْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْاْ اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَ اَللّٰهُ لَا یَهْدِی  
 الْقَوْمَ الظَّالِمِیْنَ گفته اند منسوخ است بآیه اَلَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوْا فَاِنَّ  
 اَللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ یعنی مضمون آیه اولی این است که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل است قبول  
 توبه بر توبه چون جمع کند بسوی اسلام با خلاص درین خود خلا فی نیست ولیکن در حقیقت این آیه از باب استثناست  
 نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض نکرده اند بسوی اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ  
 حَقَّ دَعْوَتِهٖ گفته اند منسوخ است بآیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی منادای اول آنکه بر سید از خدا  
 حق رسیدن آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست و این خارج از طاعت باشد پس در  
 آیه ثانی آنرا بر استطاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاعت داخل است فرود آوردند در آیه گفته اند منسوخ

و گفته اند بلکه محکم است و نیست درین سوره آیتی که صحیح شود دعوی نسخ در آن جزین آیت قاله قتال در قول الله  
 امر ادخنی تریدین و در شرک و کفر است و در آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که خواست  
 تیمم کند و هر که نماز استاده نتوانست گذاردنش سه بگذارد و این وجه ظاهر است از سیاق آیه و هو قوله  
 وَاَلَمْ تَقُولُوا لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ قُلْ هُوَ الْغَنِيُّ عَنِ الْعَالَمِ انتی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند که چون این آیه فرود  
 گفتند ای رسول خدا که ام یک قوت این در و شوق اندر ایشان این معنی پس نازل کرد و او تعالی قَالَتْقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ  
 پس منسخ گشت این آیه و مروی ست این از قتاده در بیج و ابن زید و گفته اند که قوله اتقوا الله حق گفتا ته  
 مبین است بقوله ما استطعتم و این اصوب است زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن است پس بیان اولی باشد  
 و مؤید است روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در قوله سبحانه حق گفتا لم تنسخ و لکن  
 حق تقاته ان تجاهدوا فی الدین و فی النفس و لا تأخذهم فی الدین لومة لائم و لیتقوا الله بالقسط و لولو علی  
 انفسهم و آبائهم و ابنائهم انتی کلام رسول الله و ما لانا احد حسن عرشی فتوحی گفته انچه جبرم کرده اند بدان  
 محققین صحیح و صواب است آنتی که قوله قَالَتْقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مفسر و مبین مراد قول اوست باینکه تکلیف  
 او تعالی عباد خود را بحدیستطیع و حیث قال لا یحلف الله نفسا الا و شیعها و قال آیه اخری فاجعل علیکم فی الدین من حرج  
 سوره النساء این سوره تمام مدنی است قرطبی گفته مگر یک آیت که در یک عام فتح در حق عثمان بن طلحه و حبی نازل شد  
 و آن قوله تعالی است ان الله یامرکم ان تؤدوا الاکامات الی اهلها و درین سوره نزد اکثر اهل علم  
 سه آیت منسوخ است و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی بیست و چهار اول و اِذَا حَضَرَ الْقِصَّةَ اَوْ لَهَا الْقُرْبُ  
 وَ الْيَقِیْ وَالْمَسَاكِیْنُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ و قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا گفته اند منسوخ است باینکه روایت  
 در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ ولیکن تنها و آن که در مذموم در عمل بران در فور زکیر گفته ابن عباس فرموده این آیه  
 محکم است و امر برای استعجاب است و این ظاهر است انتی و در فتح القدر گفته مراد بقربت درین آیه غیر در شده اند و همچنین بیان  
 و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم تر که حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی بآن رفته که آیه محکم است امر برای نذر  
 و دیگران گویند منسوخ است بقوله یوحنا که الله فی او کلام و اول ارجح است زیرا که مذکور در آیه غیر و انهم و آنچه  
 باینکه آمده میشود بخیر است نیست که منسوخ گفته آید باینکه میراث مگر آنکه قربت را در اینجا یعنی ورثه گیرند که در بیعت بر  
 نسخ و بی است اگر بی گفته این رفع برای غیر و ارث از قربت واجب است بقدر آنچه نفس ورثه بدان خوشنود باشد و آنچه  
 محقق است پس نزد بسوی مذکور برقرینه و ضمیر در قول وی مندرج است بسوی مال مقسوم بدلول علیه بالقسمه  
 و گفته اند بسوی تر که و قول قول جیل است که نیست در آن نیست از وی برسیکه رسیده است و ارفع ازین است  
 و و و لیغش الدین کو تر کو امن حلفهم خذیر یه منعا فافوا علیهم فلیتقوا الله و لیتقوا الله  
 سید علیا گفته اند منسوخ است باینکه فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْتٍ جَنًّا اَوْ اِنْسًا فَاصْلَحْ لِنَفْسِهِمْ فَلَا کَرَاهٍ  
 علیه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیقی در سنن و ابی کرده اند که این آیه در حق کسی است که حاضر شود



از مردمی وقت موت او و بشنود او را که وصیت میکند مضر در حق ورثه پس حکم کرد او تعالی این کس که بترسد از نظر و وقت  
 و مسند و سازد او را برای جواب نگران ماند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد و در حق ورثه خود وقت خون ضیعت  
 و این تفسیر بخاطر مروی است و این بسیاری از اهل علم آیه مذکوره را منسوخ شمرده اند و بهو الحق سوم است **لَا تَنْفَعُ الْإِنْسَانَ إِلَّا إِيمَانُهُ**  
**يَا أَكْفَرُونَ أَمْ أَفْلَحَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ يَأْتُوا فِي بُطُونِهِمْ نَارٌ كَأَنَّهُمْ يَكُونُونَ فِيهَا**  
**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَهُودِ قُلْ أَصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَبَشِّرِ الْغَافِلِينَ** و جمع میان هر دو ممکن  
 چه نبی از اهل اموال بتیامی مبنی بر ظلم است این صورت غیر ظلم جائز باشد بعرف چهارم و **وَالَّذِينَ يَأْتُونَ**  
**الْفِتْنَةَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مَا سَنَسْخَرُهُمْ وَأَعْلِيَهُمْ آذِينَ** و **مَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا يَبْذُرُونَ نَارَ جَهَنَّمَ**  
**فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّعَ الْوَيْلُ أَوْ يَعْلَلِ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا** گویند منسوخ است بآیه نور  
 ذکره فی الاقان در فوز الکبیر گفته نیست نسخ در آن بلکه ممتدست تا غایت چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بیان فرمود که سبیل موعود کند او کند است انتی گویم بعضی گفته اند که منسوخ است بآیه **الْزَّانِيَةُ وَالزَّانِي** و **الَّذِينَ**  
**فَأَجْلَدُوا أَكْثَرَ مِنْ مَرَّةٍ مَعَهُمْ** و **أَعْلَىٰ عَلَيْهِمْ آذِينَ** یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام محبس بود در خانه تا موت و چون  
 این آیه فرود آمد حکم محبس منسوخ شد و عوض آن جلد فرساده اگر بکرست و جرم اگر شیب محسن است و بعضی گفته اند  
 منسوخ است بسنت و بهو قول صلی الله علیه و سلم خذوا عني فقد جعل الله لکم سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و تعزیر سبع  
 و الشیب بالشیب ارحم پس حکم محبس امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدر گفته امساک در بیت در  
 اول اسلام بود بستر منسوخ شد بآیه مذکوره و بعض اهل علم بآن فتا که حکم محبس از وی باقی است با جلد زیر که  
 تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن است و مراد بسبیل همان است که در حدیث صحیح عباده آمده خذوا عني الی آخره  
**يُجْزَمُ وَالذَّانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادْمُوهُمَا كَفَّةً** اند منسوخ است بآیه نور یعنی **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي** و **الَّذِينَ**  
 در ابتدای اسلام حکم اید و ملامت هر دو بود و بده جلد در بکر و جرم در شیب نسخ پذیرفته و بعضی گفته اند نزول وی در  
 لو اطم است بعد منسوخ شد بقتل هر دو و در کیفیت قتل اختلاف نموده است در فتح القدر گفته آیه اولی یعنی **وَالَّذِينَ**  
 در حق نساست خاصه محسنات باشند یا غیر آنها و این دو در حق رجال است خاصه و آوردن صیغه تنثیه برای بیان  
 دو صفت مردان است یعنی محسن غیر محسن پس عقوبت نساست محسن است و عقوبت رجال از وی این مختار نساست  
 و آنرا از ابن عباس روایت کرده و قرطبی آنرا از مجاهد و غیره آورده و مستحسن گفته و سدی و قتاده و غیره گفته اند که  
 آیه اولی در نساست محسنات است و مردان محسن هم در آن داخل اند و آیه ثانی در رجل بکر و زن بکر است و رجح الطبری  
 و ضعف النحاس اختلاف کرده اند و تفسیر از وی بعضی توخیج و تغییر گفته اند و بعضی است و جناب دون تغییر بعضی نیل پس  
 و ضربت خیال و قوی گفته از وی منسوخ است مثل صبیغ گفته اند منسوخ نیست بلکه در حبس گذشته ششم قوله تعالی **إِنَّمَا**  
**التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ** گفته اند منسوخ است  
 بکبریه و لیست التوبة للذين يعملون السوء بجهالة حتى إذا حضر أحدكم الموت قال إني



بجواز تطویل بحث بر دواخته ایم انتهى کلام الشوکانی یا ز وسم یا ایها الذین امنوا الا تا کلوا  
 اَمْواکم بینهکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تر اض فینکم گفته اند منسوخ است بآیه  
 لیس علی الا غنی خرج ولا علی الا عرج خرج ولا علی المریض خرج طبعی در آیه اول نبی کردند  
 از اکل بعض اموال بعض اگر بطریق تجارت و بود قبل اسلام و در ابتدای اسلام که می آید سخت طعام رفتار را  
 و سفر و میخوردند از آن بگمان چون این آیه فرود آمد خرج کردند از مواکلت اعی و اعرج و مریض پس این آیه دیگر  
 انزل شد و در آن رفع کردند خرج را این جبریز عکرمه و حسن در آیه مذکور روایت کرده که تخرج و تنکی میکرد و  
 از نیکه بخور و نزدیکی بعد نزول این آیه پس منسوخ شد حکم آن بآیه سوره نور ولا علی انفسکم ان تا کلوا  
 من بیوتکم و نزد اکثر اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه حکم است و حکم او باقی است و اکل باطل منعی نیست  
 و آن اکل است که شرع بدان وارد نشده و آنچه در آن شرع وارد است آن باطل نیست بلکه حق است پس اکل شباه  
 در آیه مذکوره و لهذا سیوطی پسندید از این سوره در آیه مذکور آورده که گفت انها حکمت است و لا تنسخ الی  
 یوم القیامة و بخلاف باطل است یونانی که نمی کرده است از آن شرع و و از وسم و الذین عقدت  
 ایماکم فاقوم نصیبتهم گفته اند منسوخ است بآیه و اولوا الاکرام بعضهم اولی بعض یعنی ابتدای  
 دو کس با هم عقد موالات می بستند و عهد میکردند که هر که بیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا آیه مذکور  
 آنرا نسخ نمود و در فتح القدر زیر کینه و ایحل جعلنا موالی و متاثر الذین و الا قربون گفته یعنی  
 برای هر انسان و رتبه مقرر کرده ایم که مالک و الی میراث او میشوند و گفته اند این آیه منسوخ است بقوله و الذین  
 عقدت ایماکم و گفته اند بعکس که روی این جبریز و جمهور آن گفته اند که نسخ این قوله و اولوا الاکرام از  
 یعنی برای هر یکی عصبه گردانیدیم که آنچه از فرائض ثابت شود وراثت آن باشد انتهى ولیکن در فروع الکبیر نوشته که  
 ظاهر آیه آنست که میراث برای موالی است و بر و صله برای موالی موالات نیست نسخ انتهى سیوطی و وسم و کو  
 الهمم فاطموا انفسهم جاء و فاستغفر الله و استغفر له هو الرسول و جاهدوا الله و اولیاءه  
 و جیهما گفته اند منسوخ است بآیه سوره آل عمران استغفرت لهم ام لم تستغفروا لهم یعنی الله و  
 یعنی این آیه در حق منافقین است که در دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول  
 و در نجاسیان فقرا اختلاف است لهذا در بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست چهار وسم یا ایها الذین  
 امنوا اخذوا حذکم فانتم و اثبات او انقر و اجمیع گفته اند منسوخ است بآیه ما کان  
 المؤمنون لیستغفروا کافه طبعی در آیه اول حکم نفر جمیع مومنین بود و درین آیه بعض پس از نسخ اول شد  
 شوکانی گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله تعالی لا نفس و اخفا و وثقا و قوله تعالی الا تشعروا یعذبکم  
 و صحیح آنست که این هر دو آیت حکم اندکی در وقتی است که در آن حاجت نفور بگمان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعض  
 و در بعض انتهى یا ز وسم و من قول فما ارسلناک علیکم خفیة گفته اند این آیه منسوخ

بِأَيْسِفٍ يَعْنِي مَا قَاتَلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ  
وَقَوْلُ كُلِّ عَلَى اللَّهِ كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ بِأَيْسِفٍ هُمُ فَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَحْكَفُوا  
لَا أَنْفُسَكُمْ وَخَرَجَ الْمُؤْمِنِينَ كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَأَنَّهُمْ  
زُجَاجٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ كَرِهْتُمُوهُنَّ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ  
لَفْظُ تَعْنِي لَيْكِنْ دَرْجَتِي نِيَادُهُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يُخَوِّضُ الْفُلَ لَفْظُهُ أَوْسَتْ  
أَمَّا مَعْنَى كَقَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ كَرِهْتُمُوهُنَّ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ  
نَبِيٌّ مَنْسُوخٌ بِأَيْسِفٍ هُمُ فَقَاتِلُوا حَيْثُ وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى  
يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ حَبَابٌ وَلَيْكِنْ أَنْبَأَ بِتَبَرٍّ لَكُمْ مِنْهُ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ  
لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ  
دَرْجَتِي مِنْ عِبَاسٍ آوَرَدَهُ أَنْدَكُ نَسَخَ كَرِيسٍ آوَرَدَهُ أَنْدَكُ نَسَخَ كَرِيسٍ آوَرَدَهُ أَنْدَكُ  
حَيْثُ وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ  
تَحْصِيصُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ  
وَأَمِنْ جَبْرِ وَابْنِ الْمُنْذِرِ وَابْنِ الْحَافِ عَنْ قَتَادَةَ وَهَمَّ ابْنُ جَبْرِ رَأْسُ حَسَنٍ وَكَرِهَ دَرِیَاغَمِ كَرِهَ  
نَسَخَهَا بِرَأْسِهِ وَلَيْكِنْ تَرَدَّدَ الْفَرَسُ فِي مَنْسُوخِ سَبْتٍ وَكَيْفَ سَجَدُوا وَنَافِلَاتُ  
أَنْ يَأْتِيَهُمْ كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ بِأَيْسِفٍ سَبْتٌ وَهَمَّ فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ  
كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَرَسُولُ اللَّهِ وَكَاتِلُ عَدُوِّكُمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ  
وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ  
لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ بِأَيْسِفٍ سَبْتٌ وَهَمَّ فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ  
مَا دُونَ ذَلِكَ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ  
اِخْتِلَافُ كَرِهَ أَنْدَكُ قَاتِلُ عَدُوِّكُمْ هَمَّ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ  
دَرِیَاغَمِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى  
إِنْ آتَاكُمْ تُبَغَّى كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى  
وَنَجَّاهُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى  
نَقَلَ ابْنُ الْحَافِ عَنْهُمُ وَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ  
يُذْهِبُ السَّيِّئَاتِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى  
خَالِكٌ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ مَا بَدَأَ بِهِمْ  
بِأَيْسِفٍ هُمُ فَقَاتِلُوا حَيْثُ وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُ هُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى

بعقاب و استدلال کرده اند بحدیث مذکور در صحیحین از عباد بن الصامت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و یا یحیی  
 ان لا تشرکوا بالله شیئا ولا تنزلوا ولا تقتلوا النفس التي حرم الله بالا باحتیاج بعد فرمودن اصحاب من ذلک شیئا  
 فستره الله فوالی السان شاعر عفا عنه وان شاعر غلبه و بحدیث ابی هریره و صحیح مسلم و غیره در حق قاتل صد نفس  
 و جاعلی که بوضیفه و اصحاب او و شافعی از ایشان اند بر آن فیه که قاتل عمد تحت مشیت اوست توبه کرده باشد یا نه  
 و در شرح تفسیری متمسک به فریتی واضح کرده ایم و حق اینست که باب توبه منقطع نشده بلکه مفتوح است برای هر قاصد  
 شرک که اعظم ذنوب است اوست توبه الی الله محو شود و از صاحبش خروج از ان دخول در باب توبه قبول باشد  
 و ما دون او از معاصی که قتل عمد بهیم منجر است چه رسد بکین در توبه قاتل عمد لابد است از اعتراف بقتل تسلیم نفس خود  
 برای قصاص اگر واجب است و تسلیم نیست اگر قصاص واجب نیست و قاتل غنی تمکن تسلیم کل یا بعض او باشد و اما بجز  
 توبه و بی باعزم عدم خود بسوی قتل احدی بدون اعتراف و تسلیم نفس پس قطع نمیکند قبول او و الله  
 ارحم الراحمین و الذی حکم بین عبادہ فیما کانوا فیہ یختلفون بستم و چهارم ان المساکین و الفقیرین  
 فی الذرایہ الا سفل من الثار و ان تجد لهم نصیبرا ان گفته اند منسوخ است بقوله الا الذریر یا اوتوا  
 و اصله و اعتصموا بالله و اخلصوا دینکم للفقراء و اجمع المؤمنین و این در حقیقت از باب تخصیص  
 باشتناست و نیست از نسخ و چیزی سوره مائده قرطبی گفته این سوره مدنی است بالاجماع انتی و در روایت  
 از منسوخات نزد بعضی یک آیت و در بعضی دو و در بعضی سه و در بعضی هفت و در بعضی آیت است و در  
 آخر سورت که در مدینه فرود آمده یا در حجة الوداع میان مکه و مدینه اول یا ایها الذریر اصنوا الا تحلقوا  
 شعائر الله و الا الشجر الاحرام و الا الهدی و الا الفلک و الا القلین البیت الحرام  
 یسبغون فذلک من الذریر و یرضوا انما گفته اند منسوخ است بآیه سیف زیر که مشرکین حج و عمره میکردند  
 و هدی میفرستادند پس همان خواستند که ایشان را راجع و غارت کنند پس این آیه دینی از ان نازل شد و بعد  
 منسوخ گشت بآیه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و قوله تعالی فلا یقر بوا المسجد الحرام  
 بعد تمام حرمه خدا و قوله صلی الله علیه و سلم الحجین بعد العام مشرک عبد بن حمید و ابو داود و در ناسخ و ابن جریر  
 و ابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از آنکه مگر همین یک آیه و قوی گفته که منسوخ نیست بلکه محکم است و در  
 حق مسلمین است و در فروع الکبیر نوشته نیافتیم در قرآن ناسخ برای او و در سنت صحیح و لیکن معنی وی آنست که قتال  
 محرم در شهر حرام است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خطبه فرموده و ما وکم و اما وکم حرام علیکم  
 که مرتبه یکم درانی شهر که درانی بلد کم در انتی گویم و مؤید اینست روایت ابو داود و نخاس در ناسخ از ابی میسر و  
 ابن شهر حبیل که گفت منسوخ نشد از ما هیچ شیئی یعنی تمام و محکم است و کذا اخره سعید بن منصور و ابن المنذر و  
 و کذا اخره عبد بن حمید و ابو داود و فی ناسخه و ابن المنذر و الحسن البصری و روایت کرد ابو عبید از ضمیر بن حبیب  
 و عطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مائده آخر قرآن است از روی تشریل پس حلال کفیه حلال او را



و حرام سازید حرام و رادوم فاعف عنهم و اصح گفته اند منسوخ است باینه قاتلوا الذین کافروا  
یا الله و لا یالیکم الاخر و باینه سیف نه یعنی در نخستین آیه حکم عفو و اعراض بود از قتال ایوب که ایند اسید دادند  
آنحضرت اصلی اند علیه و سلم و درین آیه حکم فرمودند بقتال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه بدهند و جمعی گفته اند که  
منسوخ نیست بلکه خاص است بمجاهدین پس حکم باشد سوم انما جزاء الذین یحارون الله و رسولہ  
و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیہم و ارجلہم من خلاف او یقتلوا من الاکثرین گفته اند منسوخ است بقوله الا الذین تابوا من قبل ان یقتلوا  
علیهم حکم گو گفته اند حکم است نه منسوخ و از باب تخصیص است ثلث است شوکانی گفته اختلاف کرده اند در سبب نزول  
جمهور گویند در عربین فرود آمده و مالک و شافعی و ابو ثور و اصحاب الرازی گفته اند در حق مسلم را برین سماعی در اصل  
بفساد نازل شده ابن منذر گفته قول مالک صحیح است و ابو ثور گفته قول وی الا الذین تابوا دلیل نزولش  
در غیر اهل شرک است زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه دمانی اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم است پس معلوم شد که دلیل اسلام  
نازل شده است انتہی و دال است بر آن قوله قل للذین یرکضون ان ینتھوا یغفر لھم ما قد سکن  
و قوله صلی اللہ علیہ وسلم الاسلام یدم ما قبلہ اخر صیلم و غیره و ابن جریر و طبری در تفسیر خود از بعض اہل علم حکایت  
کرده اند کہ این آیه یعنی آیه مجاہدین منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در عربین و موقوف شده است  
امر برین حدود و مروی است از محمد بن سیرین کہ این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت در عربین و باین  
قائل است جماعتی از اہل علم و جماعت دیگر باین رفته کہ فعل وی صلی اللہ علیہ وسلم با عربین منسوخ است بنوی صلی اللہ  
علیہ وسلم از منشد و قائل این قول مطالب است بیان تاخیر ناسخ و حق آنست کہ آیه عام است از مشرکین و غیریم  
از کسانیکہ مرتکب مضمون آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعموم لفظ است قریبی در تفسیر خود گفته  
و نیست خلاف بیان اہل علم در آنکہ حکم این آیه مترتب است در مجاہدین از اہل اسلام و اگر چنانہ نازل شده است  
در مرتدین یا یہود و انتہی چہا رم فان جاءک فاحکم بینکم او اعرض عنکم گفته اند منسوخ  
بقوله تعالی و ان احکم بینکم بما انزل اللہ و باین فتنه است مجاہد و سعید بن المسیب و جماعت دیگر گفته  
حکم است این مختار حسن بصری و شعبی و ثعلبی و عیسی و عبارت فوز الکلبی آنست کہ معنی آیه چنین است کہ اگر حکم اختیار کنی  
پس حکم موافق ما انزل اللہ فرمائی و اتباع اہوای ایشان ننمائی چنانکہ ما را میرسد کہ اہل فساد را در قضیہ ایشان  
برای زعمای ایشان بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و ہم میرسد کہ موافق حکم نازل کردہ خدا فیصلہ کنیم  
انتہی شوکانی گفته درین آیه تخییر است مرسل خدا را صلی اللہ علیہ وسلم میان حکم و اعراض و استدلال کرده اند  
بدان بر تخییر بودن حکام مسلمین میان ہر دو امر و علما اجماع کرده اند بر آنکہ واجب است بر حکام اہل اسلام حکم کردن  
میان مسلم و ذمی چون مرا فتنہ کنند بسوی ایشان اختلاف در مرافقہ اہل فتنہ است میان خود یا قومی تخییر زود و چہ  
بوجود قائل گشتہ و گفته کہ این آیه منسوخ است باینہ مذکورہ و بہ قال ابن عباس و عکرمہ و الزہری و عمر بن عبد العزیز

والتسبی و هو الصیح من قول الشافعی و حکایت کرده است آنرا قبطی از اکثر علما انتهى بحسب ما علی التواتر  
الابلاغ گفته اند منسوخ است بآیه سیف اکثر اهل علم بر آنند که محکم است و قال با آنها نوعی از بلاغ است  
یعنی آنست که نیست بر پیغمبر رسانیدن بایشان اگر چه استثال نکنند و اطاعت نمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان  
ست جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و اما رسول پس آنچه واجب بود بروی بجا آورد و قیام نمود و بامر و تعالی  
والله اعلم ششم یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یغضوکم عن ذلک ما انتم علیها لکفیران اذ اهتدیتکم  
گفته اند منسوخ است آخر او اول او را نسخ کرده زیرا که برایت در اینجا امر معروف است گفته اند تا بخش این آیه است  
کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و ان عین المنکر و اکثر بر آنند که  
محکم است شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر معروف و نهی عن المنکر زیرا که تارکش با وجود بودن او از اعظم  
فروض مبنیه هندی نیست حق تعالی گفته اذ اهتدیتکم و آیات و احادیث متکثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد  
این آیه بر کسی که قادر نیست بر قیام بواجب امر معروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال نمیدارد یا از حلی  
ضرر بر نفس خود می ترسد که درین صورت ترک می رواست و در سنن اربعة و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن  
وداعطنی و ضیاء در مختاره و غیر هم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت کرده اند که خواند ابو بکر این آیه را و گفت ای مردم  
شما این را اینخوانید و بر غیر موضع اومی نهید و من آنحضرت را شنیده ام که میفرمود که مردم چون نگرانی را بینند و آنرا  
تغییر ندهند نزدیک است که عام کنند آنها را خدای تعالی بعقاب ترمزدی و ابن ماجه و ابن جریر و بغوی و غیر هم و ابن ابی حاتم  
و طبرانی و ابوالشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب الزابی اسمیه شعبانی آورده اند که گفت آمد ابو ثعلبه خثنی را  
و گفتم چه میکنی درین آیه گفت که ام ای گفتم علیکم انفسکم الخ گفت سو گنند بخدا پیرسیم از ان رسول خدا را پس فرمود  
موتم شوید معروف و متناهی شوید از منکر تا آنکه چون بینی شیخ مطاع و مہوای متبع و دنیاے موثره و عجاب پیروی  
برای خود پس برتست خاص جان تو و بگذر از امر عوام را بدستیکه از پس شما زمانه ایست که صبر در آن مثل فیض  
بر جبرست عامل را در آن اجر پنجاه مردست که عمل میکنند مثل عمل شما و صحیح الترمذی و الحاکم و در روایتی از آنحضرت  
آمده که ضرر نمیکند شما را کسیکه گمراه شد از کفار چون هندی شدید شما و ابی بن کعب گفته تا و لیش آنست که این  
در آخر زمان باشد اخر جبر عنه عبد الرزاق ابن جریر انتهى مخلصا و درین صورت منسوخ نیست بلکه مخصوص است  
و هو الحق هفتم یا ایها الذین امنوا شاهدوا بینهکم اذا احضر احدکم الموت حیث  
الوصیة ائشان ذوا عدل منکم او اخر ان من غیرکم گفته اند منسوخ است بآیه و اشهدوا  
ذو نی عدل منکم پس شهادت کفار بر مسلم مقبول نباشد بالا جماع نیست در آیه ذکر شهادت کافر زیرا که نزد  
او در شان مسلم است که در سفر نزد موت و حیت کند بد و کافر یا دو مسلم و در فوز کبیر گفته احمد و انقیطاط هرا بن کیفه  
و معنی آن نزد غیر او چنین است که باشند آن دو دیگر از غیر اقرار بشما یعنی از سایر مسلمین انتهى درین صورت منسوخ  
نخواهد بود بلکه محکم است شوکانی در فتح القدر تفصیل مقام چنین کرده که او آخر ان معطوف است بر ائشان و بن غیر هم



حتی یخو صوا فی حدیث غیره یعنی در آیه اول مشخص بود در محالست کفار وقت منظر اربعه مندرج آیه  
 نسخ پذیرفت چنانچه در سراسر آیه **الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ عَهْدًا** و **لَهُمْ لَعْنًا** و **لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** است بآیه سیف  
 قاله قتاده و مجاهد گفته بطریق تنقید است مثل قوله **كَذَّبْتَنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَجْهًا** و در صورت محکم باشد  
 و برین اندکتر اهل علم شوکانی گفته میگویند که این آیه منسوخ است و گفته اند معنی آنست که ایشان یعنی یهود و کفار قدیمی را که  
 بران هستند لعن و مجاهد گفته در فعل ایشان با انفام مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالت بوده است گفته اند  
 مراد بدین در اینجا عید است یعنی عید خود را لعن و لعن کرده اند **فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ** و **مَنْ سَمِعَ لِنَفْسِهِ**  
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف **وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ** زجاج گفته نازل شد این آیه قبل فرض قتل  
 بعد از کرده شد پنج از عبادت اوتان بسیف سنان پس این آیه منسوخ باشد بآیه سیف **مَنْ أَعْرَضَ**  
**عَنِ الْمَشْرِكِ** کین **أَبْوَشَخ** از سدی آورده که منسوخ است بآیه قتل **وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ**  
**خَفِيظًا** گفته اند منسوخ است بآیه سیف **وَمَا تَسْبُو الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**  
**فَيَسْبُو اللَّهَ عَدُوًّا** و **أَيَغْفِرَ لِمَنْ يَكْفُرْ** منسوخ است بآیه سیف در فتح القدر گفته جمهور آن گفته اند که این آیه  
 محکم ثابت غیر منسوخ است و اصل اصل است در سدر لعل و قطع طرق بسوی شبهه و در وی دلیل است بر آنکه ادعای بسوی  
 و ناهی از باطل چون تیر سکه ازین دعوت و نهی متسبب شود مانع از آن است از آنجا که حرم و مخالفت حق و وقوع  
 در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب است بروی و چه انفع است این آیه و اصل است خائده او برای حاطلین چنانچه خداوند  
 بیان او برای مردم چون باشند در قومی هم بکم که ترک میکنند او را وقت امر نمودن می معروف و میگذرانند معروف دیگر ازین  
 امر میگویند سنگری را که نهی مینماید ایشان را از آن خبر او را از منکرات بنا بر عباد حق و بغض اتباع عقیدین و جرأت  
 بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ و کیف که سیف کم عدل است در حق معاند شریعت مطهره که مخالفت دین و تجویز بر  
 اهل شرع عداوت و نغی خود ساخته است چنانکه در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان بسوی حق خوانده شود در  
 باطل کشی می افتند و چون بسوی سنت راه نموده شوند مقابل اش سبب خود می نمایند پس ایشان اند متلاعب بین متهمان  
 بشرائع و بدتر از آن زنا و فساد است **وَمَا يَفْقَهُونَ** گفته اند منسوخ است بآیه سیف  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَلِمَاتٌ** که **أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** گفته اند منسوخ است بقوله **الْيَوْمَ أَجْلٌ**  
**لَكُمْ وَالطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ فِي الْاَوْثَانِ** و این رفته است این عباس لیکن در حقیقت این از  
 باب تخصیص است نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدر نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه مذرب  
 ابن عرب و نافع و شعبی و ابن سیرین و ذهب لک در روایتی از وی و احمد بن حنبل و ابو ثور و داؤد و طاهری آنست که  
 بر هر چهار از این نام خداوند کفر نشده حرام است بدون فرق میان عام و ناسی بموجب این آیه و مؤید این است کلام  
 قوله **لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَفِظَ اللَّهُ** و ثابت شده است در احادیث صحیح امیر تمیمی در صید و غیره و مذکور است فی اصحاب و و مالک  
 در روایتی و احمد آنست که تمیمی مستحب است نه واجب این مروی است از ابن عباس و ابی هریره و عطاء بن ابی رباح و حسن

آیه بر اصل بر پنج غیر اندر کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصوص است و در مر اسیل ابو داؤد آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و بیخبر مسلم حلال است نام خدا بروی ذکر کرده شود یا نه و این جمیع تخصیص آیه نمی تواند شد آری حدیث ما یشته که وی گفت  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که قومی می آرد گوشتها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بر این نام خدا یا نه فرمود شما نام برید  
 و بخورید افاده آن میکند که تسمیه نزد اهل مجزی است بالتباس وقوع از نزوح و مذہب مالک احمد در مشهور از وی  
 و ابو حنیفه و بعضی ایش و سختی بر این ابو یوسف آنست که ترک تسمیه بسیار بر ضرر نیست اگر عدا ترک کرده و بیخبر غیر حلال باشد و این  
 مروی است از علی و ابن عباس و سعید بن المسیب و عطاء و طاووس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و حفص  
 بن محمد و ربعه و استدلال کرده اند بر روایت یحیی از ابن عباس آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اگر فراموش کرد تسمیه نزد یک صحیح  
 پس باید که یاد کند نام خدا را و بخور و رفع این حدیث خطاست زیرا که از قول ابن عباس است و کذا اخرجه من قوله  
 عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن المنذر آری حکم است استدلال برای این مذہب مثل قوله تعالی  
 رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَاكَ تَسْنِينًا اَوْ اَخْطَا نَا و بقوله صلی الله علیه و سلم رفع عن امتی الخطا و النسیان  
 انتم کلامه و از هم با قوم اعلموا علی ما کانتم کما فی الحقیقۃ فیسوف تعلمون ان من نکون  
 له عاقبة الذل اراہ گفته اند منسوخ است بآیه سیف سیزدهم قل انتظروا انا اننا منتظرون  
 گفته اند منسوخ است حکم انتظار در حق کفار بآیه سیف چهاردهم ان الذین فرقوا ایدیہم  
 و کانوا اشیعاء لست منهم فی شیء انما اکرهم الی الله شیعۃ یبغونہم ما کانوا یفعلون  
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات آتی در فتح القدر گفته این آیه نیز منسوخ بآیه سیف است  
 و در او بدان گفته اند یهود و نصاری اند و گفته اند مشرکین گفته اند عام است و جمیع کفار و مبتدعین همین است صواب  
 سورۃ اعراف این سوره یکی است مگر هشت آیه و بی قوله و استلهم عن القریۃ فی قوله  
 و اذ نتقنا الجبل فوحم و در وی یک آیه یاد و آیه منسوخ است باقی هم حکم است اول خذوا حقوا و اعلموا  
 بالقرن و ورم و اعرض عن الجاهلین گفته اند اول منسوخ است بآیه و انما الکرۃ و ثانی بآیه سیف و در شال آیه  
 سورۃ انفال بسیاری از مفسرین این سوره را مدنی گفته اند بلا استثنای چیزی و به قال الحسن عکرمه و جابر  
 بن یزید و عطاء و روی مثل هذا عن ابن عباس و قرطبی از وی آورده که مگر هفت آیه من قوله و اذ یکتوبک الذین  
 کفرتم و الی آخر سبع آیات منها و از منسوخات در وی از بعضی دو آیه و از بعضی شش آیه و از بعضی زیاده است  
 اول یستعملونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول گفته اند منسوخ است بآیه و اعلموا  
 انما غنمتم من شیء فان لله خمس یعنی در آیه اول نفل خاص بود برای خدا و رسول و درین آیه خمس  
 برای غنائم تقرر کردند و یک خمس برای خدا و رسول و غیرها و باین قسم است مجاهد و عکرمه و ابن عباس و نزد جمعی  
 از باب تخصیص است نه نسخ پس حکم خواهد بود و ورم و ما کان الله لیعذبکم و انت فیهم و ما کان الله  
 لیمهلکم و هم یستعجلون گفته اند منسوخ است بقوله و ما لهم ان لا یعذبکم الله و هم یصدونکم



عَنِ الْمَسِيحِ الْحَرَامِ و این عذاب روز بدر و بعد از او بود و نزد جمعی از اهل علم حکم است یعنی نفی عذاب تا صلب  
و گفته اند استغفار راجع به مسلمین است که در میان ایشان اندر داد آنکه تا استغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند  
خدا عذاب نخواهد کرد و آنکه عذاب ایشان بنابر بودن مسلمانان در اصل با ایشان نیست این عباس گفته و اما آن  
در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه و سلم که رفت دوم استغفار و آن باقی است سوم قل للذین یزکون  
ان ینتھوا یغفر لھم ما قد سلف گفته اند منسوخ است بآیه و قَاتِلُوْهُمْ حَتّٰی لَا تَکُوْنَ فِتْنَةً  
یعنی در آیه اول و عده مغفرت بر باز ماندن از عداوت و قتال رسول کردند بعد حکم قتال بایشان دادند و نزد  
محکم است و مراد آنها از قتال بدخول در اسلام است یا از کفر و روی دلیل است بر آنکه اسلام قاطع و مایم  
چیزی است که پیش از وی بوده چه با هم و قَاتِلُوْهُمْ حَتّٰی لَا تَکُوْنَ فِتْنَةً گویند منسوخ است  
بآیه سیف و این در حقیقت از باب تخصیص بغایت است نه از باب نسخ پنجم و ان یتخفوا الاسلام  
فاجمع لھما گفته اند منسوخ است بقوله قَاتِلُوْا الَّذِیْنَ لَا یُحِبُّوْنَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ  
الی قوله حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ یعنی در آیه اول ذکر مصاحبت با یهود بود و بعد  
نسخ پذیرفت ششم ان یتخفوا عنکم عشرون صابراً یغلبوا ما عینین گفته اند منسوخ است  
بقوله اَلَنْ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ اَنْ فِیْکُمْ ضَعْفًا فَاِنْ یَکُنْ فِیْکُمْ مِائَةٌ صَابِرٌ یَّقْبَلُوْا  
مِائَتَیْنِ یعنی بیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزو از ده کافر مقابل کند و اگر نزدیک حکم شد که از دو کس فرار کند  
و در فورا لکبیر گفته قلت ہی کا قال منسوخ است و در حقیقت تخفیف تشدید است نه نسخ اصل حکم هفتم و الَّذِیْنَ  
اَوْفَوْا نَصْرًا اُولَئِکَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ گفته اند منسوخ است بقوله وَاُولَئِکَ اَحْکَامُ بَعْضُهُمْ  
اَوْلٰی بَعْضٍ یعنی مهاجرین انصار و ارث یکدیگر میشود نه هجرت و نصرت پس منسوخ شد این حکم بدوی الترحیل  
هشتم و الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَاٰمَنُوا بِمَا لَکُمْ مِنْ وَا لَا یَتَرَمَّوْنَ شَیْءٌ حَتّٰی یُہَاجِرُوْا گفته اند منسوخ  
بقوله وَاُولَئِکَ اَحْکَامُ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بَعْضٍ یعنی اول سیرات باسلام مع الهجرة بود و بعد بمولات و نصرت  
سپس بادی الارحام منسوخ شده بر عصبه قرار یافت و بعضی گویند محکم است و در آیه اخبار است بآنکه بعضی قرابت  
اولی تر بعضی است نه آنکه میراث بمولات و نصرت منسوخ باشد اما ابن عباس نسخ رفته و گفته مهاجر متولی  
امر الی و ارث او نمیشد حال آنکه موسی می بود و همچنین اعرابی و ارث مهاجر نمیشد پس نسخ کرد آنرا آیه ارحام  
مستوفی بقره و آنرا سوره توبه خوانند مدنی است قرطبی گفته باتفاق و نزولش بعد فتح مکه است  
و در وی از آیات منسوخ یک آیه و نزد بعضی است و نزد بعضی شش آیه یا زیاده است اول بَرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ  
وَسِرُّوْلِهِ اِلَى الَّذِیْنَ عَاهَدُوا مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و دوم وَلَئِنْ  
اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ اسْتِجَارَکَ فَاجْرُھُ حَتّٰی یَسْمَعَ کَلَامَ اللّٰهِ ضَحاک گفته منسوخ است بآیه سیف  
چون گفته حکم سوم و الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا یَقْبَلُوْنَھَا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ

گفته اند منسوخ است بآیه زکوة خذ من أموالهم صدقة قاله عراک بن مالک عمر بن عبد العزیز و گفت  
 ابن عمر بود این قبل نزول زکوة و چون فرود آمد زکوة گردانید آنرا خدای تعالی طهارت برای اسوال و پرهیز گشتن  
 اگر باشد نزد من برابر آن حد ز و بشمارم آنرا و بدهم زکوة آن و بجا آرم در وی طاعت خدا و این عباس فرموده  
 که این آیه در حق یهود است خاص است عام است انتی و در حقیقت از باب تخصیص است نه از تنسیخ علی همدانی  
 گفته صح است که منسوخ نیست چهارم الا تفر و ایضا بکرم عدا ابائنا گفته اند منسوخ است بآیه لیس  
 علی الاکنی اخرج و لیس علی الضعفاء و این در حقیقت تخصیص است نه تنسیخ پنجم نفرو اخفا و ثقا لا  
 گفته اند منسوخ است بقوله ما کان المؤمنون لیفسوا و انما قاله و بآیه عذر که مقدم فرود الکبیر گفته  
 معنی خفاف آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عهد خدمت و نفقه که بدان قناعت کند و ثقل  
 بمعنی خدمت و مرکب بسیار است پس نیست نسخ در آیه یا گوئیم که نیست نسخ متعین انتی و در فتح القدر گفته معنی  
 آیه آنست که نفور کنید و حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند مراد منفر و مجتمع اند و قیل نشاطا و غیر نشاطا  
 و قیل فقر او و اغنیاء و قیل شما با او شیوخ و قیل رجالا و فرسانا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند  
 هر که سابق شده است بسوی حرب یا بچو طلاع و هر که متاخر است بچو حبش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه  
 بر جمیع این معانی زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما اگر ان و گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله ثقال  
 لیس علی الضعفاء و لا علی المؤمنین و گفته اند ناسخ او قوله تعالی ست فلو لا نفر من کل  
 فرقة منهم طائفة الا یه و گفته اند حکم است نه منسوخ و اخراج اعمی و اخرج بقول او لیس علی الاکنی  
 اخرج و لا علی الاکنی اخرج و اخرج ضعیف و مرئض بقوله لیس علی الضعفاء و لا علی  
 المؤمنین از باب تخصیص است نه از باب نسخ بر فرض دخول ایشان بر قول وی اخفا و ثقا و ظاهر عدم  
 دخول اینهاست زیرا که عوم انتی ششم عفا الله عنک لکم اذنت لکم گفته اند منسوخ است بقوله  
 فاذا استاذنک لک بعض شأ ینحکم گوئیم جمع میان هر دو آیه ممکن است باین طور که عقاب متوجه باشد  
 بسوی اذن قبل استنابات تا تبیین صادق از کاذب اذن درینجا بسوی اذن بعد استنابات و الله اعلم بقوم  
 استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مائة فکل یعف الله لهم گفته اند  
 منسوخ است اول و آخر یعنی این بغیر الله لهم گفته اند بقوله تعالی و لا تصل علی احد منکم مما مات  
 ابدا و لا تقم علی قبورهم گفته اند آیه اولی در حق قومی است و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضی گفته اند اول  
 در حق منافقان است این در حق یهود و قیل غیر ذلک و نزد اکثر اهل علم حکم است معنی آنکه او تعالی رسول را خبر کرد  
 که صد و ستغفار در حق ایشان عدم او برابر است زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت من الله  
 پس گویا مثل قوله تعالی ست قل انفقوا طوعا و کرها لکن یتقبل منکم و استم الا غمرا  
 استل کفر او یفقا گفته اند منسوخ است بقوله و من الا غمرا و من یؤمن بالله و الیوم الاخر

این در نفس الامر تخصیص عام است نه نسخ احکام و همچنین در آیه و من لا یجرب الا حکرا اب من یتخذ ما یفوق عمره ما  
 نته اند منسوخ است بآیه مذکوره و در حقیقت درین آیات بیان تنویع اعراب محبت که بعضی چنین است  
 بعضی چنان نه نسخ یکی بدیگری و مانند اجمعی از اهل آنرا داخل محکم داشته اند و بود الحق  
 سوره یونس یکی است مگر سه آیه من قوله فان کنت فی شک الی آخر اینچنین روایت کرده است  
 قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که یکی یکی است الا و آیه و از کلبی یک آیه نعل  
 کرده و محلی است از حسن و عطاء و عکره و جابر که یکی است بلا استثنا و در وی از منسوخات نیز بعضی پنج  
 آیه است و نزد اکثر و در مانده هیچ نه اول انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم  
 عظیم گفته اند منسوخ است بقوله لیعذربک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر  
 و کلام در مثل این آیات گذشته و و من انتظر و الی معکم من المنتظرین  
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف سوم و ان کذبوک فقل لی علی و لکم  
 عملکم منسوخ است بآیه سیف چهارم من اهتدی فاما یتدی لنفسه  
 منسوخ است بآیه قتال پنجم حتی یتجسسکم الله منسوخ است بآیه سیف  
 سوره یونس یکی است در قول حسن عکره و عطاء و جابر و گفت ابن عباس قتاده الایک آیه و بی قوله  
 اقم الصلوة طهر فی الثهار و در وی نزد اکثر هیچ آیه منسوخ نیست نزد بعضی سه آیه است اول  
 من کان یبیدا الحیوة الدنیا و یتبها نفا و الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یحسبون گفته اند  
 منسوخ است بآیه سوره بنی اسرائیل من کان یبیدا العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن یرید  
 و این حقیقت از باب تعلیل اطلاق است نسخ و و من قل للذین لا یؤمنون اعمالهم علی مکانکم انما  
 عاملون گفته اند منسوخ است بآیه سیف سوم و انتظروا انما منتظرین  
 که اقتدم و چون این آیات در کتاب غزیر کر و آورده شده جدا شمردن آن در باب نسخ و جوی حیه ندارد و اعلم  
 سوره یونس علیه السلام یکی است گفته اند باین که در مینه وقت هجرت از آن جدا گشت مگر چهار آیه است و این منسوخ  
 سوره یونس در وی اختلاف است که یکی است یا مدنی سعید بن جبیر حسن عکره و عطاء و جابر بن یدر یکی گفته اند  
 و ابن الزبیر و علی و مقاتل گفته مدنی است قول سوم آنست که مدنی است مگر دو آیت و در وی دو آیت منسوخ است اول  
 و ان ذنبک لذ و مغفره للناس علی ظلمهم گفته اند منسوخ است بآیه ان الله لا یعفر ان یشرک  
 به قال الضحاک این در صورتی است که ظلم یعنی کفر یا شرک باشد کما قال تعالی ان الله لا یعظم عظیم  
 و نزد اکثر اهل علم معنی صحت است و مغفرت است و معاصی مذموب اهل سنت و جماعت است و در نیصورت آیه حکم باشد  
 نه منسوخ شوکانی گفته در وی بشارت عظیم است در جای کبیر زیرا که انسان بجال اشتغال بظلم تائب نمی باشد و گفته اند  
 گفته اند که این آیه در حق عصاة و حدین است خاصه تا مراد مغفرت در اینجا تا آخر عقاب است تا آخر تا مطابق شود

بجای آنکه اوست و مفید است جمله ما بعد از آن که بکشد لشد یك العقاب  
یعنی محاصرات مکذبین از کافرن است حسب اقتضای شیت خود در آخر تائیدی دوم فَاِنَّكُمْ عَلٰیكُمْ  
الْبَلْعُ منسوخ است بایه سیف زیرا که مفاد آیه اولی صرف تبلیغ رسالت است بدون مقاتله و در  
آیه ثانی بدان حکم گردند و در حقیقت نسخ نیست بلکه ترقی است و حکم تبلیغ و قتال بر وجه بلع موجود است و الله اعلم  
سوق ع ابراهیم کی است که اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس الزبیر و حکاه القرطبی عن الحسن و عکرمه و بها  
بنید و قتاده مکر و آیه یاسه آیه و هی قوله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ کُفْرًا اِلٰی قَوْلِهِ فَاِنَّ  
مَصْرَفَ کُذِّیْنَ اِلٰی التَّكَاوُفِ و درین سوره از نسخ و منسوخ هیچ نیست بلکه تمام او حکم ثابت است  
سوره حجر کی است بالاتفاق قاله القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و عبد الله بن الزبیر و در آن سه  
یا چهار آیه نسخ است اول ذَرْنَهُمْ یَا کُلُوْا وَ یَسْمَوْا گفته اند منسوخ است بایه سیف دوم فَاَصْحٰجِ  
الْقُلُوبِ الْجَمِیْلِ منسوخ است بایه سیف عکرمه و مجاهد گفته این آیه پیش از قتال است سوم لَا تَسْمَعُوا  
عَیْنِیْكَ اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِآیٰتِکُمْ وَ اَجَاثُمْ گفته اند منسوخ است بایه سیف و وجه نسخ درین آیه غیر ظاهر است  
زیر که در وی چیزی نمی گزیده اند از التفات بسوی زخارف و نیاد است نظر بسوی آن که عدم عزیز بر تنعیش ایشان درین بار  
و خفض جناح و لیلین جانب برای مومنین نهی از قتال که آیه سیف تا بخش باشد و لهذا اکثر اهل علم آنرا حکم و مستند اند  
چهارم فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُنْشَرِّ اَلِیْنِ منسوخ است بایه سیف قاله ابن عباس  
و در حقیقت حکم است معنی آنکه جهر کن بکار خود و عراض کن از ملامت ایشان و ملطف شو بسوی  
مشرکین که سرزنش می نمایند و برابر دعوت اسلام و تکرار این معنی است جمله ما بعد از اَنَّا کُنْیْنَاکَ الْمُسْتَضِیِّیْنَ  
سوق ع نخل کی است تمامه در قول حسن عطاء و عکرمه و جابر و ابن عباس ابن الزبیر و در روایتی از ابن عباس آمده  
مگر سه آیه از آخر که میان که و دیده در تصرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از احد فرود آمده و این سوره را سوره کفر می خواندند  
در وی دو یا سه حکم منسوخ است و نیز بعضی تمام او حکم است اول وَ مِنْ ثَمَرِ اِلٰی الْخِیْلِ وَ الْاَعْنَابِ تَجِدُ لَکَ  
وَنَّهُ سَکَرًا و ثَمَرًا قَدْ حَسَنًا گفته اند منسوخ است بایه اَلَا تَرَ اَنَّکُمْ کُفَرْتُمْ بِرَبِّیْ الْقَوَّاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا  
وَمَا بَطَنُ وَاَلَا تَذَكَّرُوْنَ یعنی خمر است در فتح القدر گفته زول این آیه قبل تحریم خمر بود و سکر در لغت حبش سکر که باشد و رزق  
طعام و ابل لغت گویند سکر نام خمر است ابن عباس گفته سکر آنچه حرام است از شره او و رزق حسن آنچه حلال است بود او  
در نسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر نمیدانست و رزق حسن بیب پس نسخ کرد آنرا قوله  
اِنَّکُمْ اَلْخَمْرُ وَ الْمِیْثِرُ اَنْتُمُ و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که ثمرات خیل و اعناب رزق حسن بود شما از وی اخذ  
سکر و دید پس برین تقدیر نسخ نباشد دوم فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّکُمْ عَلٰیکُمُ الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ است بایه  
و در حقیقت بدان تسلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر قولی آنها و تمهید عذر است که نیست بر تو مگر سنان  
پس حکم باشد سوم وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیْ اَحْسَنُ گفته اند منسوخ است بایه سیف و هیچ نیست که حکم است

زیر کلمه این مجاوله بلسان است حج قطعیه یقین یا حج ظنیه اقتاعیه موجب تصدیق بمقدمات مقبوله  
 و آن مجاوله بسیف و سنان است و دعوت را بهین و طریق است پس پس این جمع میان هر دو آیه و اندک  
 سوره بنی اسرائیل یکی است مگر سه آیه در روی نزد بعضی دو آیه منسوخ است اول قُلْ رَبِّ ارْحَمْنَاهُ  
 كَارِئِيَانِي صَغِيرًا ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ نَازِلٌ شَبْعًا زَيْنَ مَآكَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا  
 لِلشَّيْءِ لَكِنَّ وَكَوْكَانُوا أُولَى قُرْبَى وَوَحْيُكَ إِنَّهُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّكَ وَوَمِمَّا آتَيْنَاكَ  
 عَلَيْكُمْ وَكِيلًا ۝ منسوخ است بایه سیف و در نسخ القدر گرفته ما و کذا که فی منضم عن الکفر  
 و قسم هم علی الایمان قبیل ما جعلناک کفیلهم تو خد بجم انتی و بر این معنی آیه محکم است نه منسوخ  
 سوره که کف قرطبی گفته یکی است در قول جمیع مفسرین به قال ابن عباس ابن الزبیر تا لم یحکم شیء فی هیچ آیه منسوخ  
 سوره که منسوخ است بایه سیف و نزد اکثر مفسرین محکم است زیرا که جمع میان هر دو آیه ممکن است چه در روی حکایت  
 غفلت اهل دنیا است در دنیا نه حکم ترک قتال با ایشان و و م فخلک من بعد هم خلک اصاعوا  
 الْقِسْلَاءَ وَاتَّبِعُوا الشَّوْعَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ۝ گفته اند منسوخ است بایه ما بعد  
 لَا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص هم است نسخ سوم قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ  
 لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا ۝ گفته اند منسوخ است بایه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم است معنی آنکه حق تعالی رسول خود را  
 حکم کرد که جواب هر کس را که افتخار میکنند بخطوط دنیوی خود که هر که مستقر در ضلالت باشد رحمت او را فساد  
 اندازد و اگر چه فلیمد صیغه امر است اما خارج از خبر است برای بیان احوال او تعالی عصمت را تا معاذیرشان  
 منقطع نشود و زقیامت باز آنرا گفته آید اولم نؤمن که ما یتد کی فیه من تد که یا برانی است در کتب  
 کتوله انما ننبی لهم لیزدادوا الشک و گفته اند مراد بایه دعاست بعد و نفیس حاج گفته تا ویش آنست  
 که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمدید در دنیا گردانیده و نیست در آیه امر بعد تم عرض  
 بآنها که بایه سیف منسوخ باشد چهارم فلا تعجل علیکم گویند منسوخ است بایه سیف  
 سوره که طه قرطبی گفته یکی است در قول جمیع و به قال ابن عباس ابن الزبیر و در آن از منسوخات و ویاسه  
 آیه است اول وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْرَأَ إِلَيْكَ وَحْيُهُ فَكَلَامٌ مَلَكُوتٍ لَمْ يَكُنْ لَكَ سَمْعٌ بِهِ قُلْ هُوَ الْقُدُّوسُ  
 عَلَى مَا يَقُولُونَ منسوخ است بایه سیف این در صورتی است که مراد به تبرک قتال است و اگر چه صبر  
 طاعت و عداوت و شتم و ایدارسانی ایشان است پس آیه محکم باشد و هو الصواب دفع القدره گفته  
 ای ساحر کذاب و خود کلمه من طاعتهم الباطل سوم قُلْ كُلٌّ مِمَّا رَكَّبَ اللَّهُ فِتْنَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ منسوخ است بایه



سورة انبيا عليهم السلام می است در قول چنان قاله القطبی و در روی نزد بعضی یک یاد آورده منسوخ  
اول انشاء و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انهم لها وارثون گفته اند منسوخ  
بقوله ان الذين سبق لهم موتا الحسنی اولئك عنها مبعدون و این در حقیقت از باب  
تخصیص است نه تنسیخ و هم فان تولوا فقل اذنتكم على سواي و ان اذري اقریب ام بعید  
ما توفعدون گفته اند منسوخ است بآیه قتال یعنی در آیه اول فرمودند نمیدانم که چه اذن شود ما را در محاربه  
پس آیه سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معینش آنست که اگر عرض کنند ایشان از  
اسلام پس بگو آگاهانیدم شمار که ما و شما برابریم یعنی در حرب نیست صلح میان ما پس آیه محکم شد  
منسوخ حج در وی اختلاف است ابن عباس و ابن الزبیر وقتاده گفته اند مدنی است مگر چهار آیه و ما اذ سئلنا  
من قبلک من رسول الا قوله عذاب یوم عقیق و جمهور گویند مختلف است بعضی یکی بعضی در وی گفته اند از اول سوره  
تاسی آیت مدنی است باقی یکی و پنج آیه از ان لیلی مدنی است و منسوخ در ان ویاسه حکم است اول و ما اذ سئلنا  
من قبلک من رسول و لا نبی الا کاذبا ثم انی اتی الشیطان فی امینتین گفته اند منسوخ  
بقوله سنقری ثک فلا تخشی اما نزد اکثر اهل علم حکم است و در ان تسلی است برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم که  
القای شیطان غلط و نسیان و در تلاوت و قرات شما چیزی جدید نیست با پیغمبران سابق نیز این چنین کرده لیکن  
او تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت مانوس است از قول القای شیطان حکم و ما ینطق  
عن الطوائف ان هوالا و حی یوحی و قصه که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جبریان این  
عبارت که تلك الغر ائین العلی و ان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد متحققین اهل حدیث بهیچ وجه  
صحیح نشده و با سنادی متصل مروی گذشته بهیچ گفته این قصه غیر ثابت است از جهت نقل بعده در راویان او و محکم کرده گفته  
مطعون اند و امام الایمین ابن خزمیه فرموده این قصه از وضع زمان قد است و محمد و سرهندی شیخ احمد فاروقی که در کتاب تخریج  
بدان تمسک نموده گویند بطلان منش مطلع شده قاضی عیاض و شفا گفته اجماع کرده است است که در آنچه طرق او و باطل است  
از اخبار بخیزی بخلاف ما بهو علیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی معصوم است قصدا و عمدا و سهوا و غلطا این کثیر گویند  
بسیار فسرین قصه غر ائین ذکر کرده اند لیکن همه طرق او مسلست و ندیدم آنرا اسناد بهیچ وجه صحیح انستی و هم الله  
یحکم بینکم یوم الیقین فیما کنتم فیہ فختل قلوب گفته اند منسوخ است بآیه سیف و نفس الامر  
تعلیم است است که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم است نه منسوخ سوم و جاهدوا فی الله  
حق جهاد گفته اند منسوخ است بآیه فاثقوا الله ما استطعتم اما اکثر اهل علم بر آنکه محکم است بعضی حق جهاد  
آنست که نرسند در راه خدا از لولت الامر استفرغ جهد و راحیانی بر آنی است در فتح القدر گفته مقاتل و کلبی گفته اند  
آیه منسوخ است بآیه مذکوره و در کرده اند این بابا که تکلیف مشروط است بقدرت پس نیست حاجت بسوی معیر منسوخ  
سورة مؤمنون می است بلا خلاف در قول جمیع قاله القطبی و در روی نزد بعضی و در آیه منسوخ است اول



نقطه و تعبیر از آن تخریم برای مبالغه در جرئت انتہی کلام اشوکانی و بسط سخن درین سله و رسالت خطا  
 شرح بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما ووم ولا تقبلوا لهم شهادة ابدًا  
 گفته اند منسوخ است بقوله الا الذين تابوا و لیکن صل در آن تخصیص است نه نسخ و الذین  
 یؤمنون ازواجهم و لکم یکن لکم شهداء الا انفسهم فشهادة احدیهم اربع شهادت  
 یا اللہ انہ لیس الصدیقین منسوخ است بدو آیه یکی و الخامسة ان لعنت اللہ علیہ  
 ان کان من الکاذبین دیگر و الخامسة ان غضب اللہ علیہا ان کان من الصادقین  
 چہا م یأیہا الذین امنوا لا تدخلوا بیوتنا غیر بیوتکم حتی تستأینوا و تسئلوا علی اہلہا  
 گفته اند منسوخ است بقوله لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتنا غیر مسکونہ فیہا متاع لکم  
 قال ابن عباس و ابن زبیر تخصیص است نه نسخ و جیم قل للفقہات یتفطن من ابصارہن  
 و یحفظن فروجہن و لا یدین زینتھن الا ما ظہر منہا لایہ منسوخ است بقوله و القواعد  
 من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیہن جناح ان یتضعن ثیابہن غیر  
 متبرجات بزیینۃ الایہ و ابن و حقیقت تخصیص است از عموم نه نسخ و ششم فان تولوا  
 فامساک علیہما جمل و علیکم ما حملکم گفته اند منسوخ است بایہ سیف زیر کہ سلمی ایہ ولی است  
 کہ نیست بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و وی از ارجا آورد پس بایہ قتال نسخ وی نمود  
 یا ایہا الذین امنوا الیسناذ نکم الذین ملکتم ایما نکم و الذین کویلفوا الحکم  
 منکم ثلاث مراتب الایہ گفته اند منسوخ است بقوله و اذا بلغ الاطفال منکم الحکم فلیستأذوا  
 کما استأذن الذین من قبلہم و اتقان گفته اند منسوخ است و کونین نیست و لیکن تهاون کردند مردم  
 و عمل بدان انتہی در قنوز الکبیر گفته اند ابن عباس آنست کہ منسوخ نیست این اوجہ و اولی با عماد است انتہی  
 و فتح القدر نوشته احکام کرده اند در مرد و قبول وی لیستأذکم بر اقوال اول آنکہ منسوخ است قالہ سعید بن المسیب  
 و سعید بن جبیر گفته اند در وی برای ندب است نه برای وجوب گفته اند واجب بود آنجا کہ ابواب بود پس اگر اجل عونا  
 و وجوب ہم عائد شود حکامہ المرد وی عن ابن عباس گفته اند کہ امر در اینجا برای وجوب است آیه حکم غیر منسوخ است و کشف ثابت است  
 بر مردان زنان قرطبی گوید و مین است قول اکثر علما و ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص است بزنان ابن عمر گفته خاص است  
 بر مردان مرد و قبول وی ملکات ایما نکم غلامان و کنیزان اند و قبول وی لم یبلغوا الحکم صبیان احسار انتہی کلام  
 سوره فرقان کی است تمامه و قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته اند کہ در مدینه نازل شد  
 و الذین لا یدعون مع اللہ الہا اخر الایات در وی یک یاد و این منسوخ است اول و اذا خطبہ  
 الجاہلون قالوا سلاما گفته اند منسوخ است بایہ سیف و نزول اکثر اہل علم حکم است و نیست سلام در  
 از تسلیم بکلام تسلم بمعنی بابت معنی آنکہ محل سکنند مومنین ایما سلمی و سفر او جمل نیکنند با جمل و سفر

در فتح القدر گفته سیدویه گوید ما مورثانند مسلمین آنروز بسلام بر مشرکین لیکن برین قول که تسلیم است از شما نیست خیر و نه شریمان ما و شما مبر و گفته لائق آن بود که چنین میگفت امر کرده نشدند مسلمانان آنروز بحرب ایشان سپس ما مورثانند بدان محمد بن یزید گوید خطا کرد سیدویه درین آیه و در عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برک سیدویه کلامی در معنی ناسخ و منسوخ مگر درین آیه زیر که در آخر کلام خود گفته ففسختم آیت السیف گویم چنین می باشد کلام مشکو در غیر علم خودش و او در غیر طریق خود و امر کرده نشدند مسلمانان بسلام بر مشرکان و نه نمی کرده شدند از آن بلکه ما مورثانند بفسخ و جمع و جمیل پس نیست حاجت بسوی عوی شیخ اتسی و دوم و یجالد فیهم همگان منسوخ بقوله لا من تاب و امن و عمل صالحا و قيل بقوله یعرض ما دون ذلك یعنی و آیه اول حکم خلود نار بر عصای مسلمین کرده بود و بعد تا بنین از آنها استثنای فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و حقیقت مخصوص گشت منسوخ سوره الشعرا یکی است نزد جمهور و ابن عباس گفته مگر چهار آیه از آخر او که بعد از نازل شده و بی الشعرا آیه یثیبهم العاقلان الخ و نیست در روی ناسخ و نه منسوخ بلکه مجموع و می حکم است مگر یک آیه نزد بعض که آن الشعرا آیه یثیبهم العاقلان باشد گویند منسوخ است بقوله لا الذین امنوا و عملوا الصالحات و حقیقت مخصوص استثنای است نه منسوخ \* موهب غل قرطبی گفته همه آن یکی است در قول یکنان تمام او حکم است نیست در روی منسوخ مگر یک آیه نزد بعض اهل علم که آن قول تعالی است انما آتانا من المثلیرین ○ یعنی نیست برین مگر آنرا که اعلی مع التخویف باشد و آن منسوخ است بآیه سیف و معذ انظم آیه غیر منسوخ است زیرا که وی بی شبهه منسوخ است سوره القصص تمام او یکی است در قول حسن مکره و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن عباس گفته در حقیقت هجرت و در روی یک حکم منسوخ است لکن انما لنا و لکم انما لکم و بخش آیه سیف است قاله الزجاج و نزد اکثر اهل علم حکم است مراد آنکه ضرر کفر شانه بالاحق میشود و نه نفع ایمان ما بشما للاحق شدنی است \* سوره عنکبوت در روی اختلاف است ابن عباس و ابن الزبیر حسن مکره و عطا و جابر بن یزید گفته تمام یکی است قتاده و ابن عباس در روایتی گفته تمام او مدنی است و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در روی یک حکم منسوخ است برای بعض اهل علم و هو قوله تعالی ولا تجادوا اهل الکتاب الا بالکفر و اهل احسن و ناخش آیه سیف است قتاده و مقاتل و گفت نحاس هر که قائل نسخ است او را استجاب میکنند بآنکه آیه یکی است و در انوقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز آن انتی و نزد اکثر اهل علم حکم است معنی و آنست که محلوله کنید یکسانیکه ایمان آورده اند از یهود و نصاری محمد صلی الله علیه و سلم مثل عبدالله بن سلام مگر بخصالت حسن یعنی بموافقت در آنچه حدیث میکنند شمار از اخبار اهل کتاب علاوه بر الا الذین ظلموا و درینصورت کسانی اند که باقی هستند بر کفر خود و امر او آنست که در دعوت ایشان بسوی اسلام مجادله حسن کنید و بتوبه ایشان بر حج و بر این معنی شدت اخبار و اگر کسی بگوید که در طرق ادب با مسلمین نمی بیند که با ایشان مجادله منسوب است بقتل و اگر کسی بگوید که

سوره روم بلا خلاف یکی است قاله القرطبی در وی یک حکم منسوخ است فاصلاً لسان و عدلاً لله  
حق گفته اند نسخ آن بایه سیف است و نزو و جمهور محکم است زیرا که معنیش آنکه صبر کن بر ایندادهی ایشان  
و منتظر باش و عده خدا را که در باب نصر بر آنها و اعلاهی حجت تو و اظهار دعوت تو کرده است نیست خلاف در آن  
سوره لقمان یکی است بگرسه آیه و لو ان ما فی الارض الی آخر یا قاله ابن عباس و قتاده گفته اند در وی  
و در روایتی از ابن عباس یکی است بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ است و من کفر فاکفر و من کفر فاکفر  
الیکن امر کجه و ناسخش آیه سیف است و نزو اکثر اهل علم محکم است معنی آنکه کفر کفر است هیچ ضرر نمیکند  
سوره سجده یکی است قاله ابن الزبیر و گفت ابن عباس بگرسه آیه آفمن کان مؤمناً الی آخر الثالث در وی  
یک حکم منسوخ است قال تعالی فاعرض عنهم و انتظر لعلهم ینظرون گویند نسخش آیه سیف است گفته اند حکم  
ست زیرا که گاهی اوقع میشود اعراض با امر بقتال و مراد انتظار یوم ملاک ایشان است قبل از آن و زبیر و قتاده و قتاده و قریب  
سوره احزاب مدنی است قاله ابن عباس در وی دو آیت منسوخ است یکی و لا تطیع الکفرین  
و المستفیقین و دع اذ اثم و توکل علی الله گفته اند منسوخ است بایه سیف و نزو و جمهور محکم است  
و در وی تعریض است بغیر وی صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم است از نیکه طاعت ایشان  
در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت میکنند بدان از ید امانت در دین در وی امر است بعدم سبالات باید از همه  
ایشان بنا بر تصلب آنحضرت در دین شدت و می بر اعدا و هم لا یحل لک الشبک من بعد  
و لا ان تبدل یوم من اذ واج و لو انجبت حنتهم الا ما ملکک یمینک  
گفته اند منسوخ است بقوله یا ایها النبی انا احللتنا لک از واجک الی آیت اجور هک  
و ما ملکک یمینک آیه در فوز الکبیر گفته یحتمل که ناسخ مقدم باشد در تلاوت و همین است ظاهر نزد من  
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه محکم است و حرام است بر آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم تزوج بر زنان خود برای مکافات فعل آنها که اختیار خدا و رسول در آخرت است و قتی که بگوید  
آنها را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و این قول ابن عباس و مجاهد و ضحاک و قتاده و حسن و ابن سیرین و ابی هریرة بن  
بن الحارث بن هشام و ابن زید و ابن جریر است و ابو امامه بن سهل بن حنیف گفته چون حرام کرد خدا بر زنان آنحضرت  
تزوج بنیاد بعد از وی حرام کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تزوج غیر این زنان نیز و ابی بن کعب عکرمه ابورزین  
گفته اند معنی آنست که حلال نیست تر از زنان بعد اصناف مذکوره که نام برده شد آنها را قرطبی گوید و این اختیار  
ابن جریر است و گفته اند معنی آنست که حلال نمید تر از یهودیات و نصرانیات زیرا که صحیح نیست اتصاف آنها  
با صفت المؤمنین در قیل لجد است زیرا که در نیصورت تقدیر عبارت چنین میشود که لا یحل لک النساء من  
بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات بیشتر نبوده است و گفته اند این آیه منسوخ است بسبب و قوله و یجی صرت  
تشاء عنهن و توویتی الیک مرسلاً و باین قائل است عایشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب



لی بن حسین و غیرهم و همین است راجع و تبدیل نیز از آنجمله است که او تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه و آله وسلم  
 موخ کرده علی قول راجع انتہی کلاس ابی بن کعب گفته خواندیم درین سوره الشیخ و اشیخه اذ از میان فارجه و جواهر البینه  
 بالاسن الله و الله عزیز حکیم پس مرفوع شد اخرجه النسائی و عبد الرزاق و الطیالسی و سعید بن منصور و ابن المنذر  
 غیرهم و ابن کثیر گفته اسناد حسن بخاری و مسلم و غیره از ابن عباس آورده اند که استاد عمر بن الخطاب  
 بعد که خدا را شنید گفت بروی بعد که گفت اما بعد ای مردمان بدستیکه برانگیخت خدا محمد را بحق و فرد آورده  
 روی کتاب پس بود در آنچه نازل شد بروی آیه رجم پس خواندیم ما آنرا و یاد گرفتیم الشیخ و اشیخه اذ از میان فارجه و جواهر البینه  
 در رجم کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در رجم کردیم ما بعد و پس می ترسم که دراز شود و مردم زمان بگوید گویند نهی یا کرم  
 در کتاب خدا و گمراه شوند مردم بترک فرضیه که فرو آورده است آنرا خدا تعالی و مروی است این و ایت بطرق انتہی پس این را  
 جنس است که تلاوت و منسوخ شده و کشف باقی است تا روز قیامت و لیکن تمادون کردند مردم و عمل نمودن بر آن  
 چنانکه تمادون کردند و ترک بسیاری از احکام و حدود شرع و نیست این نخستین آگیند که شکست در اسلام  
 سوره سبأ کی است قرطبی گفته در قول جمیع الایه و احد که در وی اختلاف است ہی قوله ویدی الذین  
 اَوْثَرُوا الْعِلْمَ الَّذِیْ اُنْزِلَ اِلَیْکَ فَرَقَهُمْ کَوِیدَ کِی است و فرقه گوید مدنی است و در وی یک حکم منسوخ است  
 وَلَا تَسْعَلْ عَمَّا يُعْمَلُونَ و ناخشن آید سیف است و جوهر بر آنکه حکم است یعنی خبر نیست که میخوانم شمار السبوی آنچه در  
 نیز فلفله شاست نیز بر آنکه شفا که شفا با بر هر چه ضرر و نقصان و در فتح القدر گفته این آیه امثال آن منسوخ است بایه  
 سوره فاطر کی است در قول جمیع قاله القرطبی و اخرجه البخاری و البیهقی و غیره ما عن ابن عباس تمام  
 وی حکم است نیست از منسوخ در وی چیزی و نیز بعضی این آیه ان انت الکاتب الذی یرکب الشیخ پذیرفته است  
 بایه سیف و کلام در امثال وی گذشته و این سوره را سوره ملائکه هم گویند \* \* \*  
 سوره یس کی است قرطبی گفته بالا جماع مگر آنکه گروهی یک آیه را از آن مدنی گفته و بهی شکست  
 مَا تَدْعُوهُمُ اَوْ اَن تَشَارَهُمْ حکم که در حق بنی سلمه از انصار منسوخ و آورده وقتیکه اراده نقل مکان  
 بجوار مسجد را آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و تمام وی حکم است نیست در وی ناخشن و منسوخ  
 سوره صافات کی است قرطبی گفته در قول جمیع در وی چهار آیه منسوخ است اول فتول عنکم حتی حیثین  
 حتی حیثین دوم و ابصرهم فسوف یبصرون سوم و توال عنکم حتی حیثین  
 چهارم و ابصرهم فسوف یبصرون گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بایه سیف نزد اکثر محکم اند و مراد بدانست معلوم  
 مجاز گفته یعنی تا آنکه از کفر با حق تبارک و تعالی بگردد و گفته اند تا یوم بدر و گفته اند تا یوم فتح مکه و با بعضی اقوال است  
 سوره غاص کی است در قول یحیی بن یحیی قاله القرطبی و نیست در وی منسوخ مگر دو آیه یکی انا انذرنهم  
 مُبِیْنٌ دوم و لتعلمن نبأکم بعد حیثین و ناخشن آید فافعلوا المشرکین است و نزد اکثر  
 محکم است زیرا که جمیع میان بر دو مکن است یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شمار از اعمالی که توجیه و

و ترغیب بهوای جنت و تهدید از نار بعد چندی قناده و زجاج و قرا گفته بعد موت و عکرمه و ابن زید گفته روز قیامت  
و کلبی گفته هر که باقی ماند و نیست روز قیامت هر که در دنیا نیست بعد موت و شدی گفته این دو سخن خبر بد بود  
سوره زمر کی است در قول حسن عکرمه و جابر بن یزید و حسان از ابن عباس آورده که مگر سه آیه که در مدینه  
نازل شده در حق وحشی قابل منزله قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَبَعْضُ نَفْسٍ آتِيَهُ  
گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی إِنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ كَيْفَ يَشَاءُ فَمَا تُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ گفته اند  
منسوخ نیست بآیه سیف زیر که در وی مضمون ترک آنها تا حکم کردن خدا میانشان روز قیامت مضمونست گویم  
این قسم آیات در قرآن شریف بسیارست در همه احتمال مذکور موجودست پس همه منسوخ باشند ولیکن آنچه عدم نسخ  
اوست زیر که حکیم الهی در میان آنها روز قیامت منافق قاتل در دنیا نیست و دوم اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يُعْصِيَ  
رَبِّيْ عَبْدًا بِيُكَلِّمُ عَظِيمٍ گفته اند حکم خوف وقوع در عصیت منسوخ شده بآیه سوره فتح لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ  
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ قَالَ ابُو حمزة الیما فی وابن السیوطی کلام در مثل این آیه پیشتر گذارسته  
سوم فَاَعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّنْ دُونِیْ گفته اند منسوخست بآیه سیف یا بقرآن الَّذِينَ عِندَ اللَّهِ  
اَلَا سَلَامٌ و این وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه مرادان برای تهدید و تسبیح  
و توبیخ است و دران منع از عبادت غیر خداست پس آیه حکم باشد و بر این انداک مفسرین در فتح القدر گفته است  
اولی چپارم اَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَكَ گفته اند درین آیه اخبار ترک کفارست پس منسوخ باشد بآیه سیف  
و نزد جبر و محکم است و معنی آنست که کافیست خدا عبد مومن ابواب عبد کافر باعتبار بر تقدیر قرارت عبد  
بصیغه افرا و مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند یا جنس آنحضرت دران اصل باشند بخول اَوَّلَى و بر قراوت عباد  
بصیغه جمع مراد انبیا و مومنین اند یا همگنان بِسْمِ قُلْ يَقُولُ اسْمُكَ اَعْلَى مَكَانَتِكَ اِنِّيْ عَابِدُ  
گفته اند منسوخست بآیه سیف ششم وَمَنْ ضَلَّ فَاَنْتَابَا يَخْضُلُ عَلَيْهِمَا وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمَا  
يُؤْكِلُ این نیز منسوخست بآیه سیف زیر که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر باغ و کفار و مومنین خود  
و خبر و جبار کفار بیده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقتل ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله عمل کنند با حکام اسلام  
سوره غافر و آنرا سوره مومن هم گویند یکی است در قول حسن عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله و نسخ  
بکتاب است آیات زیر که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس قناده گفته مگر دو آیت که بعدین فرود آمده و همان است  
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِيْ آيَاتِ اللَّهِ وَآيَاتِ رُسُلِهِ الَّذِينَ هُمْ يُحَادِلُونَ وَ بَعْضُ نَفْسٍ آتِيَهُ  
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و پنجم آیه سیف است قال الکلبی این وقتی درست می نشیند که مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه  
مراد در انبیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم است برانیدارسانی مشرکین باحقاق و عدو نصر خود با وی پس آیه مجاب باشد  
سوره فصلت و آنرا حم سجد هم نامند یکی است در قول جمیع قاله القرطبی تمامه و حکمست  
جز یک حکم اَدْعُ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ و ناخشن آیه سیف است و کلام در مثل این آیه گذارسته

منسوخ شد شورش تمام او مکی است و قول حسن عکرمه و عطاء و جابر مروی است از ابن عباس وقتباده که مگر  
 چهار آیه که در مدینه نازل شده قُلْ لَا آتَاكُمُ عَلَيْكُمْ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ بقی الی آخرها  
 و در وی پنج یا نه آیه منسوخ است اول یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ منسوخ است بقوله الَّذِينَ  
 آمَنُوا و در حقیقت از باب تخصیص نه تنسیخ و دوم وَالَّذِينَ اخذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَقِيقٌ  
 عَلَيْهِمْ ذُلًا یَه منسوخ است بآیه سیف و کلام در مثل آن سابق گذشته سوم فَاذْعُوا اسْتَقِمْ  
 کَمَا أَمَرْتُكُمْ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ منسوخ است بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا یَقُولُونَ بِآلِهِ  
 وَلَا بِالْیَوْمِ الْأَخِرِ و نیست استقامت آنحضرت بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس  
 آیه حکم است نزدیک به چهارم لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ منسوخ  
 است بآیه سیف و خطاب به یهود راست یا کفار را علی العموم پنجم مَنْ كَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ  
 نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ گفته اند منسوخ است بقوله مَنْ كَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَةَ و نیست نزدیک تحقیق از نسخ  
 و چیزی زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا بر نیت آخرت آنچه میخواهد از دنیا و میدهد بر نیت دنیا مگر دنیا فَا  
 قَاتِلُوا قُتُوبَ شِرْکِی گفته ظاهر آنست که آیه در حق کافرست این تخصیص بغير مخصوص باشد ششم قُلْ  
 لَا آتَاكُمُ عَلَيْكُمْ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ بی طغنه اند منسوخ است قاله الحسن بن الفضل  
 و رواه ابن جریر عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ندادند حق تعالی امر کرد بمحبت او  
 و هرگاه محبت کرد انصار نصرت وی نمودند و جای دادند این آیه فرو آمد و مَا آتَاكُمُ عَلَيْكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا  
 أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ۝ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي  
 إِلَّا عَلَى اللَّهِ و این ناسخ اول شد ابن عباس گفته آنحضرت واسطه النسب بود در قریش هیچ بطنه  
 از بطونش نیست مگر وی را صلی الله علیه و سلم در آن قرابت است پس فرمود او تعالی بگو ایشان را نمیخواهم  
 از شما هیچ اجور دعوت و تبلیغ رسالت مگر ثبوت در قرنی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که با شماست  
 و نگاه دارید مرا بقرابت مذکور و آخر چه عهده بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید و الحاکم صححه و ابن مردودیه البیهقی الدلائل  
 و له طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابونعیم و دعلجی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 سوال نکنم شمار را بر آن خردی مگر دوستی در قرابت که نگاه دارید مرا در اهل بیت من دوست دارید آنرا برای من  
 و سندش ضعیف است شوقانی در فتح القدر گفته صحیح از وی همان معنی اول است و روایت کرده آنرا از وی جمیع جم  
 از ملامده وی و من بعد هم و منافعی نیست آنرا آنچه مروی است از وی از نسخ آن زیرا که نیست مانع ازین که نازل  
 شده باشد این آیه در مکه بعد استثنای کون نسخ پذیرفته چو وی علی الاطلاق خواستگار اجبر بر تبلیغ نشد انتهای مقسم  
 وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَكْتُمُونَ ۝ گفته اند منسوخ است بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ  
 إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی در آیه اولی مدح انتصار از بغی کرده بودند و طریق عدل در آن انزوی

که چیزی سینه سینه است مثل آن بیده حکم صبر و غفور و مودب پس حکم انتصار نسخ پذیرفت و در حقیقت نسخ نیست بلکه درایت است بسوی محالی انور که با وجود جواز انتصار و انتقام غفور و صبر را فضیلت است آری صریح و غفور  
 لذتی است که در انتقام نیست بهشتی و لکن انتصار بعد ظلمه فاولئك ما علیهم  
 مِّنْ سَبِيلٍ گفته اند نسخ است بقوله و لکن صبر و غفران ذلک لکن عزیم الی مؤمنین  
 و فتح القدر گفته اند این نسخ پذیرفته است بهر دو خاص است بشکرین قتاده گفته عام است بهرین ظاهر فرم قرآنی که فان اعزضوا  
 فما از سنانک علیه هم حقیقتا ان علیک الا البلیغ گفته اند نسخ است بآیه سیف و سخن مانند این آیه مکرر گذشته  
 سورة زحورف قطبی گفته کی است بالاجماع و در آن دو حکم نسخ است اول فذرهم یخوضوا  
 و یلعبوا حتی یلا قوا یومئذ یقال لای یؤمئذ لای یؤمئذ و ن گفته اند نسخ است بآیه سیف و مراد یومئذ  
 روز قیامت است یا عذاب در دنیا و گفته اند نسخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید است و دوم فاصفح عنهم و  
 سلیم و فسوف یعکفون گفته اند نسخ است بآیه سیف و قبل بقوله و السلام علی من اتبع  
 الهدی و فتح القدر گفته اند حکم است نسخ نیست در وی تهدید شدید و وعید عظیم است از او تعالی  
 سورة دخان کی است بالاتفاق قطبی گفته الا قوله انا کاشفوا العذاب فکیلا و در وی  
 یک حکم نسخ است فاذا نقبوا فیه فیه یقبون و ناخش آیه سیف است گفته اند حکم است معنی آنکه نظر  
 چیزی که وعده کرده ایم تا تو از ضرر و فتح بر ایشان بیاوریم و اینها که ایشان بهر منتظر گردیده باشند گفته  
 معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکنند خدا میاورد و اینها که ایشان بهر انتظار نباشند هر تو میکنند هر روزی است  
 سورة جاثیه تمام کی است قطبی گفته در حقان جمیع ایشان نیست در وی نسخ مگر یک آیه قل لای الذین امنوا  
 یغفر الذل الذین لای یجوزون آیات الله گفته اند ناخش آیه سیف است ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم امر ارض سیکرد از اندای شد کین و آنجا استند و تکذیب وی سیکردند پس امر کرد خدا  
 رسول خود را بقتال ایشان پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخراج عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه  
 سورة احقاف کی است در قول حسن جابر و عمره و ابن عباس و قتاده آمده که مگر یک آیه مدنی است  
 و هی قوله و قال الذین یؤمنون الامنوا الی آخره و در وی دو آیت نسخ است اول  
 قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لای یفعلون ان اتبع الا ما یراه  
 لای و ما انا الا نذیر مبین گفته اند نسخ است بقوله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک  
 و ما تأخر قاله ابن عباس و فتح القدر معنی آیه چنین گفته اند یا من چه کار کرده شود با من در زمان مستقبل با من  
 در که یا بیرون و من از انجا و بمیرم پاکشته شوم و شتاب کرده شود و عقوبت برای شما یا حمت داده شود و این همه  
 در دنیا است اما در آخرت پس معلوم است که وی امت وی در جنت است و کافرین در نار اند و گفته اند معنی آن  
 منید انچه کرده شود با من و در قیامت و چون این فرود آمد قبح کردند شرکان گفتند چه قسم اتباع کنیم پیغمبری

که نمیدانید چه معامله کرده شود با وی و با ما نیست و افضل بر ما پس فرود آمد لیفترک الله الخ و اول اولی است و در هم  
 فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل گفته اند منسوخ است بایه سیف صواب منسوخ است زیرا که معنی آنست که صبر کن  
 بر جایزه ایشان چنانکه اولو العزم از انبیا و رسل کردند و تو هم از ایشان شیعی و مقلد کنی گفته مراد باولی العزم کسانی اند که امر کرده شد بقول  
 رسول الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدنی است ما در روی گفته در قول جمیع مکر ابن عباس و قتاده که ایشان  
 یک آیه را از آن مکی گفته اند که در حین خروج از مکه و نظر بسوی بیت بعد حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم بفرق  
 گریستند وی قوله و كما ان من قریة هی أشد ثوبا من قریة الی الخ جات له  
 و ضحاک سعید بن جبیر گفته اند مکی بودن آن غلط است بلکه تمام او مدنی است و بالجمله در روی ناسخ است منسوخ و نزد  
 بعضی یکسایت منسوخ است فاما ما بعد و اما فداء گویند منسوخ است بایه سیف و صحیح عدم نسخ است  
 زیرا که این تغییر بعد از سر و قتال است قبل آن چنانکه سابق آیت بر آن است فاذا الذیینه الذین کفروا فاضرب  
 الرقاب حتی اذا قتلتموهم فشدوا الوثاق و انجان مبالغه است در قتل و اکتار در آن و فتح القدر  
 اختار کرده اند علماء دین آنکه حکم است یا منسوخ گفته شد منسوخ است و را بیل و نان جابرست فدیه و نیت بر ایشان  
 و بنخش آیه سیف است و قوله فاما تتفقهم فی الحرب فتشربوهم من خلفهم و قوله قاتلوا  
 المشرکین کافه و باین قائل است قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریر و بسیاری از کوفیان گویند ما نه  
 آخر چیزی است که نازل شده پس اجب است قتل هر مشرک مگر سیکه قائم شد دلیل بر ترک قتل او همچو زنان و کودکان  
 و هر که ستانده شود از وی خبریه و همین است مشهور از مذاهب ابی حنیفه و گفته اند این آیت ناسخ است لقوله قاتلوا  
 المشرکین کافه حیث وجدتموهم و این مروی است از عطاء و غیره و بسیاری از علماء گفته اند آیت محکم است امام غیر  
 در قتل و آنرا بعد از سر و زدن و فدا و باین قائل است مالک شافعی و ثوری و زاعی و ابو عبید و غیره و همین است راجح  
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای اشیدین بعد از وی این را کردند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه آنرا  
 مگر بعد از آن قتل بایه سیف لقوله تعالی ما کان لنبی ان یتکلم لک استنای حتی یخرجن  
 فی الارض پس چون قید کند بعد خونریختن پس در آن رای امام است قتل کند یا غیره و انتی کلام  
 منسوخ مدنی است نزد ابن عباس و مسور بن مجزه و مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در میان مدینه و اول آن  
 در فتح القدر گفته نیست این فی اجماع بر بودن آن فی زیر که مراد بسور مدینه نازل بعد هجرت از مکه که نیست و در این منسوخ است  
 منسوخ حجات مدنی است قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس ابن الزبیر نیست در آن ناسخ و نه منسوخ  
 منسوخ قی به آن مکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که مگر یک آیه  
 و بی قوله و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام و ما منسوخ است  
 لغوی نیست در روی منسوخ مگر در حکم اول فاصبر علی ما یقولون و بنخش آیه سیف است و گفته اند  
 معنیش تسلیم آنحضرت است در صبر بر اقوال ایشان که می شنیدند عدم خزن بر روضه و آنها بروی صلی الله علیه و سلم





سوره مجادله مدنی است قرطبی گفته در قول جمیع مکرر روایتی از عطاء که آیت از اولش مدنی است باقی  
 کلی گفته تمام او مدنی است خبر این آیت مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ أَوْ اِثْنَانِ هُوَ فِيهِمْ كَمَا يُفَصِّلُ اللَّهُ  
 و در وی یک حکم منسوخ است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الرَّسُولُ فَقُلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ  
 نَجْوَاكُمْ صَدَقَ قَوْلُهُ فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَكَلِمَةُ زَكَاةٍ وَهُوَ  
 است که بنفش قول می است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ است و در سبب نزولش گفته اند که  
 قومی از مسلمانان با آنحضرت تخلیه میکردند قوم دیگر از ایشان گمان شد که مکرورین خلوت تنقیص ماسکینند پس حکم  
 صدقه پیش از نجوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلافی شان صورت بست و بعضی گفته اند اهل نجوی یهود و منافقین  
 و عادت شریف چنین بود که یکس از سخن و شعور منع نمی فرمود پس مسلمانان این امر شاق شد و آیه صدقه نازل شد  
 و اهل باطل تقدیم صدقه پیش از نجوی نتوانستند مسلمانان هم از آن باز ماندند پس حق تعالی از ایشان تخفیف کرد  
 و دفع القدر گفته استدلال کرده است این آیت هر قائل است بجز از نسخ قبل امکان فعل اما استدلال صحیح نیست زیرا که  
 واقع نشد نسخ مگر بعد امکان فعل و نیز بعضی آنرا کرده اند استی گویم از علی بن ابی طالب مروی است که روزی در خطب خود  
 در قرآن مجید است در آن سوره آیتی است که عمل نکرد بر این یکس پیش از من عمل کنند بعد از من بر این یکس تا روز قیامت گفتند  
 آن کدام آیت است فرمود این آیت ظاهر آنست که امر و آیت برای مذنب بودن و جوب مقاتل بن حیان گفته این حکم  
 و شب ماند بعد منسوخ شد و کلی گفته یک شب قناده گفته ساعتی از هزار و از اینجا ظاهر شود که آنچه در رسائل زیارت  
 علی صاحبها الصلوة والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر فراز مبارک صدقه بدو تسک کرده نمایان آیت بیاورد  
 حیات انبیاء سابقا و اعتبار است زیرا که این آیت منسوخ شده در فواید گفته نه الایة منسوخة بالایة بعد یافت با کمال آیت  
 سوره حشر مدنی است در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یکایت مانع است و  
 قوله تعالى آفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ  
 وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ از زیرا که در وی بیان مصارف فی است بعد از بیان آنکه فی خاص است  
 برای رسول پس منسوخ باشد قوله يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الْأَنْفَالَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِأَهْلِ الْقُرَىٰ  
 و درین آیت و آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق است یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی مختلف و در وی  
 کلام طویل است ابن العربی گفته نیست اشکال زیرا که در اینجا معنی است در سبب آیت اول وَمَا آفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ  
 مِنْهُمْ پس خلص است بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و این اموال بنی النضیر است و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم  
 وَمَا آفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى کلام مبتدع غیر اول است برای حتی غیر اول اگر چه این آیت یاد  
 مشترک است در آنکه هر واحد از آن هر دو متضمن چیزی است که فی کرد خدا بر رسول خود و مقتضای آیه اول حصول است  
 بغیر قتال و مقتضای آیه ثانیة دست بقتال و آیه ثانیة مَا آفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى  
 عاری است از ذکر حصول قتل یا بغیر قتال منشأ خلاف از اینجا است پس گروهی گفته این ملحق با ولی است کما قال صاحب

و گروهی گفته ملحق بآنست که آیه انفال باشد و آنرا ملحق بآیه انفال گویند اختلاف کنند و آنکه این آیه منسوخ است یا حکم انتهی فاما گفته آیه اولی ازین سوره خاص بر رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و آیه ثانی در بنی قریظ یعنی معنی آن عائدست بسوی آیه انفال و نه هیچ شافعی آنست که سبیل خمس فی همان سبیل خمس غنیمت است و این پنج اخماس او برای آنحضرت بود و این بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای صالح مسلمانان است **سوره مستحذ** مدنی است قرطبی گفته در قول جمیع و در وی سه آیه منسوخ است اول **لَا يَكْفُرُ** **اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَفَرُوا فِي الدِّينِ وَ كَمْ يُخْرِجُوا مِّنْ دِينِهِمْ يَكَادُ كَوْنُ أَتَنُ وَّهُمْ وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ** گفته اند منسوخ است بآیه قتال در فتح القدر گرفته معنی آیت آنست که او تعالی نهی میکند شما را از اهل عهد از کفار که عهد کرده اند و منین را بر ترک قتال و بر آنکه مطهرت کفار بر ایشان ننمایند و نهی نمیکند از معامله با ایشان بعد از این زیاده گفته این در اول اسلام بودند و موافقت و ترک امر بقتال بعده منسوخ شد **قَدْ أَفْلَحَ مَن كَرِهَ إِذَا فُتِنَ بِمَا كَفَرَ** گفته اند این حکم ثابت بود و در صلح میان آنحضرت و میان قریظ چون بفتح مکه زائل شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاصست در خلفای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن و کلبی گفته و ایشان فخر اعد و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاصست در کسانی که ایمان آورند و در هجرت نکردند و گفته مخصوص بنی اوس و بنی نضیر است و حکایت کرده است قرطبی از اکثر اهل تاویل که این آیه حکمست و دوم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ** **مُحْجَبَاتٌ فَاصْنَعْنَ لَهُنَّ طَلَاقًا** گفته اند منسوخ است بقوله **بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى قَوْلِهِ نَكَحُوا** **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** در وقت صلح آنحضرت صلی الله علیه و سلم با قریظ روز جمعه بود و برینکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون نان بچرت نموده رسیدند در ایشان سهوی شرکین مرضی رب العالمین نشد حکم آیتان نازل گردید و در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زنان درین عهد بدهند و صالحه یا نه بر دوقول پس بر قول اول این آیه مخصوص آن عهد باشد و به قال الاكثر و بر قول دوم نسخست و تخصیص سوم **وَأَن تَأْكُلُوا مِمَّا فَرَغَ** **مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَابَهُمُ فَاذْنَبُوا** **الَّذِينَ ذُهِبَتْ أَرْوَاحُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا** گفته اند منسوخ است بآیه سیف و قيل بقوله **بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** آیات در فتح القدر گرفته این آیه منسوخ است منقطع شد حکم او بفتح در تورات که گفته اند منسوخ است بآیه غنیمت گرفته اند حکمست گویم اهل بیت که حکمست لیکن حکم در اوقات نزول کفار است **سوره صف** مدنی است مار و روی گفته در قول جمیع نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره جمعه** مدنی است قرطبی گفته در قول جمیع در وی هم نسخ و منسوخ است **سوره منافقون** مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی در وی نسخست نه منسوخ و به قوله **سَيَأْتِيكُمْ سَاعَةٌ مِّنْكُمْ تَتَنَفَّسُونَ** **لَهُمْ أَمْرٌ كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** گفته اند در آن گشته

و نیست در ان منسوخ اما ناسخ نیست و سه قوله تعالى فَاَتَقِيُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ  
**سوره طلاق** می است در قول جعفر القزطبی می ناسخ است اما نسخ نیست می قوله وَاشْهَدُوا ذِي عَدْلٍ مِنْكُمْ  
**سوره تحریم** و آنرا سوره نبی صلی الله علیه وسلم هم خوانند می است در قول جعفر القزطبی  
در وی می ناسخ است و نیست منسوخ در ان می قوله تعالى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ الْآيَةُ  
**سوره مائت** می است در قول جعفر القزطبی و این سوره را نامهاست منسوخ  
سوره تبارک والواقیه والمنجیه والممانعه وغير ذلک و در وی نه ناسخ است و نه منسوخ \*  
**سوره ن** می است در قول حسن عکرمه و عطاء و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که اولش تا  
قوله سَنَسِيحُهُ عَلَى الشَّحْرِ طَوَّافًا می است و بعد آن تا قوله من الصالحين می است باقی همه می که از قال الماوردی  
و در وی دو حکم منسوخ است یکی قَدْ زَيَّنَّا لَكِ الْقُرْآنَ فِي هَذِهِ السُّورَةِ الْكَافِيَّةِ لِكُلِّ شَيْءٍ  
بآیه سیف و مراد بجهت قرآن است قاله السدی و گفته اند روز قیامت در وی تسلیه آخرت است صلی الله علیه وسلم  
و دوم فَاَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف زیرا که حکم رب در اینجا افعال کفار و تأخیر است  
رسول مختار است صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان و گفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت است \*  
**سوره حاقه** می است در قول جعفر القزطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ  
**سوره معارج** قزطبی گفته می است بالاتفاق در وی دو حکم منسوخ است یکی فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا  
گفته اند منسوخ است بآیه سیف قاله ابن یبر و غیره زیرا که در وی حکم است بصبر بر تکذیب کفر ایشان بدین اسلام  
بدون جنح و شکوی بسوی بخیر او همین است معنی صبر جمیل دوم فَذَرِكُنَّ خُفُوفًا وَاِيعْبُوا وَاَنْتُمْ بِآيَةِ سَيِّئَةٍ  
زیرا که معنی آنست که بگذار ایشانرا خوض کنند در باطل خود و لعب کنند در دنیاى خویش مشغول باش تو با آنچه  
امر کرده شده و نیست بر تو مگر بلاغ **سوره نوح** می است قاله ابن الزبیر و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ  
**سوره جن** می است در قول جعفر القزطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سوره مرسل**  
می است در قول حسن عکرمه و جابر و نزاد بن عباس دو آیت از وی مدنی است و اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ  
و دیگر آیه که متصل است و تعبیری گفته الا قولنا رَبَّنَا عَلَّمَنَا نَقْرًا كَلَّمَكَ الْخَاشِعُونَ اَذْنًا اِلَى آخِرِ السُّورَةِ و در وی پنج آیه  
منسوخ است اول قُمْ لِلَّيْلِ الْاَقْلِيلِ لَمْ يَفْعَلْ الْقَدِيرُ گفته اختلاف است در ناسخ این امر گفته اند قول  
وی است اِنَّ رَبَّنَا عَلَّمَكَ اَنْتَكَ تَقُومُ اَذْنًا مِنْ ثَلَاثِ اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَثَلَاثَةُ اِلَى آخِرِ السُّورَةِ گفته  
قوله عَلَّمَكَ اَنْ تَكُنْ تَحْصُوهُ و گفته اند علمو اَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى و گفته اند منسوخ است بصلوات حسن  
و باین قابل است مقابل و شافعی و ابن کيسان و گفته اند قَافِرًا وَاَمَّا تَتَسَنَّاهُ مِنْهُ اَنْتَ وَرَفُوزُ الْكَبِيرِ گفته  
گویند منسوخ است بآخر سوره و آخر منسوخ است بصلوات خیمه گویم دعوی نسخ بصلوات خیمه متجنیست بلکه حق  
آنست که اول سوره در آن کید ندب بسوی قیام بیل است و آخر او نسخ تا کید بسوی مجرد ندب انتهی دوم او انْقَضَ





و ناسخ قول است سَلَفِي نَكَتٌ فَلَا تَنْتَنِي وَحِجَّ أَنْتَ كَيْفَ نَسِيتَ دَرِیْنِ سوره ناسخ و منسوخ یعنی آنکه  
 آنست که عملت کن و اخذ و می نزد القای او که جمع و اثبات قرات او بر زبان تو بر است پس موافق باشد من  
 این آیت با آیه سَلَفِي نَكَتٌ فَلَا تَنْتَنِي و لهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند و مثل  
 اوست قوله تعالى وَلَا تَجْعَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ آیه  
 سوره انسان جهو گویند مدنی است و مقاتل و کلبی گفته کی است و گفته از قول و اَنَا لَخَشِ  
 نَوَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا تا آخر سوره کی است و مقاتل و مدنی است و در وی سه آیه منسوخ  
 اول وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَآسِيرًا گفته اند منسوخ است بآیه  
 قاله سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر بآیه سیف یا آیه صدقات نسخ پذیرفته و غیر وی گفته بلکه آیت  
 محکم است و اطعام مسکین و یتیم تطوع است و اطعام اسیر برای حفظ نفس او تا آنکه اختیار کند امام در حق و  
 رانی و همین راجع است و ابن عباس گفته نزول این آیت در حق امیر المومنین علی بن ابی طالب فاطمه بنت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خبری عنه ابن مردویه دوم قاصِدٌ لِلْحَكِيمِ دِيَاكٌ وَلَا تُطْعَمُ  
 مِنْهُمْ اِثْمًا وَكَفُورًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد حکم در آن  
 رضا بقضای او بجهان در آخر نصرا اجل سعید است و در وی خبری که در انداز موافقت کفار بقوله لا تطعمهم من  
 شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رِجَالِهِ سَبِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف نیست مراد مفهوم مخالف آنکه نسخش صحیح است  
 سوره مرسلت کی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر وقت داده گفته مگر یک آیه  
 از آن مدنی است و بی قول و اِذَا قِيلَ لَهُمُ ادْعُوا آلَكُمْ يَكْفُرُونَ نیست در وی نسخ و نه نسخ  
 سوره نبا کی است نزد همه نیست در وی ناسخ و منسوخ سوره نازعت کی است بلا خلاف  
 و نیست در آن ناسخ و منسوخ سوره عبس کی است در قول جمیع و در وی یک آیه منسوخ است  
 فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ وَنَسَخْنَا آيَةً سَيَفْهُمُ وَكَلَامٌ مِثْلُ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا كَفَرْتُمْ يَنْتَهِبُوا يَدَهُمْ  
 بلا خلاف و در وی یک آیه منسوخ است لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ وَنَسَخْنَا قَوْلَهُ مَا تَشَاءُونَ  
 لَا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنی آنست که شیت در توفیق  
 استقامت بر حق و ایمان و طاعت بدست اختیار وی بجهان است و نیست شمار قدرت بر آن مگر بشیت او  
 و این مثل قول وی بجهان است فَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ نَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَقوله وَلَوْ أَنَّنَا نَرُنَا  
 إِلَيْنَا السَّلَاطَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كُنَّا فِيهِ يُدْرِكُوا  
 إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَتُولَىٰ إِيَّاكَ الْفَاصِلُ وَلَكِنْ يَهْدِي اللَّهُ فِرْيَانَهُمْ أَيْنَ يَشَاءُ وَتُفْثِنُ بَسِيرًا  
 و همه محکمات سوره انفطار کی است بلا خلاف و نیست در آن نسخ سوره مطففین  
 کی است در قول ابن جود و ضحاک و مقاتل و مدنی است در قول حسن و عکرمه و مقاتل گفته اول سوره نیست که در

مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته اند که پیش از قول ان الذين اجتمعوا آخر و کلمتی جابر بن عبد الله گفته نازل شد میان که مدینه نیست در روی منسوخ سورة انشقاق کیست بلا خلاف نیست در روی ناسخ و سورة بروج کیست بلا خلاف نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة طارق کیست بلا خلاف در روی یکایک منسوخ است فمجل الكفین اهل محمد ویداد منسوخ است بایه سیف و معنی روید اقلیلا یا قریباست و مراد بدان یوم بدست و آنچه در روی از قتل و اسیر بود آمده و برین معنی محکم خواهد بود و مقصود در ان تسلی خاطر و صلی الله علیه و سلم است سورة اعلی کیست در قول جمهور و ضحاک گفته مدنی است نیست در روی منسوخ و یکایک است و ناسخ است سنقر ناک فلا تنشی صحیح است که نیست ناسخ زیرا که این جملة ستانفذه برای بیان هدایت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم خاصه بعد بیان هدایت عامه و آن هدایت است صلی الله علیه و سلم برای حفظ قرآن مراد آنکه با تراقاری کنیم بالهام قرأت الاشاره است اشتنا می فرغ است از اعم مفاعیل یعنی فراموش نکنی مگر آنچه خواهد بود که فراموشش سازی فر گفته و خدا نخواهد که فراموش کند آنحضرت چیزی را کقول خالکین فیها ما کاد امت السموات و الارض الا ما شاء ربک و گفته اند بیان در اینجا بمعنی نسخ است یعنی آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوه و غیر ذلک \* \* سورة غاشیه کیست بلا خلاف و نیست در ان منسوخ مگر یکایت لست علیکم بمصیطر و ناخشا آیه سیف است و معنی مصیطر سداست مراد عدم گراه آنها بر ایات سورة فجر کیست بلا خلاف و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة بلد کیست بلا خلاف نیست در ان منسوخ و من ناسخ سورة الشمس کیست بلا خلاف در روی ان ناسخ و منسوخ هیچ نیست سورة لیل کیست نزد جمهور و گفته اند مدنی است نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة الضحی کیست بلا خلاف و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة الم نشرح کیست بلا خلاف نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة التین کیست در قول جمهور و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة علق کیست بلا خلاف و ادان چیزی است که نازل شد از قرآن که نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة القدر کیست نزد اکثر مفسرین که اقال الماوردی و ثعلبی گفته مدنی است در قول اکثر مفسرین و واقعی ذکر کرده که آن اول سورة الیس است که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بکه نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة لم یکن مدنی است در قول جمهور و گفته اند کیست قاله ابن عباس و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة الزلزلت مدنی است در قول ابن عباس و قتاده و کیست در قول ابن مسعود و عطاء و جابر و نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة عادیات کیست در قول ابن مسعود و جابر و نیست و عکرمه و عطاء و مدنی است در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة قارعه کیست بلا خلاف اخریه ابن مردودیه عن ابن عباس و نیست در ان ناسخ و منسوخ

موسرۃ النکاح ثلثی است نزو جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی نیست در ان ناسخ و منسوخ  
 قوله والعصر یکی است نزو جمهور و قتاده گفته مدنی است روی یک آیت منسوخ است ان الاولئان  
 فی حصین و ناخش قوله است الا الذین امنوا و عملوا الصالحات الخ و در تحقیق نسخ نیست  
 ایستناست از عموم پس از باب تخصیص عام بهت و خاص ناسخ عام نیست و چنانکه در اصول تشریح  
 موسرۃ هم یکی است بلا خلاف نیست در وی ناسخ و منسوخ موسرۃ فیل یکی است بلا خلاف  
 نیست در وی ناسخ و منسوخ موسرۃ قریش یکی است نزو جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی است  
 است در ان از ناسخ و منسوخ چیزی سورۃ ماعون یکی است در قول عطا و جابر و در قوله  
 زابن عباس و مدنی است در قول قتاده و دیگران نیست در وی منسوخ و منسوخ موسرۃ کوثر  
 یکی است در قول ابن عباس و کلبی و قتال و مدنی است در قول حسن عکرمه و مجاهد و قتاده نیست در وی ناسخ و منسوخ  
 موسرۃ کفر و یکی است در قول ابن مسعود و حسن عکرمه و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده  
 ضحاک و در وی یک حکم منسوخ است و بی قوله لکن یدین یدین ناخش ایک سیف است در فتح القدر  
 گفته اند از این آیت منسوخ است و گفته اند منسوخ نیست زیرا که اخبار است و در اخبار دخل نسخ نیست انتی و در تفسیر  
 جعفر نیست مشهور است که این سورۃ منسوخ است بآیه قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون  
 این سورۃ بیان کمال تبعاد دین کا فزان دین سلمانان است نه عدم تعرض بلکه در دین سلمانان جهاد و قتال  
 نیز داخل است پس منسوخ بودن آن بآیه قتال وجهی ندارد انتی موسرۃ نص و آخر سورۃ تودیع بهم گویند  
 مدنی است بلا خلاف نیست در ان ناسخ و منسوخ موسرۃ تبک یکی است بلا خلاف نیست در ان  
 ناسخ و منسوخ سورۃ اخلاص یکی است در قول ابن مسعود و حسن و عطا و عکرمه و جابر و مدنی است  
 در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مدنی نیست در ان ناسخ و منسوخ موسرۃ فلق یکی است  
 در قول حسن عکرمه و عطا و جابر و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده نیست در ان ناسخ و منسوخ  
 سورۃ غنا پس خلاف در بودن یکی یکی یا مدنی مثل خلاف در سورۃ فلق است و نیست در ان ناسخ و منسوخ  
 احمد و بن زرار و طبرانی و ابن مردودیه بطریق صحیح چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حکم میکرد و تفسیر  
 از مصحف میگفت نیامیزد بقرآن آنچه نیست از ان و نیست از این و سورۃ از کتاب الله جز نیست که امر کرد  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتغذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نسخ اند این دو سورۃ را بزار گفته  
 متابعت نکرده اند و از هر یک یکی از صحابه درین امر صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرات آن هر دو  
 در نماز وثابت داشته اند و در مصحف روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی و غیر هم از زبیر بن جهمیش که گفت آمدم  
 مدینه را و ملاقات نمودم بانی بن کعب که گفت ای ابامندر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت گفتگو  
 بکسی که بر آن مصحف محمد را بحق پرسیدم او را ازین هر دو سورۃ و نیز سینه چکی از حال زما را از روزیکه پرسیدش خبر تو

فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفت من بگویم شما نیز بپس بگویم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 و بطریقی مثل این وایت از این سوره هم آورده و لفظ وی این است که گفت این سوره پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 از این هر دو سوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفت من بگویم شما نیز چنانکه من گفتم و شاید این سوره این محل تعوذ  
 صرف کرد و در نبودن این هر دو سوره از تنزیل ظاهر تر از آفتاب است و بعضی از اهل علم بحکم این سوره در اصل بر آوردند  
 او نموده اند و مواضع نسیان او را تا هفت عدد رسانیده و از آن جمله رفع یدین است در غیر کبیر تحریر نموده و مسلم و ترمذی  
 و نسائی و غیر هم از عقیب بن عامر است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرود آمدند بر من آتش آیتها که ندیدم  
 مانند آن گاهی قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس و درین باب احادیث صحیح و وارد است  
 و در تفسیر فتح القدیر و جز آن مذکور این است مجموع آیات منسوخه برای اکثرین در بسیاری از آن کلام است چنانکه  
 در طایفه ای تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی در اتقان نوع چهل و هفتم در همین بیان عقد نموده حاصل کلام او  
 در اینجا نوشته می آید بگوید نسخ اقسام است یکی نسخ مأمور به قبل از امثال اوست نسخ در حقیقت همین است همچو  
 آیه بخوی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص دیت یا نسخ امر حملی چون نسخ توبه بسوی بیت مقدس من  
 و صوم عاشورا بر رمضان این است بخور نسخ ناسخ و رسوم آنچه مأمور به بود بسببی بعده آن سبب ائمه شد چنانکه  
 امر بصبر صنف در حدیث ضعف و قلت که باید بجا بقیال منسوخ شده و این در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسخت  
 کما قال تعالی او منسختها پس منشی امر بقیال بود تا قوت مسلمین و رجال ضعف حکم و جوب بر ازی است از اینجا  
 ضعیف شد قول اکثرین که آیات و آیه درین باب منسوخ اند یا یک سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منشی است یعنی آنکه  
 استمال هر امر وارد در وقتی واجب است بنابر علتی که مقتضی آن حکم است بعده منتقل میشود امر باقتال آن علت بسبب  
 حکمی دیگر و این نسخ نشد چنانکه نسخ از اله حکم است تا آنکه امثالش جائز نیست یکی گفته جماعتی ذکر کرده است که خطابها  
 وار و مشر و توبیت و غایت مثل قوله فی البقرة فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی الله بامرهم حکم غیر منسوخ  
 زیرا که موجب اجل است و در مؤجل اجل نسخ نباشد و سوره قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی است که  
 ندر وی ناسخ است و نه منسوخ و آن چهل و سه سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجر و صافات و زمر و مدثر و طه و  
 جمعه و تحریم و ملک و حاقه و نوح و جن و مرسلات و عم و نازعات و انفطار و سه سوره بعد از او و فجر و بعد از او و آخر آن  
 مگر تین و عصر و کافرون و قسمی است که در وی ناسخ و منسوخ هر دو است و آن بیست و پنج سوره است بقره و سه سوره  
 بعد از آن و حج و نور و صوره تالییه اینها و احزاب و سبا و مؤمن و شوری و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و مزمل و مدثر  
 و کورت و عصر و قسمی است که در وی ناسخ است فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق  
 و اعلی و قسمی است که در وی منسوخ است فقط و آن چهل سوره باقیه است و در وی نظر است چنانکه باید و ناسخ و منسوخ  
 یکی فرض منسوخ بفرض با عدم جواز عمل بر اول همچو نسخ حبس برای زوانی بعد دیگر فرض منسوخ بفرض اما با جواز عمل  
 بر اول همچو نسخ آیه صابریه دیگر فرض منسوخ بنسب همچو قتال که اول مندوب بود بعده فرض شد دیگر مندوب منسوخ بنسب

همچو قیام لیل که بقارات منسوخ شده بقوله فَأَقْرُبُوا مَنَا تَكُنْ مِنَ الْقُرْآنِ وَكَتَبَ مُحَمَّدٌ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ  
 که حکم آن منسوخ شده نه تلاوت و این در حقیقت خیلی قلیل است اگر چه مردم در شمار آیات درین قسم کثرت کرده اند زیرا که  
 محتسبن در آن تمیز و اتقائ بود منسوخ القاضی ابو بکر بن العربی و سن میگوید که آنچه مکتوبین ایراد کرده اند چند قسم است  
 قسمی است که نیست از نسخ و چیزی و نه از تخصیص و نه از ابطال این هر دو علاقه هست بوجهی منسوخ قوله تَوَالَى  
 وَمِمَّا كَرِهَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ وَكَذَلِكَ قَالَ تَعَالَى الْكَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ و این منسوخ گفته  
 باین سیف حال آنکه چنین نیست چنانچه او تعالی همیشه به آداب احکم حاکمین است این کلام نسخ پذیر نیست اگر چه  
 آن امر بتفویض و ترک معاقبت باشد و قوله فِي الْبَقَرَةِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و علی هذا القیاس و قسمی است که  
 از جنس مخصوص است نه از قبیل منسوخ و این عربی آنرا تخریک کرده و اجاده نموده بقوله إِنَّ الْإِنْسَانَ كَفِي خُسْرٍ  
 إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَالتَّوْحِيدُ كَيْفَ يَكُونُ الْفَأَوْنَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا أَفَأَعْقَبُوا وَاصْتَفُوا  
 حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ و غیر ذلک من الآیات که این مخصوص به تنهایی غایت است و ادخالش در نسخ خطا  
 و منه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا و گفته اند منسوخ است بقوله وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ  
 أَوْفُوا الزَّكَاةَ حال آنکه مخصوص است و قسمی است که در آن رفع امر جابلیت یا شرائع من قبلت یا اول استقامت  
 و در قرآن نازل نشده همچو ابطال کجای نسای آبا و شتر و عیت قصاص و دیت و حصر طلاق و ثلث و ادخالش در نسخ  
 قریب است اما عدم ادخال اقرب و همین اکی و غیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر این را در نسخ شمار کنند باید که تمام  
 قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش را رفع چیزی است که بر آن کفاری اهل کتاب بودند حال آنکه حق نسخ  
 و منسوخ آنست که آیتی نسخ آیتی باشد آری آنچه در اول اسلام بود و بعد مرفوع شده و ادخالش را و جاز به و قسم  
 مذکور است و چون این معنی دهنده پس بیرون رفت جمیع غیر از آیات که وارد کرده اند آنرا اکثرین مع آیات صفح و غنو  
 زیرا که این سیف تا نسخ آنرا نیست و باقی ماند از آنچه صالح نسخ است عدد بسیار و آنرا تا لیلی لطیف باد که جدا گانه  
 نوشته ایم و این است و یک آیت است بر خلافی که در بعضی است صحیح نیست دعوی نسخ و غیر آن واضح در آیت  
 استقیدان و قسمت احکام است پس این بفرموده آیت شد و مضموم است بسوی آن قوله تَعَالَى فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فُتُوحًا وَجْهَ  
 بزرگی اینجاست که منسوخ است بقوله قَوْلٍ وَجْهًا شَطْرَ الْحَرَامِ پس تمام است آیت شد و ما آنرا

در این آیات نظم کرده ایم	قد انزلنا من قبلنا منسوخه من	و ادخلوا فیها لیس تنصروا
و هاتک تحریرا لای مزید لها	عشرین حررها الحدائق الکبری	ای التوجه حیث المرء کان وان
یوصی لاهلیه عند الموت مختصر	و حرمنا کل بعد النعم مع فشر	وفدیه لمطیق الصوم مشتهر
و حق تقواه فیما صح فی اثر	و فی الحرام قتال للاولی کفر	و الا اعتداد بحول مع وصیتها
و ان بیان حدیث النفس الفکر	و الحاکم و الحسن المذاق و التواضع	کفر و اشتهاد هم و الصبر و النفر
و منع عقد زان او لزانیة	و ما علی المصطفی فی العقد	و دفع مهر من جاءت و ایتینخوا



لَكَ الْقِيَامُ اللَّيْلُ سَتَطَّلُ | وَ زَيْدٌ آيَةُ الْاِسْتِزَانِ مِنْ مَلِكْتَا | وَ آيَةُ الْقِسْمَةِ الْفَصْلُ الْمَجْزِي وَ اَنْتَ كَلَامُ السَّيْوِطِيِّ وَ شَاهِدِي الْعَدَّةُ مَحْدُثٌ دَهْلَوِي دَرْ فَوْزِ الْكَبِيرِ فِي اَصْوَالِ التَّفْسِيرِ اِنْ سَبَّحْتَ بِتَرْتِيبٍ وَ رَكَعَكَ مُنَوَّدٌ تَعْقِبَ آيَاتِهَا كَرْدَهُ كَفْتَهُ هَسْتُ وَ عَلَيَّ مَاحِرُنَا لَا يَتَعَيَّنُ النَّسْخُ الْاَلْفِي خَمْسَ آيَاتٍ اَنْتَ وَ اِيْنِ تَعْقِبَاتٍ دَرْ مَطَاوِي آيَاتِهَا كَرْدَهُ دَرْ يَنْ سَالَهُ ذَكَرَ يَافَتَهُ فَلَاحِجٌ اِلَيْهِ بَعْدَهُ سَيُوطِي دَرِ اتِّقَانِ نَوَاشَةِ اَلْكَوْنِي كَمْ حَكْمَتٍ دَرِ قَرَحِ حُكْمِ وَ بَقَايَ تِلَاوَتِ حَقِّ سِتِّ پَسِ جَوَابِ بَدْوَجَه سِتِّ يَكِي اَنَكْهَ قَرَأَنَ جَنَانَكْهَ بَرِ اَيْمِ فَرَحِ حُكْمِ وَ اَلْاَمْرُ اَنْ تَلَاوَتِ كَرْدَهُ وَ تَحْمِيْلُ تِلَاوَتِ كَرْدَهُ شَيْءٌ دَجِيْمَتِ اَنَكْهَ كَلَامِ خَدَهْتِ وَ بَرِ اِيْنِ ثَوَابِ دَاوَدَةُ شَبُو دَسِ بَقَايَ تِلَاوَتِ زَيْنِ جَابِ سِتِّ دَوَمِ اَنَكْهَ نَسْخِ غَالِبَا بَرِ اِيْتِ تَحْقِيفِ سِتِّ پَسِ تِلَاوَتِ رَا زَبْرَا اِيْنِ حَكْمَتِ بَطُوْرَتِ كَيْفِ نِعْمَتِ وَ رَفْعِ شَقَّتِ بَاقِي دَهْشَتَهُ آدَمَ وَ اِنْجِدْ دَرِ قَرَأَنِ نَاسْخِ طَرَفِ قَدِ بَابِلِيَّتِ سِتِّ يَاشِرِ عَمِ قَبْلَانَا يَ اِنْجِدْ دَرِ اَوَّلِ اِسْلَامِ بُو دَسِ اِيْنِ نِيْزِ قَبِيْلِ الْعَدَّةِ سِتِّ مَحْجُوْزِ نَسْخِ اِسْتِقْبَالِ بَيْتِ الْمَقْدَسِ بَآيَتِ قَبْلَهُ وَ صَدُوْمِ عَاشُوْرَا بِصُوْمِ مَرْضَا بَعْضِ اَشْيَا اِنْجِدْ اَنْدَشِيَّتِ دَرِ قَرَأَنِ هِيْجِ نَاسْخِ مَكْرَ اَنَكْهَ مَنَسُوْخِ قَبْلِ اَوْ سِتِّ دَرِ تَرْتِيبِ مَكْرَ دَرْ وَ آيَتِ كِي اِيْتِ مَحْدُثِ دَرْ بَقَرَةُ دَوَمِ قَوْلُهُ لَا يَحِلُّ لَكَ الْيَسَّاءُ كَمَا تَقْدُمُ وَ بَعْضِي اَيَّةِ سُوْمِ زِيَادَهُ كَرْدَهُ اَنْدَا اَنْ اِيْتِ شَرَفِ دَرْ قَرَأَنِ بَرِ اِيْتِ كِي سِيَكْهَ اِيْمَرِ مَنَسُوْخِ بَآيَةِ اَنْفَالِ مِيْكَوِيْدُ وَ اَعْلَمُوْا اَنْتُمْ اَغْنَاكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ زِيَادَهُ كَرْدَهُ قَوْمِي اَيَّةِ جِهَارِمْ وَ هِيْ قَوْلُهُ خُذِ الْعَفْوَ بَرِ اِيْتِ كِي سِيَكْهَ اَزْ اَيَّةِ نَكُوْهَ مَنَسُوْخِ مِيْكَوِيْدُ اَبْنِ الْعَرَبِيِّ كَفْتَهُ هَرْجِدْ دَرِ قَرَأَنِ سِتِّ اَرْصَحِ اَزْ كَفَارِ قَوْلِي وَ اِعْرَاضِ كَفَرِ اَزْ اِنْمَا پَسِ اِيْنِ مَنَسُوْخِ سِتِّ بَآيَةِ سَيْفِ مَنَسُوْخِ شَدَهْتِ بَآيَةِ سَيْفِ يَكْصَدُ وَ سِتِّ وَ جِهَاتِ اِيْتِ بَعْدَهُ اَخْرَشِ اَوَّلِ اَوْرِ اَنْسَخِ نَوَاشَةِ اَنْتَ وَ كَنْدَشَتِ اِنْجِدْ دَرْ وِي سِتِّ يَغْنِي اَزْ نَظَرِ وَ بَحْثِ وَ نِيْزِ كَفْتَهُ اَزْ عَجَائِبِ مَنَسُوْخِ سِتِّ قَوْلُهُ تَقَالِي خُذِ الْعَفْوَ الْاَيَّةِ زَبْرَا كِهْ اَوَّلِ اَخْرَاوْ كِهْ وَ اَعْرَضِ عَنْ الْجَاهِلِيْنَ سِتِّ مَنَسُوْخِ سِتِّ وَ وَسْطِ اَوْ حَكْمِ سِتِّ وَ اَنْ وَ اَمْسُ بِالْعَرْفِ شَدَهْتِ وَ اَزْ عَجَائِبِ اَوْ سِتِّ كِهْ اَوَّلِ مَنَسُوْخِ وَ اَخْرَا نَسْخِ سِتِّ وَ نَظِيْرِ شَيْءِ نِيْسْتِ وَ هِيْ قَوْلُهُ عَلَيْكُمْ اَنْفُسُكُمْ لَا يَفْضُلُ كَفَرُكُمْ مِّنْ ضَلٍّ اِذَا هْتَدَيْتُمْ اَيْضًا اَعْنِي بِالْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النِّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اِيْنِ نَاسْخِ قَوْلِ اَوْ سِتِّ عَلَيْكُمْ اَنْفُسُكُمْ سَحِيْدِي كَفْتَهُ مَكْتُوْرُ هِيْجِ مَنَسُوْخِ زِيَادَهُ تَرْدِدِ اَزْ يَنْ اَيَّةِ قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاةٍ مِّنَ الرُّسُلِ اِلَى اَخْرَا كِهْ شَانَزْدَه سَالِ مَكْتُوْرُ تَا اَنَكْهَ نَسْخِ كَرْدِ اَوْرِ اَوَّلِ نَسْخِ سَالِ حَبْرِيَّةِ وَ تَرْبِيَّةِ الْعَدَبِ سَلَامَتِ الضَّرِيْعَةِ ذَكَرْ كَرْدَهُ كَوِي دَرْ اَيَّةِ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَيْثُ مَشِيْكِيْنَا وَ يَكْتُمُوْنَ اَسْمَانَهُمْ اَنَكْهَ مَنَسُوْخِ دَرِ اِيْنِ لَفْظِ وَ اَسِيْرُ اسْتِ بَرَا كِهْ مَرَادِ اَسِيْرِ شَرِكِيْنِ سِتِّ وَ دَخْرَاوِي شَمِيْدِي جَوْنِ بَايْنِ مَوْضِعِ رَسِيْدِ كَفْتِ اِيْ بِدَرْ خَطَا كَرْدِي كَفْتِ چَكُوْنَه كَفْتِ مَسْلَمَانِ اِجْمَاعِ كَرْدَهُ اَنْدَرْ اَنَكْهَ اَسِيْرِ طَعَامِ دَاوَدَةُ شَبُو دَقْتَلِ نَكْرَدَه شَدَهْتِ بَكْرَسَكِي كَفْتِ رَاسْتِ كَفْتِ وَ شَيْءُ دَرْ بَرِ اِيْنِ كَفْتَهُ جَاكْرَسْتِ نَسْخِ نَاسْخِ پَسِ نَاسْخِ مَنَسُوْخِ شَدَهْتِ قَوْلُهُ لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَ لِيْ دِيْنٌ ۝ زَبْرَا كِهْ قَوْلُهُ اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ اَلَيْنِ نَاسْخِ اَوْ بَعْدَهُ اِيْنِ نَاسْخِ مَنَسُوْخِ شَدَهْتِ قَوْلُهُ حَتَّى يُعْطُوا الْجُزْيَةَ وَ دَرْ وِي نَظَرِ سِتِّ بَدُوْجِ كِي هَمَانِ سِتِّ كِهْ اَشَارَتِ بَدَانِ شَرِ دِيْكَرِ اَنَكْهَ قَوْلُهُ حَتَّى يُعْطُوا الْجُزْيَةَ مَخْصُصِ اَيَّةِ هَسْتُ نَهْ نَاسْخِ اَرِيْ مِثَالِشْ اَبْخَرِ سُوْرَةُ مُزِلِ مِيْتُوْنِ اَوْ زَبْرَا كِهْ وَ نَاسْخِ اَوَّلِ خُوْدِ سِتِّ مَنَسُوْخِ سِتِّ بَفَرْضِ صِلَاوَتِ خَمْسِ قَوْلُهُ اَنْفُسُكُمْ وَ اِنْخَفَا فَاَوْثَقَا ۝ نَاسْخِ سِتِّ بَرِ اِيْتِ آيَاتِ كَفْتِ مَنَسُوْخِ سِتِّ آيَاتِ نَذَرِ وَ اَبُوْ جَعْفَرِ اَزْ حَسَنِ اَبِيْ سَيِّدِ اَوْرَدَه كِهْ كَفْتَنَدِ نِيْسْتِ دَرِ اَمْدَه مَنَسُوْخِ وَ اِيْنِ شَكْلِ سِتِّ بَا نَجْمِ

در مستدرک از ابن عباس روایت کرده که قوله **فَاَحْكُم بَيْنَهُم** و **اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ** منسوخ است بقوله **وَ اِنْ اَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ** و ابو عبید و غیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد از قرآن شان قبله است و ابوداؤد در نسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان قبله است **اِسْتَرْصِدْ يَوْمَئِذٍ الْقَوْمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا** و آنچه منسوخ شد در یکی نسخ حال آنکه ذکر کرده اند که در وی آیه است از آنچه است قوله تعالی در سوره فاطر **يُسَيِّحُونَ بِحُكْمٍ رَبِّهِمْ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ يُؤْمِنُونَ بِاللَّذِّينِ اَمْثَلُ اَلِهَيْنَ نَاسِخ** قول دوست و **يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْاَرْضِ** گویم احسن ازین نسخ قیام لیل است در اول سوره بآخر و یا باجواب صلوات پس این در یک بود بالاتفاق این الحصار گفته مرجع در نسخ بسوی نقل صریح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا از صحابی است که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجود تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا مقدم و متاخر شناخته شود و اعتماد کرده میشود در نسخ بر قول عوام مفسرین بلکه بر اجتهاد مجتهدین بغیر نقل صحیح و معارضه بدین زیرا که نسخ منضم بر رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس معتد در آن نقل و تاریخ است نه رای و اجتهاد و مردم درین باب میان و طرف نقیض اند بعضی گویند مقبول نیست در نسخ اخبار آحاد و عدول و بعضی مساوی اکتفا میکنند در آن بقول مفسر یا مجتهد و صواب خلاف قول این هر دو است انتهای قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت در آن چنانکه صاحب فہرست گفته اظهار مقدار طاعت این امت است در مساعت بسوی بدل نفوس بطریق ظن بغیر استفضل برای طلبی طریق مقطوع به چه سرعت میکنند بایستیشی چنانکه خلیل علیه السلام در سج و ولید بنام سرعت فرمود و نامی طریق وحی است و امثالین قسم بسیار است و از ابن عمر آمده که بود سوره اعراب در زمان آنحضرت دو صد آیه وقت کتابت عثمان اینقدر ماند که الآن است و از زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب آنچه در شمار سوره احزاب گفت به عثمان دو و یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و ما روی آیه **رَجِمَ مُحَمَّدٌ** و از حمید بن ثمالی پوئس آمده که گفت خواند بر من پدر من و می هشتاد سال بود در مصحف عایشه **اِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** الی قوله و علی الصفوف الاول و این پیش از آن بود که عثمان تفسیر صاحب کرد و از ابی و اقیلیتی آمده که گفت بود آنحضرت چون وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را روزی نزد وی آمدم گفت ان الله يقول **اَنَا اَنْزَلْنَاهَا بِالْمَلِ لَاقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ لَوَانِ لَابْنِ آدَمَ وَ اِيَّا مَنْ فِي سَبَبٍ لَّا حَبَّ اَنْ يَكُونَ اِلَيْهِ الشَّا وَلُو كَانَ لَه الثَّانِي لَاحِبَانِ يَكُونُ اِلَيْهَا الثَّالِثُ وَ اِلَيْهَا اَرْبَعُ** ابن آدم **اَلَا التَّرَابُ يُتَوَبَّعُ اِلَيْهِ مِنْ تَابٍ وَ** ابی بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند **اَلَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْعَشْرُ كَلِمَاتٍ** و از یقین آن این بود که آن ابن آدم سال و او یا من یا فاعطی سال ثانی و آن سال ثانی فاعطی سال ثالث و لایلا جوف ابن آدم **اَلَا التَّرَابُ يُتَوَبَّعُ اِلَيْهِ مِنْ تَابٍ اَنْ يَكُونَ** عند الله الحقیقیه غیر الیهودیه و النصرانیه و من یعاجل فی افلن کفره و از ابی موسی اشعری آمده که گفت تا نازل شد سوره

می‌آید بر آن تا پستتر فرج شود و یادماند از آن این آیه آن الله سیؤید هذا الدین باقوام الاطراف لهم ولوان لابن آدم  
 وادیان من مال التمنی وادیاننا وادیانهم لا یزالوا جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وهم از وی آمد که گفت  
 میخواندیم ماسورتی مشابه یکی از مسیحات و فراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم از آن اینقدر  
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا لعلکم فتنون فکتبت شهادة فی اعناقکم فتسالون عنھا یوم  
 القيمة وعلی گفته عمر گفت میخواندیم بالاتر بخوان آن آیه که فتنکم بعد از یمن ثابت را گفت همچنین است  
 گفت آری و گفت عمر عبدالرحمن بن عوف را نیافتی در آنچه نازل شد بر آن چاه و اما چاهم اول مرتکه ما این را  
 نمی یابیم گفت ساقط کرده شد در آنچه ساقط شد از قرآن ابوسفیان کعای گفته مسلم بن محمد انصار ی ایشان را  
 گفت خبر دهید مرا از وی قرآن که نوشتیم آنرا در صحیف پس خبر دادند او را و سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت  
 سلمه ان الذین آمنوا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم الا بشر و انتم المفلحون الذین  
 آوهم و اضروا و جاهدوا عنهم القوم الذین غضب الله علیهم اولئک لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرءه اعین  
 جزا و پاکانوا یعلمون و در صحیف است از انس در قصه اصحاب بیهوشی که شته شدند و قنوت کرد و بر وی خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم و بدو غامد و بر قالمین آنها گفت انس نازل شد در شان آنها قرآن که خواندیم آنرا باز فرج شد آن بلغوا  
 عناقهم انما یقینا ربنا فرضی عنا و ارضا ابوالحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از آنچه فرج شد بر سم او  
 از قرآن فرج نشد از دل حفظ او و در قنوت است در و تر و ناسیده میشود و سورة خلق و سورة حمد و تنجید فی صحیف  
 در انصاری انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که اخبار وارده در آن احادیث و جائز نیست قطع بر انزال قرآن  
 و نسخ آن باخبار احادیث نیست حجت در آن و ابو بکر رازی گفته نسخ رسم تلاوت نمی باشد مگر باین طور که فراموش کنند  
 خدا ایشان را و بر دارد آنرا از او نام ایشان امر کند باعرض از تلاوت می و کتابت آن در صحیف و مندرج شود  
 بر ایام چو سائر کتب قدیمه و تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب خود می قولم ان هذا الفی الصحیفه الا ذلی  
 صحیف ابراهم و موسی و شانه نمیشود و از آن چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمان  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه چون وفات فرمود و نبود متلودر قرآن یا بمرد آنحضرت و بود متلودر و سیم باز فراموش  
 گردانید خدا مردم را و بر داشت آنرا از او نام ایشان نیست جائز نسخ چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم انتهی و در بر مان گفته قول عمر که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاد کرده و عمر در کتاب خدا البته  
 می نوشته ام آید رجم را در آن پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز است قول مردم از آن مانع شده و گاهی چیزی  
 در نفس خود جائز می باشد و از خارج مانعی از آن قائم میشود و چون جائز باشد لازم آید که ثابت بود زیرا که شایسته است  
 همین است و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود و عمر سبادت میکرد و بر قول مردم تعجب نمی نمود زیرا که مقال مردم صالح  
 منع نیست و باجماع این ملازم است شکل است و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد است و قرآن بخیر و اجدیت  
 نمی شود اگر چه ثابت شود و ازینجا انکار کرده است این بلفظ در نسخ نمودن این از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که

خبر واحد مشبه قرآن نیست بلکه این مناس است نه نسخ و این هر دو با هم ملتبس میشوند و فرق میان هر دو آنست که هر  
 فظا و مناس است حکمش گاهی معلوم میشود انتہی قول او که شاید اعتقاد بودن او خبر واحد داشت هر دو دست زیر که  
 بصحت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و سلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید  
 بن القاضی مصحف می نوشتند چون بر این گذشتند زید گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت الشیخ  
 و الشیخه اذانیا فاجعوبها البته عمر گفت چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت آدم و گفتیم بنویسیم این پیش از آنکه بگوید  
 این را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون ناکند و محسن نباشد تا زیاده شود و جوان چون ناکند و محسن باشد رجیم نموده آید  
 حافظ این خبر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر  
 از عموم او گویم در خاطر من بکثرت گزیده و آن اینست که سبب آن تخفیف بر امت است بعد از شهادت تلاوتش  
 و کما یبش در مصحف اگر چه حکمش باقی است زیرا که این حکم اطلاق احکام و اعطای حدود است و در روی اشارت  
 بسوی نذب متروکسانی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را و مصحف گفت نمی بینی  
 که دو شاب ثیب رجیم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این پیش گفت عمر من کفایت میکند شمار این گفت ای رسول  
 مرا آید رجیم گفت نمیتوانم قول او که بنویسمان مرا یعنی اذن ده مرا در کتابت آن قادر گردان و از زید بن سلم  
 آمده که خطبه خواندم مردم را و گفت شک نکنید در رجیم که آن حق است الله قصد کردم که بنویسم آنرا و مصحف و پیوستیم  
 ای بر کعب ایس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بدی در پس من  
 و گفتی استقرای نمی آید رجیم را و ایشان تسافد میکنند و همچو حمران حج گفته در روی اشاره است بسوی بیان سبب رفع تلاوت  
 و هو الاختلاف تنبیه این حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرمود  
 مَا تَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّا آوُ مِثْلَهَا و درین اخبار دخل خلف نیست جو ایش آنست  
 که هر چه ثابت است الآن از قرآن منسوخ نشده پس آن بدل است از آنچه تلاوت و نسخ پذیرفته پس هر چه او تعالی از  
 قرآن نسخ فرمود که آنرا نمایی الآن پس آنرا بدل ساخته است با آنچه از آن موحی و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است  
 انتہی کلام سیوطی فی الاقتان و مادرین کتاب همه آنچه کثرین آنرا در نسخ شمرده بودند بر اے  
 بیان حقیقت حال و حکم علما دران ایراد ساختیم تا طالب اعجب در دریافت این علم محتاج بکتب  
 دیگر نشود و الا نیست نسخ مگر در متداول قلیل است آیه بلکه نسخ آیه باشد کما تقدم و الله اعلم بالصواب

### باب دوم در نسخ و منسوخ حدیث

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجله اهل حدیث و اکابرین  
 است و یک حدیث است و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام الحارثی رضی الله عنه هم چنین  
 ده حدیث و ابو الفرج جوزی در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط ایشان در نسخ و منسوخ  
 حدیث دیدم کتابی حمید زلال سلیم از تخلیط جمع نمودم بعد چون آن کتاب دراز شده خواستم که هر قدر

احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جداگانه بنویسیم و از آنچه وجهی برای نسخ و حتمی  
آن ندارد عسراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بدانند که  
دعوی او مستند نیست و تمام این احادیث ثابت یک حدیث است انتی حدیث اول عن خذیفه رضی  
قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطه قوم فبال هو قائم متفق علیه یعنی آمد آنحضرت منزله و کنایه قوم را پس  
شاید و وی استاده بود گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عمر رضی الله عنه که گفت را آنی النبی صلی الله علیه وسلم  
و اما بول قائما فقال یا عمر لا تبیل قائما فمالیت قائما بعد رواه الترمذی و ابن ماجه یعنی دیدم را رسول خدا و من بول میکردم  
استاده پس گفت ای عمر بول کن استاده پس نشا شیم استاده هنوز نیست این ادعا صحیح بلکه نبی از استاده شاشین  
برای آنست که رشاشه آن بر بائل نیفتد و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده  
و بدان هتشفایان مرض بر عادت عرب بنوده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن عبد الرحمن اهل  
در عده المنسوخ گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاده پنج وجه یکی هتشفایان  
و پنج صلب بر عادت عربی و در آن وقت این ورود داشت پس شفا یافت دوم بنا بر مرضی که در باطن کبد داشت گویند  
رضی بود و پای بسبب آن نشستن نتوانست چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت البضه بود و بعضی همان باطن کبد است  
سوم آنکه حاجی نشستن نیافت زیرا که آن طرف سباطه که بروی آنحضرت استاده بود بلند بود چارم آنکه این فعل می برای بول  
از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین است عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگا دارنده ترست برای بر  
پنجم آنکه برای بیان جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عایشه آمده که من جدتم ان النبی صلی الله علیه وسلم  
کان یجول قائما فلا تصدقوه ما کان یجول الا قاعا رواه احمد و الترمذی و النسائی علما گفته اند مکرره هست بول استاده کردن  
مگر بعد و این که اجماع تحریم است نه تحریم این مندر بعد کایت خلاف درین امر گفته شده شاشیدن اولی است و استاده  
بول کردن پس از این همه ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه  
همان اختیار را ایشان بودند و نبود این سباطه تخص باینها بلکه در صحیح و اخبار جمیع ایشان بود و الله اعلم انتی کلام گویم  
وجه وجه فعل آن برای بیان جواز است پس پس بقیه وجه احتمالاتی پیش نیست مگر دلیل بران قائم شود حدیث دوم  
از ابو ایوب انصاری است که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتهم الفأط فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها  
لیکن بشرق او غرب یعنی چون بیایید شما حاجت انسانی را پس رو کنید بسوی قبله و نه پشت و مهید بجانب آن ولیکن  
روی بجانب شرق کنید یا بجانب غرب این مخصوص است بمدیته منوره زیرا که قبله او جنوبی است درین دیار قبله غربی است  
باینکه اگر روی شرق و مغرب آرد روی پشت بقبله افتد و غرض نبی است از آن مگر کسی را که قبله در استقبال یا پشت  
ی آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ است بحديث ابن عمر رضی الله عنه که گفت ان تعیت فوق بیت حفصه لبعض حجة  
رایت النبی صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام متفق علیه و بحديث جابر که وی دید آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم بعد یک سال ازین نمی که بول میکرد و بقبله پس جاعه گمان کرد که اول منسوخ است بشافعی آنکه چنین



ریا که اول در صحرا است و ثانی در بنیان گویم درین باب مذاهب است تفرقه میان هر دو مذاهب را که شافعی و احمد  
و غیر ایشان است دوم عدم جواز استقبال مطلقا سوم جواز هر دو مطلقا چهارم عدم جواز استقبال مطلقا و جواز  
استدبار مطلقا و شافعی و غیره احتیاج کرده اند بر تفرقه با حدیث صحیحی که صریحا جواز در بنیان پس محمول باشد نه صحیح  
جمع بین الروایات و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسئله پوشت قول و استیفاء کرده ایم آنرا در شرح  
انتهی و در مختصر خود بدستقبال و استدبار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله مجوزین و مفرقین داده و تمام بحث درین  
در مسکلتها تمام شرح بلوغ المرام مذکور است فلیرج الیه حدیث سوم از ابن عباس مروی است که گفت تصدق  
علی مولایم و نبوت نباشه فرمایند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الذین آمنوا فانتفعوا به فقالوا انما سئیت فقال انما  
حرم اکلهما متفق علیهم یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگو سفندی مرده که از آن کنیز سیمون بود پس فرمود  
چرا نگرفتی چه او را و دباغت کردید اگر این متفق میشدید بدان گفتند این مرد است فرمود جزین نیست که حرام  
خوردن او است گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عبد الله بن عکیم تابعی که گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی  
علیه و سلم قبل وفات او بیکاه که متفق نشود از مردار به چرم و پیری رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه  
اثره گفته گویند این ناسخ اول است و غیر وی گفته جائز است که باشد حدیث اباحت قبل موت او بیک روز و این صحیح است  
و حدیث ابن عکیم مضطرب است جدا و اول حجر سطور رضی الله عنه گفته ممکن است جمع میان هر دو حدیث باین طریق که  
اینا نام جلد غیر مدبوغ است و چون دباغت کرده شد اینا نامند پس ممنوع استمتاع باها بیه است بی دباغت  
و چون مدبوغ شد لا باس بهت چنانکه از حدیث اول ظاهر شد در حدیث دیگر که نظرها المار و القراط و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس  
این است اذ بلغ الاینا ب فقط طهر و در عدة المنسوخ گفته در طهارت جلوه و میده بدباغت هفت مذاهب است و صاحب  
احتیاج با حدیث و غیره بران کرده و بعضی از دلیل بعضی جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان در شرح مذهب کرده و  
شرح مسلم بر ذکر مذاهب بغیر ادله اقتضای آنکه منتهی گویم بعضی ادله آن در مسکلتها تمام ذکر کرده ایم و نیز از حدیث  
مذکور که انما حرم اکلهما باشد ثابت شد که هر حرام نجس نیست و باین روایت شوکانی و محمد بن اسماعیل الامیر الیما و غیره را در  
دراری مضیه و سبل السلام و جز آن و همین است راجع و صواب چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم و الله اعلم بالصواب  
حدیث چهارم از ابو هریره مروی است که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول توضعوا احامس النار  
رواه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت را میفرمود وضو کنید از آنچه سوده است آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ است  
بحديث ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اكل کفت شاه ثم صلی فلم یوضأ متفق علیهم یعنی خورد آنحضرت  
بازوی گو سفند سیمرنگ نازد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از آنچه پس کرده است  
آنرا ناز گویم اختلاف کرده اند علماء در وضو از آن چاه میر عدم و جوب اند و گویند جوب رفته و جوب و جوب  
بدو و جوب داده اند یکی آنکه منسوخ است بحديث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد وضو شدن درین هر دو کف است  
و این بخلاف در صدر اول بود و بعد از اجتماع کردند بر عدم و جوب وضو از آن الله اعلم آری در وضو از اکل لحم اینا

اکثر بر عدم انتقاض وضو اندورفته است بانتقاض از ان احمد بن حنبل و اسحق بن ایهوی و یحیی بن یحیی و ابن منذر  
و ابن خزمیر و اختیار کرده است اکثر ایهوی و نووی بنا بر صحت حدیث درین باب خاصه و حدیث وضو از مس کرده  
عام است و خاص مقدم است بر عام و در بالا بدین بعد ذکر آن گفته احتیاط از هر چه اولی است و در حجه الدلایل  
نوشته اما الحم اهل پس کار درین شواست قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه و تابعین نیست را بی بسوی علم  
پیش آن و اندک قائل نشد بدان کسیکه غالب است بروی تخریج و قائل است بدان احمد و اسحق و نزد من احتیاط انشا  
وران الاثنی است انتهی و تمام بحث درین بهر دو مسئله در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم حدیث پنجم مروی است این  
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضا رواه مالک احمد و ابوداود و الترمذی و النسائی  
و ابن ماجه و الدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آن مردی خود را پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ  
بحریر بن علقم بن علی قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل دخل کره بعد ما یلتوضا قال بل هو الاضغنه  
رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه یعنی پرسیده شد رسول خدا از سودن مردی که خود را بعد وضو  
فرمود نیست ذکر مگر باره گوشت از وی بغوی گفته این منسوخ است زیرا که ابویسریه اسلام آورد بعد قدوم بن  
و روی روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذكر خود نیست میان او  
و عورت و چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی و الدارقطنی انتهی و الی غیر سطور گفته پس سخن مستجمع میان  
بهرد و بحال نقض بر سر بدون جیلوت ثوب و عدم نقض بر تقدیر جیلوت چنانچه حدیث ابویسریه مشهور است بدان انتهی  
در عده المنسوخ گفته ادعا کرده است قوی نسخ حدیث طلق بقدم او بر آنحضرت در حین ایستادن سجده و ابویسریه  
مسلم مهاجر است و این قول حمل است گویم بعضی تحقیق گفته اند نیست خلاف در آنکه حدیث ابویسریه راجع است در  
متن و سند خود از حدیث طلق بوجه کلی تاخیر اسلام را وی دوم حفظ و احوط بودن او و سوم بودن او ناقل از عادت  
بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت است و برای ترجیح و وجه دیگر هم هست انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته نه احتیاط  
بسر ارجح است از حدیث طلق تا بانضمام احادیث کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیرا که درین باب است از جماعتی از اصحاب  
که از ایشان است جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعید بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و نفعان بن بشیر  
و انس بن ابی بن کعب و معاویه و قتیبه و روی بن ثانیس روایت کرده اند حدیث بسره را احمد و اهل سنن مالک  
و شافعی و ابن خزمیر و ابن جابر و حاکم و ابن الجارود و صحیح احمد و الترمذی و الدارقطنی و یحیی بن معین و الدیهقی  
و الحارمی و ابن جابر و ابن خزمیر و هر که مانع شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاید و طاقی و رفته است بسوی  
انتقاض وضو بر سر آنکه جماعتی از صحابه و تابعین ایستاده بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض است و واروده است  
انچه دال است بر سستی وضو از مس فرج و آن اعم است از قبل و درینجا آنکه ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم  
آنحضرت ایستاده و هر که مس کند فرج خود را پس باید که وضو کند و صحیح احمد و ابویسریه و ابی السکک گفته اند فرج را بر سر  
صلی و در حجه الدلایل گفته اند این باب را این چنین است که سلف در آن مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض میباشد

ثلث یهودن یکی ازین دو امر منسوخ انتہی و تمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروع در برہیہ نوشتہ ایم حدیث ششم  
از ابی سعید خدری است گفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المارواہ وسلم وابدوا وابدوا واین خبریہ  
واین جہان واصلہ فی البخاری ورواہ احمد بن حنبل ورفیع وعتبان الطحاوی من حدیث ابی ہریرۃ واین شاہین  
فی ناسخ من حدیث النسخ معنی آنکہ آب یعنی استعمال او و وجوب غسل از آب یعنی خروج منی بشہوت است پس حکم این  
غسل بی انزال واجب گرد گفتہ اند این حدیث منسوخ است بحدیث ابی ہریرہ کہ گفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
اذا جلس بین شعبہا الاربع ثم جہد ما فقد وجب الغسل متفق علیہ ورواہ مسلم واین لم یزل یعنی چون نشست  
در میان چهار شعبہ زن بہتر در تعب و شقت انداخت و را پس واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن ہر دو اگر چہ انزال نکند  
و گفت ابی بن کعب کہ این خصی بود در اول اسلام بعد از ان نہی کردہ شد از ان ترندی گفتہ بخین بن داؤد کہ انہ سببا  
از صحابہ کہ این را ابتدای اسلام بود بعدہ منسوخ شد و حکم شد کہ چون آلت در فرج زن فرو رفت و التقای خستہ شد  
غسل واجب گشت انزال شود یا نہ نووی گفتہ است مجتمع است بر وجوب غسل بجماع اگر چہ با وی انزال نہ باشد و بر وجوب  
با انزال بود جماعتی از صحابہ بعدہ رجوع کردند بعض ایشان منعقد شد بجماع بعد الاام من باب احادیث صحیحہ بر وجوب  
غسل بالتقای ختائین انتہی گویم ہر گویا حدیث المارواہ من المارواہ منسوخ است و این عباس گفتہ منسوخ نیست بلکہ در  
نفی وجوب غسل برویت در نومست چون نزل نشود اما حق آنست کہ حدیث مطلق است در احتلام و غیر احتلام و انما  
حافظ ابن حجر در تخریص گفتہ درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد بجماع در اخیر بر ایجاب غسل قالہ  
القاضی ابوبکر بن العربی انتہی و اما حدیث ابی بن کعب کہ فرمود آنحضرت در حق مردی کہ می آید اہل خود را و انزال نمیکند  
بشویہ و در خود وضو کند پس منسوخ است یا محمول بر مباشرت در مساوی فرج و رفته است داؤد جمعی قلیل از صحابہ  
و تابعین بعدہ وجوب در عدم انزال و بہ قال عثمان بن علی و الترمذی و طلحہ و ابویوب ابی بن کعب گفت بخاری غسل واجب  
شوکانی گفتہ اختلاف کردہ اند درین مکہ صحابہ و من بعد ہم و حق غسل است و در حجتہ اللہ البالغہ گفتہ آنچه صحیح شد و روا  
و برائتہ ہر دو فقہا ہمین است کہ ہر کہ جہد کرد غسل بروی واجب گشت گواہ انزال نکند انتہی و تمام بحث آن شرح بلوغ  
و شروع در برہیہ است حدیث ہفتم حدیث ابن عمر است و صحیحین فی غیرہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
اذا جاء احدکم الجمع فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید کہ غسل کند درین حدیث وجوب غسل این روایت  
گفتہ اند منسوخ است بحدیث سمرہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من توضا للجمعة فبها لغت و من اغتسل فذلک افضل  
اخرجا بود داؤد و النسائی و الترمذی یعنی ہر کہ وضو کرد برای جمعه خوب کرد و ہر کہ غسل کرد پس غسل افضل است لیکن صحیح  
عدم نسخ اوست زیرا کہ حدیث ابن عمر را امت تعلق قبول کردہ و قریب بہ صد ثن آثار از نافع روایت نمودہ و بہار  
صحابی جز ابن عمر را وی او ہستند و جماعتی بوجوب پیش رفتہ یعنی از سلف و بہ قال اہل الظاہر و حکایت کردہ است از ابن مسعود  
از ابو ہریرہ و عمار و مالک و خطاب از حسن بصری و ابن خزم از جمعی از صحابہ و من بعد ہم و جمہور متحب گویند بحدیث سمرہ  
و در وی مقال است زیرا کہ حسن از سمرہ جماعت ندارد و بحدیث ابی ہریرہ نیز مسلم بلغظ من توضا فاحسن الوضوء ثم

التي الجمعة والجمعة انما من احاديث صاروا امران بسوى نذب شوكانى گفته اگر صاروا امران باشند باصل  
 صرف مثل قوله صلى الله عليه وسلم حق على كل مسلم ان يغتسل في كل سبعة ايام بوجاهة يغتسل فيه راسه وجسده که در صحیحین  
 و غیرها از حدیث ابی هریره است نیستند که این صریح در وجوب است تمام بحث را در ذیل ما و طایفه شرح متقی الاخبار استیفا کرده  
 حدیث هشتم روایت ابو هریره است که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس  
 و این صحیحین است یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب گفته اند منسوخ است بحديث عائشة که گفت  
 ما دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد العصر قط الا صلى كعتين في اذن و نسائي و ابو داود و غیرها است ازهم  
 گفته حدیث عائشة خطاست زیرا که مروی است از وی که این دو رکعت را بعد ظهر میگزارد پیش غروب که او را قوی و گذارد  
 بعد عصر یکبار استی گویم مثل آن صحیح بخاری است از سلمه و در سفر السعادة گفته این از خصائص آنحضرت بودی الله علیه وسلم  
 و در حق غیر وی مکرره انتی چنانکه در روایت ابی داود گفته که میگزارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر  
 و نهی میکرد از آن میداشت صوم وصال و نهی میکرد از آن شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث و آثار نهی  
 از مطلق نماز بعد از عصر غالب قوی است و محتار جمهور علمای زمین است پس حق آن می نماید که از خصائص آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی مکرره چنانکه مصنف گفت انتی و ابن عقیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجواز صلوة  
 در اوقات منعی چنانچه بجا بجز وصال مر او را و در عدة المنسوخ گفته در اینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 غیر مختص است باین بلکه سنت را تا بهر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میدواند گذارد اما صح و شهره او این است  
 محرر سطور گوید مخصوص است ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد صبح و بعد عصر در کعبه بحیثی که درین باب است  
 نزد ابن ماجه و غیره حدیث نهم روایت وائل بن حجر است که ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يضع يده على  
 ركبتيه اذا ركع يعني بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر سر دو زانوئی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفته بودیم  
 که میکردیم این ایستاد کرده شدیم برکت این صریح است در نسخ و همین است مذنب کافه علما که سنت وضع یدین است  
 بر رکتین و تطبیق مکرره الا ابن سعود و صاحبین او علقه و اسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق است زیرا که ناخ ایشان  
 و آن حدیث سعد است و صواب همان است که بران جمهور اند حدیث دهم روایت زید بن ارقم است در صحیحین  
 که گفت بودیم با که سخن میکردیم در نماز کلام میکردیم و مردی از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد و قَوْمُ اللَّهِ قَائِمِينَ  
 پس امر کرده شدیم بسکوت و منعی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن سعود و صحیحین غیر ما لفظ ان في الصلوة لشغلا  
 و در روایت احمد و نسائی و ابی داود و ابن حبان و صحیح است ان النبی صلی الله علیه وسلم امره ما شاء و انه قد احدث من امره ان  
 لا يتكلم في الصلوة و این صریح است در نسخ حسین اهل گفته مذنب مالک ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام  
 در نماز اگر چه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل میکند نماز را و اوزاعی و گروهی گفته جائز است بر صلی الله علیه وسلم  
 بحديث ذوالیهدین این مروی است از صحاب مالک و الله علم انتی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام سایر  
 و غیر عالم منع است و اما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلمي که صحیح است آنست که اعاده نکند و بود

از شان می صلی الله علیه و سلم عدم حرج بر جاهل و عدم امر او بقضا در غالب احوال بلکه اقتضای مسیور بر تعلیم او  
 و بر اخبارش بعد از آن چیزی که از وی وقوع یافته و گاهی امر با عاده هم میکرد چنانکه در حدیث سیست ظاهر است  
 میان سیاهی ناسی و میان عالم در ابطال صلوٰه و لیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم در اعلام الموقعین بصحت صلوٰه مشکوک است  
 و ناسی گفته و گفت ابو حنیفه کلام ناسی بطل صلوٰه است و حدیث ابو هریره قبل تحریم کلام بود پس منسوخ شد و روی بحدیث  
 زیرا که تحریم کلام بکه بود و این قصه بحدیث اتفاق افتاد و شافعی گفته کلام ناسی غیر بطل است و کلام عابد بطل اگر چه قلیل باشد  
 و تاویل حدیث نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام شده و این  
 نسیان است و کلام ذی الیدین بر تو هم قصر صلوٰه بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام قوم جواب سؤل بود و اجابت سؤل  
 مبطل صلوٰه نیست و گفت آنکه اگر کلام عمده سیر برای اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری  
 گوید من کامل کردم و این نوع کلام از حدیث نهی ناعن الکلام و لا تکلموا مخصوص است کذا فی المسوی شرح الموطا  
 حدیث یازدهم روایت ابو سعید است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایتیم الجنان فقوموا لها و این در صحیحین  
 و غیرهاست گفته اند منسوخ است بحدیث علی علیه السلام که قام النبی صلی الله علیه و سلم ثم قدر واه مسلّم یعنی ایستاد آنحضرت  
 در جنازه پست برشت و در روایتی از وی باین لغظ است کان سؤل الله صلی الله علیه و سلم امرنا بالقیام فی الجنان فقام  
 بعد از آنکه امرنا بالجلوس واه احمد و ابو داود و این هر چه است در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف پس  
 آنکه امر قیام منسوخ است باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی و این عقیل گفته ممکن است جمیع باینکه قیام مستحب و قعود جائز  
 و نیست نسخ گویم نووی گفته در این مسئله مختلف اند مالک ابو حنیفه و شافعی قیام را منسوخ گفته اند و احمد و سخی و ابن  
 و ابن ماجه و غیره است اختلاف است در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه و سلف گفته نشینند تا آنکه  
 نهاده شود جنازه بر زمین گفته اند نسخ برای قیام کسی است که جنازه بروی گذشته و باین قائل است اوزاعی و احمد و حنفی  
 و محمد بن حسن اختلاف است در قیام بر قبر تا آنکه دفن کرده شود قومی مکرره گفته و دیگران بران عمل نموده و این روی  
 از عثمان و علی و ابن عمر و غیرهم رضی الله عنهم در عده المنسوخ گفته این کلام قاضی پست کلام نووی و مشهور در مذاهب  
 آنست که قیام مستحب نیست و این حدیث را بحدیث علی منسوخ گفته اند و نووی گفته مختار همین است پس امر بدانند بآن  
 و قعود برای بیان جواز بود و مقاومت نمیشود دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد تعدد جمیع میان احادیث  
 و در اینجا معتقد نیستند احد علم حدیث دو از دهم ابو هریره گفت قال سؤل الله صلی الله علیه و سلم انی اکره الصبح  
 و یحجب فلا صوم لعلی به که دریافت او را صبح و او جنب است پس نیست صوم برای او گفته اند این حدیث منسوخ  
 بحدیث مایه که گفت کان سؤل الله صلی الله علیه و سلم یدرکه الفجر فی رمضان هو جنب من غیر علم فیقتل بیهو  
 متفق علی یعنی ابو آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان وی جنب می بود بغیر علم پس غسل میکرد و روز میزد  
 ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال دارد یکی آنکه در اول اسلام مجنون بود و بعد منسوخ شد چنانکه عایشه گفت  
 دوم آنکه اشاره باشد بسوی کسی که جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وی امر کرده شود یا مساک و شمره نشود برای او



صوم این یوم انتہی گویم جواب از حدیث ابوہریرہ بسبب وجہ است و از ان ہمین بہرہ احتمال است کہ اول آن جواب  
ابن منذر است کہ از بہیقی روایت کردہ و نووی حکایتش نمودہ کہ این حدیث در اول اسلام بود در عینی کہ حرام بود  
جماع در شب بعد نوم چنانکہ طعام و شراب حرام بود بعدہ منسوخ شد و ابوہریرہ از ان رجوع نمود چون رسید اورا خبر  
آن ابن منذر گفتہ ہوا حسن با سمعت فیہ واللعلم و عبارت نووی در وجہ ثانی این است کہ شاید حدیث ابوہریرہ محمول  
بر کسیکہ دریافت اورا فجر در حال مجامعت و وی بر این استدیم ماند با وجود علم پس فی غطر شد اسکا کند نیست اورا صوم  
و صوم آنکہ ارشاد است لبومی فہل کہ غسل کن قبل فجر و اگر خلاف آن نماید جائز است و این مذہب صحابہ و اخوان  
ایشان از اہل حدیث سنت و اجتماع کردہ اند اہل این اعصاب صحت صوم جنب از احتلام و جماع و بدان قابل انہما ہر  
صحابہ و تابعین حسن بن صالح ابطال آن حکایت کردہ و برین بود ابوہریرہ و صحیح آنست کہ وی رجوع کردہ و گفتہ اند کردہ  
و مروی است از طاووس عروہ و نخعی کہ اگر عالم است بجنابت خود صحیح نیست الا صحیح است و محکی است از حسن بہری نخعی کہ  
حرام است در صوم تطوع نہ فرض و حکایت کردہ اند از سالم بن عبداللہ حسن بن صالح کہ روزہ دارد و قضا کند ستر این  
خلاف مرتفع شد و علماء اجماع کردند بعد از ان صحیحش و در صحت اجماع بعد خلاف خلافی مشہور است در اہل اصول و فہم  
عائشہ و ام سلمہ حجت است بر ہر مخالف واللعلم کہ ذافی عدۃ المنسوخ حدیث سینزدہم این است افطر الحاجم والمحجوم  
رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ عن عبد اللہ بن اوس و صحیح البخاری و احمد و ابن خزیمہ و ابن جبان و حافظ ابن حجر  
در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابہ آورده و در سبیل السلام شرح بلوغ المرام گفتہ اخرجه الائمۃ عن ستہ عشر  
من الصحابہ و سیوطی در جامع صغیر گفتہ متواتر است و بالبحرہ در وی دلیل است بر آنکہ حجامت منقطع صوم است بہر دورا  
از حجام و محجوم و باین فتنہ گروہی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و اسحاق و ابی ثور و واجب قضا  
و کفارہ و ببقال ابن خزیمہ و ابن المنذر و ابن جبان گفتہ اند این حدیث منسوخ است بحديث النس بن مالک کہ ثمانی سوال  
صلی اللہ علیہ وسلم خص فی الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید است ثلثہ لا یفطر من الصائم القی و الحکم و الحجامة و رواہ الترمذی  
و گفت این حدیث غیر محفوظ است و عبد الرحمن بن زید را وی اضعیف است در حدیث ابن الجوزی گفتہ حدیث اول شریعت  
ازین حدیث زیرا کہ تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع است و حدیث انس اخا لہ بن البجلی روایت کردہ و احمد بن حنبل  
در خالطعن نمودہ و فرمودہ اورا احادیث مناکیر است پس اگر صحیح شود فاض صریح باشد در نسخ انتہی گویم حدیث افطار  
مانا متواتر است و عکرمہ از ابن عباس آورده کہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احتجم و ہو صائم یعنی آنحضرت حجامت کرد  
و وی روزہ دار بود پس فعل می صلی اللہ علیہ وسلم ال است بر آنکہ مراد کر اہم است و روایت کردہ است ابوداؤد از ثقات  
کہ گفت انس نبودیم کہ ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کر اہم است جد و اخرجہ البخاری و گفتہ اند کہ فعل افطر قول او  
نیست کہ قول در عام فتح بود و فعل در عام حجۃ الوداع سند دہم این چنین گفتگو کردہ است ابن الرفعہ برین حدیث ابن صالح  
در کتاب علوم الحدیثی گفتہ بیان کرد و شافعی کہ حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شد او غیر او است زیرا کہ در حدیث شد او  
مروی شدہ کہ وی ہما آنحضرت لا یفطر فی رمضان پس دید آنحضرت مروی را کہ حجامت میکند در رمضان فرمود افطار کرد

حاجم و محجم و در حدیث ابن عباس است که احتیاج کرد آنحضرت و وی محرم و صائم بود پس نظامی است که آن اول بود و در نه  
هشت و این آنحضرت و رسیده و انتهای و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه  
حدیث چهاردهم از ابن عباس است گفت صام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم عاشورا و امر بصیامه رواه مسلم  
یعنی روزه داشت آنحضرت این روز و امر کرد بر روزه داشتن در آن گفته اند این حدیث منسوخ است بحدیث عائشه که فلما  
نزلت فریضة رمضان ترک یوم عاشورا فمن شاء صامه و من شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا  
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم این یوم ابو حنیفه گفته و واجب  
در اول اسلام بعد از نسخ پذیرفت و شافعی را در وی دو وجه است اشهر وی آنست که این روزه سنت است از روزی که  
مشروع شده و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاخر بود چون صوم رمضان نازل شد مستحب ماند  
دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث است نه یوم عاشورا و کم یکتب علیکم صیامه و انما صائم فرضی و صام  
و من شاء فلیفطر و بر هر دو مذہب صوم این یوم سنت مستحب است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلام را فرمود  
و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین باب حدیثی است که شیخ محمد الحق  
و دهاوی در اثبات بالسنه ایراد کرده و شوکانی این صوم را اگر صیام ماه محرم گفته و در مسوی است که نزد اکثر مستحب است  
باتمام روز عاشورا هم نهند و الله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سید مجتبی است نزد مسلم و غیره که وی فرمود اگر در ماه  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه پس از آن ایستاد بر او رتبه زنان پیستر بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا  
روز قیامت و مروی است از آن از ابی هریره و در حدیث علی است نهی عن المتعة یوم خمیس و این در جمیع است ترمذی  
از ابن عباس آورده که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه **الْاَنْکَا حُرَامٌ اَزْ وَاَرْحَمُ اَوْ مَا مَلَکَتْ**  
**اَیْمَانُکُمْ** و درین باب حدیث بسیار است و خلاف طویل شوکانی در نیل الاوطار استیفای این بحث نموده  
و در تحفه گفته محل متعه منسوخ است و در شرح آن گفته روایت کسیکه تحریم آن تا یوم القیامت روایت نموده حجت است  
درین باب در حجة الله البالغة گفته خصمت داده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی چند روز بعد نهی کرد از آن بود و درین  
بنابر وجود حاجت داعیه و بود و نهی بحجت ارتفاع آن حاجت و غالب اوقات و نیز در جریان رسم بدان خطا و اشتباه  
چند روز انقضای مدت ماکوره بیرون میرود از حیث و پیشود اختیار امر بدست زن نمیدانند که چه کند و ضبط عمده در  
مساجح صحیح که بنایش بر تاسید است در غایت عسر است تا به تبعه چه رسد انتهای در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما بر  
تحریم متعه و آن هیچ اجتماع است بین مسلمین و بود مباح در اول اسلام پس منسوخ شد و ابو الفرج گفته احادیث متفق  
بر نسخ متعه و دو حدیث اولی اند بر وقوع تحریم آن در مکه معطره و حدیث علی دال است بر آنکه تحریمش در خیبر بود و آن  
مقدم است بر سب و جبرکی آنکه محتشم متفق علیه است و حدیث سید را از افراد مسلم است دوم آنکه علی اعلم است باحوال سب  
صلی الله علیه و سلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان وقت خفای آن بخیر او گویا ایشان استعمال آن کردند و در فتح مکه آنچه  
مباحش میدادند بدون علم ناسخ پس نهی کرد ایشان از آن و نهی از ناسخ وی بر جماعه از ایشان است ابن عباس رضی الله عنه

استثنای گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجهی ثانی کرده و شیبای نفیسه آورده و نووی بروی استدراک خیر مانده  
و ترجمه این باب چنان نموده بیان نکاح المتعة و بیان آن پنج قسم است نسخ ششم نسخ ششم نسخ ششم نسخ ششم نسخ ششم  
ذکر نموده و گفته صد باب مختار تحریریم است اباحت دو بار بود و حلت قبل خیر یعنی در اول اسلام بستر حرام شد و در خبر  
باز سباح شد بسال فتح مکه و آن روز او طاس است بستر حرام شد بعد سه روز تحریم موبدالی بوم القیامت که راه مسلم  
و نتوان گفت که اباحت مختص بود با پنج گفته شده و تحریم یوم خیر برای تاکید است و آنچه روز فتح مکه فرمود مجرد توكید  
تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح مکه است چنانکه مارودی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکور در مسلم  
در اباحت روز فتح صریح در آن است جائز نیست اسقاط آن نیست مانع از تکریر اباحت و اتفاق کرده اند علماء بر آنکه  
این تمهید نکاحی بود تا اجلی سنی نیست در آن میراث و نفقه و حلال میشد فراق آن با نقضای اجل بغیر طلاق  
و واقع شده است اجماع بعد از آن بر تحریم او از جمیع علماء و نیست مخالف در آن مگر فرقه روافض بود ابن عباس  
قائل باباحش قبل رسیدن نهمش بوی بستر رجوع نمود از آن روایت کرده است سعید بن جبیر که وی گفت  
ابن عباس آنچه کردی با جان خود دوست میداری نکاح متعه را و بردن این خبر را سواران بافاق گفت پس  
بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شناخت مرا پیش شناخت و هر که نشناخت پس منم ابن عباس بدستیکه  
نکاح متعه حرام است بچوبیته دوم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ حدیث شانزدهم مروی است از ابن عمر که  
گفت نهی کرد رسول خدا از اینکه خود را در محرم اضافی بعد سه روز گفته اند این حدیث منسوخ است بعد از  
بوسعید که بود رسول خدا نهی میکرد از اینکه حبس کنیم او را یا زاده بر سه روز بستر نخست او را در آنکه بخوریم  
و ذخیره سازیم کهیم و در حدیث جابر است کنالانا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرسخ لنا رسول الله صلی الله  
علیه وسلم فقال کلو او ترو و افا کلنا و ترو و نامتفق علیه و در حدیث سلم بن الاکح است فرمود آنحضرت  
کلوا و اطعموا و اذخروا فان لکس العام کان بالناس جدد فادوا ان یغنیوا فیهم متفق علیه درین باب حدیث  
نووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده اند علماء در نهی از اکل لحوم اضافی بعد ثلاث قوسه  
فته امساک حرام و اکل از آن بعد ثلاث حرام است و حکم تحریم باقی است کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علماء گویند  
سباح است اکل امساک بعد ثلاث و نهی منسوخ است با حدیث مصرحه بنسخ لاسیما حدیث بریده و بعضی گفته اند که  
این نسخ نیست بلکه تحریم بعینی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید و آن علت رفت بود یعنی برای  
عراق اردین در مصر و مقصود از آن بواسات ایشان بود و گفته اند نهی اول برای کراهت بود و این باقی است  
المرور لیکن حرام نیست و اگر مثل علت مذکوره امروز واقع شود ثابت شود حکم اول برای بواسات مردم و برین  
که بریده اند نهی علی و ابن عمر راضی عنه هم و الله اعلم حدیث هفدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم نهی از انتداب و در دبا و فرقت و نفقه و قیر و صحیح شده است از وی صلی الله علیه وسلم که فرمود نهیستم عن  
نظرون ان یظرفوا الی اهل البیت یا لایحرمه و کل مسکر حرام و لفظی از مسلم است و حدیث بریده است نهیستم عن الاشرار

الافی ظروف الادم فاشترط فی کل وعاء غیر ان لا یشربوا مسکرا نووی گفته بودند میز ساختن درین اوند بامنی عنه در  
اول اسلام بخوف آنکه سبب مسکرها گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود و انسانان گمان عدم مسکرا را بنوشیدن  
شارب مسکرها در دو بود و عدم قریب باباحت مسکرها چون زمانه دراز گشت و تحریم مسکرها شهرت پذیرفت و در نفوس  
ایشان تقرر گردید آن حکم منسوخ شد و انتیابا در هر طرف مباح شد بشرط آنکه مسکرها نوشند انتی شوکانی در شرح مختصر گفته  
و درین باب است اجادیت مصرع منسخ چیزی که بود از نبی انتیابا در و با و جرات انتی گویم مردم هنوز در آن مختلف اند  
قومی بقیانی نظردان فته و بقال لک احمد و قومی منسخ تحریم قائل گشته و همین است راجع حدیث یحیی بن محمد  
از ابو سعید مروی است که فرمود از حضرت صلی الله علیه وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن من کتب عنی شیئا فلیحی یعنی  
نویسید از من چیزی مگر قرآن هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث پس باید که بگویند آنرا مروی است از  
النس بن مالک رضی الله عنه گفت قید العلم بالکتابه سفید سازید علم را بنوشتن این قید بگفته نمی فرمود و در اول اسلام  
و چون است که سنن بسیار شود و حفظ قوت شود و احتیاج کرد کتابت را انتی گویم نووی در حدیث تحریم که در قول  
وی صلی الله علیه وسلم التبتوا لابی شاه گفته این صریح است بجواز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست حدیث علی علیه السلام  
ما عندنا الا فی هذه الصحیفه و مانند اوست حدیث ابی هریره کان عبید الله بن عمر یکتب لاکتب آمده است احادیث  
در نبی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت علم و چه بسا سلف بجواز قائل شده بعده اجماع است  
بعده ایشان بر استحبابش و جواب اده اند از احادیث نبی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود نبی در اول امر اسلام قبل  
اشتهار قرآن بهر واحد و نبی از کتابت غیر وی بخوف احتلاط و اشتباه او بود بغیر او چون اشتها گرفت و ازین  
مفسد آتش صورت لبست اذن دادند در آن دوم آنکه نبی تنزیه بود برای سیکه و ثوق در بر حفظ و بروی خوف آنکه  
بر کتابت و اذن برای کسی است که و ثوق ندارد انتی و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب التثبت فی الحدیث  
و حکم کتابه العلم و این مضمون را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از اوله جواز کتابت است حدیث ابن عمر رضی الله عنهما قال  
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امر مسلم له شیء یوصی فیه یمیت لیلته الا و وصیه یکتوبه بعده تفق علیه گویند  
وی رضی الله عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت علم و ثقیف  
را در آن از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دالالت قول صلی الله علیه وسلم التبتوا لابی شاه اباحت بلکه استحباب است  
والاصحغه امری صارت محمول بر وجوب است والله علم حدیث نو و دهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم نبی از قتل انسا و ولدان صبیان و صحیحین غیره از حدیث ابن عمر و در حدیث صعب بن جشامه آمده که پرسیده شد  
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شیخون دن بر شکر کین رسیده شدن در آن بزنان دراری ایشان فرمود بهم منعم این  
و صحیحین است و درین باب حدیثهاست و بود زهری چون وایت میکرد این حدیث را میگفت منسوخ است این جور  
گفته این قول اوج نیست و جز نبیست که نبی از قتل انسا و صبیان قتل است و در حدیث صعب بن جشامه نیست پس تفسیر  
نباشد انتی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع است اتفاق بر منع از قتل زنان و کودکان مگر ضرورت چنانکه

بیش از اسپر خود گردانند یا خود ایشان بمقتل نمایند انتهی و در مسوی گفته شافعی گویند نهی در حال تمیز و تفر دست  
اما شجون پس جائز است اگر چه در وی بذاری و نسا برسد انتهی و نووی برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب  
مثل النساء و الصبیان من غیر تعدیه حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مازد عدم تعدیه ضرورت نیست نهی در  
عدم تمیز و قتال است پس اگر مقتله کنند شسته شوند بقول جابیه علیا و همین است نهی ابو حنیفه و الله اعلم حدیث بستم  
بریده روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرستاد آنحضرت مردی را و فرمود اگر  
بند یابی نهی را بکش اگر دانه یابی بسوز در آتش آن مرد گرفت و مرده یافت و با آتش بسخت و ابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم شکری و فرمود اگر بیایید شما هم با بنی الاسود را پس بگردانید او را و میان دو خمره حبس بسوزید پس  
پستری را بچینید و پس ایشان کسی را فرمود لا تعدوا بالنار عذابا کمیند با آتش گویم این جوزی زیاد نکند و بزرگ این مرد  
حدیث و حکم کرد و حکم کرد که اگر مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنار است و هو کذا و حدیث هبار را بهیچ در سنن خود  
با حدیث دیگر مانند آن در قتال شکرین در ترجمه این قول قلم بضر با لعناق دون المثلث آورده و گفته از شافعی  
که مثله احراق اهل شرک بنار است حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان حلال است اگر مقتله کنند آنرا نفی  
و حجاره و نار و هر آنچه دافع ایشان باشد از حربه مسلمین و معونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده است امر وی  
صلی الله علیه و سلم تحرق و کس از قریش پستری فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام است قتل نسا و اطفال  
و شیوخ مگر برای ضرورت و مثله و احراق بنار حدیث ابو هریره نزد بخاری غیره بخاری رسول الله صلی الله علیه و سلم فی  
فقال ان جدتم فلانا و فلانا لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخروج انی کنت امرکم ان تحرقوا فلانا و فلانا  
وان النار لا یعذب بها الا الله قال جدتموهما فاقبلوهما و اما تحرق شجر و اصنام و متاع پس ثابت است اذن  
شارع بدان چنین در وضو است که صلحت باشد انتهی و الله اعلم حدیث بستم یکم از علی رضی الله عنه مروی است که  
گفت اهدی کسری رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل منه و اهدی له قیصر قبل منه و اهدت له الملوک قبل منما اخرجه  
و الترفی و البزار یعنی هدیه فرستادند کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت پس قبول نمود آنرا و از اینجا معلوم شد که  
جائز است قبول کردن هدایای کفار و در صحیحین است از حدیث انس که اکیدر دوسه هدیه فرستاد بسوی آنحضرت  
آنچه بستم و درین باب حدیث است گویند این احادیث منسوخ است بحديث کعب بن مالک که فرمود آنحضرت  
لا قبل بدین مشرک اخرجه موسی بن عقبه فی المغازی و قال فی فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث  
عیاض بن حمار است که وی فرستاد برای آنحضرت هدیه یا ناقة فرمود اسلام آورده گفت نه فرمودانی نهیت عن  
تبدل المشرکین اخرجه ابو داود و الترمذی و ابن خزيمة و صحیح شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث در قبول می صلی الله  
علیه و سلم هدایای کفار را بسیار است و خطابی در حدیث کعب گفته شبیه آن بکون منسوخا و گفته اند در بقصد غاظه بود  
تا مائل نشود بسوی ایشان چیل بسوی شکرین جائز نیست و قبول هدیه مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب بانه گفته  
رود در حق کسی است که ازین هدیه اراده نمود و موالات دارد و قبول در حق کسی است که نایس و تالیف او مروج است

در حدیث بستم و بستم و بستم



و ممکن است که نهی برای مجرک است باشد که منافی جواز نیست جمعا بین الاذنی و در عدة المنسوخ گفته درین اتحاد  
سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول الثبت است و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه حدیث عیاض مقدم است  
و حدیث اکید بر نسخ پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول هر یک از اهل کتاب است نه مشرکین عیاض از اهل کتاب است  
پس گفته شود که از کسری چه تم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است و وی ثقة نیست  
یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ است و در حق کتابی غیر منسوخ و الله اعلم این آخر کلام ابن الجوزی است نووی در باب  
غروه غیر در شرح مسلم تعارض احادیث درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعضی ایشان نقل کرده که احادیث  
نهی ناسخ قبول هدیه است و جمهور گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص  
بفنی حاصل بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه و سلم طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او بنا بر مصلحتی می جو  
مسلمین را بعضی را مکافات کرده و هدیه یکسکه طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود و نموده و اما غیر بنی  
صلی الله علیه و سلم را از ولایت و عمال پس حلال نیست قبول آن برای نفس خود نزد جمهور علما و اگر قبول کند  
فنی باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است نبوی اینکس مگر بجهت آنکه وی امام مسلمین است و اگر از قومی است  
که او را محاصره کرده است پس ضمیمت باشد نه هدیه و این قول از داعی و محمد بن حسن ابن حبیب ابن القیم و غیر همست گفته اند  
خاص است با امام و این قابل است ابو یوسف و شهاب و بخون طبرانی گفته آنحضرت صلی الله علیه و سلم رد کرد هدیه را که فرستاد  
برای خاصش وی و قبول کرد هدیه را که خلایق این بود از آنچه در وی استیلاف مسلمین و گفت صحیح نیست دعوی نسخ  
کرده اند ایضا بعد از اجرای آن مجای مال کفار از فنی و ضمیمت بحسب اختلاف حال و این است معنی حدیث هدایا الی اعمال غلبل  
او خصوصاً بها انفسهم گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه و سلم هدایای اهل کتاب را همچو اباحت ذبائح و منکاح آنهاست  
برای ما بخلاف مشرکین عبده او آنان انتهی کلام این است مجموع احادیث منسوخ که ابن الجوزی و غیره بعد استقرا  
و استیفا تمام آنرا جمع نموده اند و در اکثر از آن بحث است چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و در اینجا علاوه این احادیث  
دو سه حدیث دیگر است که در عمل بران اختلاف علماست الحاق آن تمیما للفائدة مناسبت حدیث ثبوت دوم  
روایت جابر بن عبد الله است گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شرب الخمر فاجلده و فان عاد فی الرابعة  
فاقتلوه رواه الترمذی و النسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بزنید او را تا زیاده پس اگر عود کند در کثرت چهارم پیش او را  
گفته اند منسوخ نیست بحیث جابر زیرا که در آخرش گفته ثم اتی النبی صلی الله علیه و سلم یجمل قد شرب فی الرابعة فضره فقتله  
یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر چهارمین بار و او را قتل نکرد و از نبی معلوم شد که فعل او  
ناسخ قول اوست و این گفته است شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر است  
و هم ترمذی و ابوداود از حدیث قبیه بن زبیب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلده و رفع القتل و در روایتی از احمد است  
از حدیث ابوسریه فاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم بسکران فی الرابعة فخی سبیل و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود  
گفته جمیع مافی هذا الکتاب من الحدیث هو محمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث ابن عباس حدیث النبی

صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقطعوه و قد بین محمد بن الحنفیة فی الکتاب انتمی و انچه در کتاب یعنی سنن خود  
بیان کرده اینست که این در اهل امر بود و بعد از منسوخ شد این چنین وایت کرده است جابر که سابق و همچنین قبضه کنند  
از آنحضرت روایت نموده که سابق و بود و رخصت و عمل برین حدیث است نزد عامه اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف  
درین باب در قدیم حدیث انتمی در در اسات المذنب فی الاسوءة الحسنه بالحسب گفته قوالی که این در اول امر بود  
بعد از منسوخ گشته دعوی بلا دلیل است در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارع و همچنین حدیث جابر دلالت نمیکند  
مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحنفیة باین طور باشد که اگر قتل از باب  
اباحت است و رخصت برای سیاست نه برای ایجاب در بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت  
نخواهد بود و تا جمیع ممکن است قول بنسخ روان نیست با آنکه در صورت عدم امکان جمیع هم اقدام بنسخ نمی رسد  
تا وقتی که نفعی از شارع بنسخ آن یافت نشود و اگر چه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود و چنانکه حافظ حاکم  
در مقدمه کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این رخصت بود معنی وی نزد من آنست که قتل در رخصت  
رخصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در وی امر اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبضه است  
و عجب است از ترمذی که با وجود این جمیع که خودش از زهری روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم نسخ کرده و چون نسخ قاتل  
نمباشد پس آن که ام علت است که سبوی آن در باب العلل اشارت نموده و چیست طریق ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان  
بمعنی رخصت اباحت و برای سیاست در بار چهارم با آنکه اگر عدم وقوع آن در است از یکی از علل ثابت گردد و ال  
بر عدم اخذ آن با این حدیث نباشد زیرا که معنی اخذ با حدیث خص سبب ویت آن احادیث است مباح اگر چه گاهی  
عمل بران از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحیح مگر برین حدیث با آنکه احدی  
از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد انتمی کلاسه گویم این جرح که بر ترمذی نموده خوب است اگر ثابت شود که تاخر تاریخ  
احد الحنفیة عن الآخر تاخیر نیست و فیه نظر لازم مگر آنکه تاویل کنند آنرا با اباحت و رخصت با قطع نظر از ان و عدله المنسوخ  
گفته نسخ قتل شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه است و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بران بر تقدیر وجود نسخ برای آن بعد  
گفته والا اجماع نسخ حکم شرعی نمی تواند شد و الله اعلم حدیث بیست و سوم حدیث ابن عباس است که ان النبی صلی الله  
علیه وسلم جمع بین النظر والعصر بالمدينة والمغرب العشاء من غیر خوف ولا مطر ولا سفر واه الترمذی و مسلم و این  
همان حدیث دیگر است که ترمذی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده و گفته که جز این دو حدیث همه آنچه در  
کتاب سنن اوست معمول است و بر قول او باین حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گو یا او را منسوخ داشته اند  
و در باب العلل گفته بود که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت اینست که گفت در سنن حدیث  
ابن عباس مروی است بغیر و جرد واه جابر بن یزید و سعید بن جبیر و عبد الله بن شقیق العقیلی و مروی است از ابن عباس  
از آنحضرت غیر آن یعنی معارض او و آن اینست که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین التین  
من غیر عذر فقد اتى بابا من ابواب الکبائر و در سندش حدیث است یعنی ابو علی رجمی وی ضعیف است نزد اهل حدیث



اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بر آن عمل نکرده و اگر مرد تریندی عدم عمل بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث  
فی کتابی نه از اصول به ماضی حدیثین باطل باشد زیرا که هر حدیث کتابی و غیر اصولی محمول بظاهر نیست با آنکه بظاهر این  
حدیث هم جماعه از علما عمل کرده و نوی گفته همین است محلی که رفته است بآن احمد و قاضی حسین و جماعه از ائمه بجز از جمع  
و حضر برای حاجت رفته و نگشتی را که عادت آن کنند و هو قول ابن میرین اشهب من اصحاب مالک و حکاه ان خطابه  
عن القفال العنابی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی اسحق المزنی عن جماعه من اصحاب حدیث اختاره ابن المنذر  
و یؤید ظاهر قول ابن عباس از ادان الیه حج است و تعلیل کرد آنرا بمرض نه غیر و الله تعالی اعلم انتمی کلامه نزد آنست  
که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل است با شتراک در وقت ظهر و عصر و در وقت غروب  
و عشا چه لفظ جمع بین الظهر و العصر و المغرب و العشا بالفظ تاخر الظاهر فضلا ما فی وقت العصر مثلا دلالت نمیکند بر ازیاد  
از قول مالک معنی اشتراک در مذہب و آنست که داخل میشود و وقت عصر چون گردد سایه هر شی مانند او و نمی رود  
وقت ظهر بلکه متمرج میشود و در وقت تا غروب شمس پس وقت ظهر یا گردیدن سایه هر شی مانند آن وقت مختار است  
و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین قول منفر نیست بلکه موافق اوست عطا  
و طاوس و جماعه الله تعالی و مالک گفته تمت میشود و وقت مغرب بپتشر شترک میشود و این وقت و عشا پس وقت اختیار نزد  
او در مغرب وقت واحد است و تا وقت عشا التسلیع دارد و وقت ادا باقی است تا آنکه شب باقی است قبل طلوع فجر  
بقدر چهار رکعت و در طاوس مغرب و عشا فوت نمیشود مگر بهر اوستند ایشان همین حدیث ابن عباس است درین باب  
و در طرق مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع تا بغیر ظهر و جمع آن بعضی در وقت وی بود و همچنین تا بغیر مغرب جمع آن  
بعشا و این عین اشتراک استراج است و با وجود این همه قسم جائز است عالم بالذہاب را گفتن این حرف که احدی  
از اهل علم باین حدیث اخذ نکرده انتمی کلام الذر اسات ملخصا و شوکانی در شرح مختصر گفته جمیع میان و نماز اگر صورتی باشد  
بعذر جائز است و در تحقیق جمع نیست زیرا که هر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از دست جمع آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم در مدینه بغیر مطر و سفر چنانکه در صحیح است از حدیث ابن عباس و غیر او و در بعضی آیات تصریح بدان وارد شده  
بلکه خود را وی آن مجمع صوریش تفسیر کرده و در رساله مستقله توضیحش کرده ایم و مراد جمیع جائز بعذر جمیع مسافر و بعضی  
و مطر هم عذر است چنانکه اولی جمیع بدان وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار است و حق  
عدم جواز است و الله اعلم حدیث بیست و چهارم روایت ابن عمر است قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یا یلبس المحرم قال لا یلبس القميص الی قوله ولا الخفین الا ان لا یجد تعلین فلیقطعهما حتی ینال السفل من الکعبین و اهل السنن  
یعنی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز پوشد محرم فرمود پوشد قمیص و نموزه مگر آنکه نیابد پا پوشش پس  
بر نموزه را تا آنکه فروتر شود از هر دو کعب استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع شرط جواز لبس خفین است  
و برین اند چون علما و فقها و از اصحاب جائز است پوشیدن آن بغیر قطع زیرا که حدیث ابن عباس مطلق است و آن اینست که  
گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطبه میکرد بعرفات من لم یجد از ارافه لبس سراویل من لم یجد تعلین

قلید بن حنین و ابن سنی علیه است و در روایتی از طریق ابی الشعثاء آمده که قلت و لم یقل یقطعهما قال لا رواه احمد و  
 مفتی گفته نه اینها هر دو نسخ حدیث ابن عمر قطع الحنفین لانه قال بعرفات فی وقت الحاحه و حدیث ابن عمر کان بالمدينة  
 كما سبق فی روایت لاحد و الدارقطنی انتهى و مراد بحديث جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 من لم یصل فی یومین من لیالی الاربعین لم یصل فی لیالی الاربعین و مراد بحديث جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 جمهور است بر وجوب قطع یحیی و جکی از ان عوی شیخ است که تقدم و حکایت کرده است آنرا و الدارقطنی از ابی بکر بن سنان  
 و شافعی در آن گفته هر دو حافظ صادق اند و زیادت ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا که محتمل است که وی در آن  
 یا گفته و لیکن بعضی روایات از وی نقل آن نمودند انتهی و لیکن قول ابی الشعثاء آبی است از ان که سابق و بعضی سلوک طریق  
 ترجیح کرده اند میان هر دو حدیث ابن جوزی گفته در حدیث ابن عمر اختلاف است در رفع و وقف او و حدیث ابن عباس  
 مختلف نیست و در کرده اند این را بآنکه مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر قطع مکرر در روایت شاذه و معارضه کرده اند  
 بآنکه حدیث ابن عباس مختلف است ابن ابی شیبہ آنرا بسند صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس موقوفه روایت کرده  
 و حافظ ابن حجر گفته از تباب بنکین و جکی از محدثین در آنکه حدیث ابن عمر صحیح است از حدیث ابن عباس زیرا که  
 حدیث ابن عمر بسندی آمده که موصوف باصح الاسانید است اتفاق کرده اند بر ان از ابن عمر غیر واحد از حفظ  
 و از ایشان اند نافع و سالم بخلاف حدیث ابن عباس که مرفوع نیامده مگر از روایت جابر بن زید از وی تا آنکه  
 اصیلی گفته انه شیخ مضری لا یعرف کذا قال و هو شیخ معروف موصوف بالفقه عند الائمة و بعضی از ایشان  
 استدلال کرده اند بقیاس سخت بر سر اوایل در ترک قطع و این مرد و دست بآنکه مصادم نص است پس فاسد الاعتبار  
 و بعضی حجت بقول عطاء آورده که قطع فساد است و او تعالی فساد را دوست ندارد و این وجه هم مرد و دست بآنکه فساد  
 در چیزی است که شارع از ان نهی کرده نه در چیزی که در ان اذن کرده بلکه واجبش نموده ابن جوزی گفته امر قطع محمول  
 بر ابحاث است نه بر اشتراط عمل بالحدیثین این تکلف است و حق آنست که نسبت تعارض در میان مطلق و مقید زیرا که  
 جمع میان هر دو ممکن است بکل مطلق بر مقید و تاجع ممکن است واجب همان باشد نه بر متن بسوی ترجیح و اگر مصدق ترجیح  
 جائز باشد ترجیح مطلق ممکن است زیرا که ثابت است از حدیث ابن عباس و جابر و روایت دو کس از روایت واحد  
 ارجح است و الله اعلم انتهى کلامه نووی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود شیخ حدیث گاهی بنص چنانکه حدیث  
 کنت نیتکم من یاره القیور فزورو یا و نیتکم عن لجوم الاصابی فوق ثلث فاسکو اما بکم و نیتکم عن النبیذ  
 الا فی سقاء فانته و فی الاستقیة کلها و لا تشربوا سکر او گاهی باخبار صحابی چنانکه گویند کان آخر الامر من رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ترک الوضوء مما مست النار و گاهی باجماع همچو ترک شارب خمر در کثرت چهارم و گاهی بتاریخ نزول و تخریج  
 جمع و الله اعلم حسین بن عبد الرحمن اهل در عده المنسوخ بعد از او احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان میکنند  
 گمان کننده قلت منسوخ را و التفات میکنند بآنکه اشیا بران پس متعذر میشود بروی احتضار آن و گاهی بعضی  
 از ان متعذر میشود پس رجوع میکنند از ان بقبض عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات بسیر



و میداند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست نظر بتخصیص و تعارض جاری گفته همه آنچه اجماع کرده اند علماء بر نسخ آن  
نزدیک نیست و بهفت حکم است از آنچه است استقبال بیت المقدس که باستقبال کعبه منسوخ گشته و آن اول چیزی  
که نسخ پذیرفته از امور شرع و بودند صحابه در نماز ظهر و گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اصحاب خود در وقت  
و کلام در نماز و حکم متبونی و ترک صلوة و خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحريم زیارت قبور  
بر مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم عاشورا و سجود مابین طلوع و شروق شمس  
و جواز اکل لحوم حمر الهی و رجعت مطلقه ابدی و اعتقاد متوفی عنماز و جهایک سال و جواز شرب خمر و تحريم اکل جماع  
در لیالی رمضان و تحريم میان صوم و کفار و تحريم جهاد بسیف با کفار و تحريم قتال در شهر حرم و وجوب قیام لیل  
بر غیری صلی الله علیه و سلم و اعتبار عشر ضحیات در تحريم ضاع و تحريم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت برای اقربین  
و توارث میان قرابت و حبس از انبیین تاموت و وجوب قتال مسلم واحد بکثر کفار و اجماع کرده اند مسلمانان بر آنکه  
نماز چهار گانه گذارده نشود و دو گانه اگر چه در اصل مجبین بود لیکن در زیادت فی العبادت اختلاف است در آنکه این  
نسخ است یا نه بر دو قول و اجماع کرده اند بر وجوب حجاب برای زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل با حجت  
نیست از منسوخ چیزی و اگر ترخیص شرعی ناسخ شرع مقدم است پس منسوخ است اقرب اول است در آنچه ذکر کردیم  
از شما منسوخات چیزی است که اجماع کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر ضحیات لیکن الآن متفق اند بر عدم اعتبارش  
پس نزدیک آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ است و در منسوخ است آنچه نسخ آن شته شده و نیست در وی خلا  
و نه نقل اجماع از کسیکه بروی توثیق باشد فیما اعلم الله تعالی و آن نسخ است بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم و آمر  
بایزائی انبیین و تحريم کسر فضا و ذهب بعد اخراج زکوة و تحريم قتل کفار و باغیان در شهر حرم و جواز تفهیل قبل قسمت  
و تبس خواتم و ذهب و آمر بقتل کلاب سود و جواز شمشیر و در منسوخ است آنچه نسخ وی شته شده و رفته اند بدان چاه شمشیر  
مخالفت در آن مثل نسخ المأمن الماء و وضوء از آنچه آتش آنرا مس کرده و تطهیر در رکوع و آمر بضرر نسأ مطلقا و نفوت  
میان دو کس و قول نمودن بر باکره در نسبه و وجوب حقوق در مال سوای زکوة و آمر بستره که دیده باشد در راه و جبهه نسأ  
و تحريم لحوم اضاحی بعد ثلث ایام و رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقره بر تفصیلی که در وی است و در جواز  
لبس حریر برای مردان با دعای نسخ تحريم نسخ علی الخفین با دعای نسخ در آن در صد اول خلاف درین مسئله شاذ بود بعد  
قائلین آن بسیار شد مثل امامیه و شافعیه و شافعیه خلاف در نسخ تحريم استقبال قبله نزد قضای حاجت و ترک وضوء از مس  
و در متعج و طهارت جلد میتة بد باغت و نیم نامناکب نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدین و خیر اقرب الی الله  
و الکفایات در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش نماز نسبی و تصاویر و وضع بدن قبل  
رکبتین و همر بستمیه و ثبوت قنوت و صبح و قنات خلف امام و افضلیت اسفار بصبح و قیام برای جنازه و نسخ حد  
تکلیف صلوة جنازه تا چهار و نیمی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین و نسأ صوم مصبح بجابت و جمهور بر صحتی بوده اند  
و نسأ صوم محضر و نسخ اباحت فطر در سفر و جمهور بر خلاف این هستند و نسخ نفی فطر در آوندای شراب و جود با و نسأ

زنی و نفقه و غیر آن قابل نیست بعد از نسخ در آن مگر امام احمد بن حنبل و اشباع او و اختلاف کرده اند و نسخ  
 و نه تعالی فی الممتحه فاقوا الذین ذلکیت از و احکم و مثل ما انفقوا بنا بر اختلاف ایشان در معنی  
 این آیه چنانکه در کتب تفاسیر مذکور است و گذشت و منی از رقی و از قول ایشان از ائمه شریفان شرط در حج و ابتداء کفار  
 بقبال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت و تحریم یوم خیل و جواز فراغت و آذن برای متوفی غنما در  
 نقل مکان در ایام حدت می و نسخ آن صحیح شده و قتل مسلم ندبی و تحریق بنار در غیر حرب و استیغای قصاص  
 قبل اندام جرح و جلد محض قبل رحم و حکم زنا کننده با کنیز زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام  
 و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و منی از استغاثه بمشربین و آخذ سلب بغیر بین  
 و جواز صلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و منی از قبول استاده و وجوب غسل یوم جمعه پس این همه بود و هفت حکم  
 که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ نیست و هفت حکم از آن مشتهر است نسخ سیزده حکم از آن مشاهدات قابل نسخ دو حکم از آن  
 مشتهر است خلاف در جمل و هشت حکم اکثر یا کثیر از آن چنانست که در وی شرط نسخ جمیع نشده بلکه از باب عموم  
 و خصوص تعارض است که در وی جمیع بسوی ترجیح میباشد و احسن کتب مؤلفه در ناسخ و منسوخ حدیث کتابا اعتبارا  
 للملف و ابی بکر الحارثی است نووی و غیره مض کرده اند بر آنکه مثل او درین باب تألیفی نبوده است و حارثی سماع دارد  
 از حافظ ابو موسی اصغرمانی و طبقه او از اصحاب علی بن الحارث و غیره و او را تصانیف دیگر نا فعی نیست از آنجمله  
 عماله اللسان فی اسماء الاماکن و البلدان و منی شروع کرده بود در ترجیح احادیث مذکور بود کتاب الصلوة صفا  
 تصانیف نفیست چنانکه نووی ذکر او در تندیب الاسما نموده و کتاب ذراخ و منسوخ حدیث کتابی مسوط اکثر القوا است  
 و بیرون نمی رود از وی ناسخ قرآن و بیرون می آید از آن معلوم می شود که احتیاج بسوی آن نیست مثل ناسخ شریع و استقبال المقبل  
 و نحو ذلک و الله اعلم انتهى کلام عده المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

### خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان میماند

پس بدانکه این همه گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب غیر  
 حدیث ذکر کرده اند که هیچ یکی از آنها خالی از ایراد نیست الا اولی آن لقال هو کلام الله المنزل علی محمد المتلو المتواتر  
 چه برین حد از آنچه بر سایر حدود وارد میشود و در حدیث صحیح آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است  
 و اصولیان ادعای قوت بر این هر هفت بلکه قرائت عشر میکنند اما حق آنست که بعضی از آن متواتر است و بعضی  
 و هر چه صحیف شریف بر آن شتم است و قرائت مشهور بر آن اتفاق کرده اند آن قرآن است و در مختلف فیه خلاف  
 و حق آنست که بسطه آیه از هر سوره است و نیست خلاف در وقوع حکم و تشابه در قرآن هر یکی را تعریف کرده اند  
 و حکم حکم وجوب عمل بروت و در تشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بروت و واجب و تشابه بسوی حکم است  
 چنانکه در خصوص قرب و معیت و نحو آن بسوی استوای او تعالی بر عرض اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند  
 که در قرآن از برت چندی هست از رومی و هندی و فارسی و سریانی و عبرانی اکثر انکارش کرده اند اما دلیلی

صالح حجت نیاورده اینست بیان کتاب و اما سنت پس از قس از فعل و قول و تقریر و صلی الله علیه و سلم با اتفاق  
 اهل علم سنت مطهره مستقل است بتشریع احکام و همچو قرآن است در تحلیل حلال و تحریم حرام و روایت عرض احادیث  
 بر قرآن متعلق موضوع است نزد ائمه این شان اوزاعی گفته الکتاب احوج الی السنه سن السنه الی الکتاب یعنی هر  
 السنه قاضیه علی الکتاب و بالجملة ثبوت حجیت سنت مطهره و استقلال او بتشریع احکام ضروری نبینی است و خلأ نمیکند  
 در آن مگر هر که بخواهد از اسلام ندارد و در افعال صلی الله علیه و سلم تعارض نیست بلکه مجر و کواون متغایره است  
 که در اوقات مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض تصورست اما صورته و در حقیقت باجماع  
 بسوی سنینات اقوال است و تعارض قول و فعل را صورتست و رفع اکثر این تصور و حق آنست که بهم آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم پیروی اخل سنت نیست زیرا که مجر و خطور شی علی البال بدون تغییر است آری اشارت و کتابت صلی الله  
 علیه و سلم بجملة سنت است و حجت بدان قائم و ترک او را در تاشی حکم فعل او است و اخبار بر انواع است و حق آنست که علم  
 حاصل بجملة ضروری است و الیه ذهاب الجمهور و این خبر را شرط است بعضی متعلق بجملة و بعضی لباسع و مذاهب جمهور  
 و جوب عمل است بجملة واحد و وقوعی عقیده بدان و هر که در آن خلاف کرده چیزیکه صالح تمسک باشد نیاورده و در جملة صحاح  
 از خلفا و غیرهم و عمل البعد و اتباع ایشان باخبار اتحاد نیک میدانند که آنقدر است که جز در موارد بسیطی نمی تواند انجید  
 و هر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده با سبب خارج مثل ریب در صحت یا تمت در راوی یا وجود تعارض مثل  
 آن کرده و احاد را اقسام است و عمل بر این شروط بعضی متعلق بر راوی و بعضی بدلول خبر و بعضی بنفس لفظ خبر و قد  
 صحیح حجت است و بخلاف آن مرسل باشد و حق عدم قبول او است با خلا فیکه در آنست و حدیث منقطع حجت نباشد  
 و در تعارض جمیع و تعدیل و عدم اسکان جمیع میان هر دو اقوال است و حق حقیق بقبول آنست که اجتهاد در ادیان سر است  
 و لابد است از ذکر سبب در جمیع و تعدیل و بعد این که خود را جمیع از جمیع بر مجتهد محضی نبی ماند و بر تقدیر قول بقبول مجمل  
 جمیع و تعدیل از خارج جمیع مقدم باشد بر تعدیل اینست بیان سنت اما اجماع پس عبارت است از اتفاق جمیع  
 است محمد صلی الله علیه و سلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور و مراد با اتفاق اشتراک در اعتقاد  
 یا قول یا فعل است و بیرون فت بقیه مجتهدین اتفاق عوام زیرا که وفاق خلا و ایشان ادراجماع اعتباری نیست  
 و اجماعیکه بر وجوب تقلید نقل میکنند از همین قبیل است زیرا که اجماع مجتهدین در آن بر منع از دست و نیز بیرون فت  
 از این قید اتفاق بعض مجتهدین مراد بعض زمانه اهل اجتهاد است در وقت حدوث آن سئله و بعضی شرط کرده اند  
 در حجیت اجماع انقراض عصر مجتهدین و عدم سبق خلا و مستقر عدالت متفقین رسیدن ایشان بعد و معتبر در وقت  
 و خلافت است در امکان اجماع فی نفسه و امکان علم بدان اسکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست بر تقدیر تسلیم  
 این همه خلاف است در آنکه حجت شرعی است یا نه مذاهب جمهور حجیت اوست و دلیل بر آن نزد اکثر سمع است فقط  
 نه محمل و حق عدم حجیت است و اگر تسلیم کنیم که حجت است و علم بدان ممکن پس قضی ما فی الباب آنست که جمیع علیه حق  
 و لازم نبی آید از این جمیع اجماع او چنانکه گفته اند هر مجتهد صیبت نیست و نیست واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر تقلید

اتباع او در این اجتهاد بخصوص واجب نیست قائلین بحجیت و اختلاف دارند جمعی که خفیه از ایشان باز نرفته که  
 حجت قطعی است و قوی گفته طنی است و بعضی تفصیل کرده و گفته اند متفق علی معتبر قطعی است و سکوتی طنی و اجماع را  
 از مستند لا بدست دیگر گفته بلا مستند جائز است قول و ضعیف است و در وجوب بحث از مستند اجماع مجتهد  
 خلاف است و همچنین در عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد  
 ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل بدینه علی انفراد و در قبول اجماع سکوتی و عدم آن و آن  
 قول است ظاهر عدم حجیت اوست و نیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزی که واقع شده است اجماع بر خلاف آن و در  
 اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث بعد اختلاف اهل عصر در این سئله بر دو قول و معتبر و رفون علم اجماع  
 اهل آن فن است نه غیر ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقهاء باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین و در  
 مسائل نحویه قول جمیع نحویین غیر اهل فن در حکم عوام است جمعی اعتبار او کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار او است  
 و خلاف یکی از مجتهدین بر اهل اجماع را ناقض اجماع است جمهور گویند آن اجماع باشد و حجت و در حجیت اجماع منقول  
 بطریق اخلا و خلاف است جمهور را شرط عدد و تواتر کنند و قول قائل لا اعلم خلافا بین اهل العلم فی کذا سفید اجماع نیست  
 و هر گفته هست قول او فاسد است این است بیان اجماع و اما قیاس پس در اصطلاح فقهاء محل معلوم معلوم است  
 در اثبات حکم یا نفی او بام جاسع میان هر دو از حکم یا صفت و اختاره جمهور المحققین اتفاق است بر حجیت قیاس صا و  
 از وی حملی اند علیه و سلم خلاف در قیاس شرعی است جمهور از صحابه و تابعین و فقهاء و تکلمین بآن گفته که صلی الله علیه و آله  
 شریعت است استدلال میرود بدان بر احکام و آمده بسبع و ظاهر بر انکارش کرده اند و زعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه  
 در آن حکمی مخصوص علیه است در قرآن یا سنت یا معدول عنه بنحو ایاض و دلیل او این منحنی است از قیاس و شک نیست  
 که در دعوات و طلاقات مخصوص کتاب سنت و فای هر حادثه است و این بر دو قائم اند بیان هر نازله عرف و ذلک من عرفه  
 و حمل من جهله و از کان قیاس چهار چیز است اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را از این چهار تفصیل طویل است و حجت  
 قیاس ادوازه شرط ذکر کرده اند که محل خود مذکور است و حق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذکور است جمهور است  
 و علت را مسالک است و در جریان قیاس در اسباب خلاف است همچنین در حدود و کفارات جمعی منع کرده و جمعی جایز  
 و اعتراض متراض بر کلام استدلال بر قسم است مطالبات و قوا و معارضات و دائره بحث در تفاهیل این سئله  
 خیلی وسیع است و انواع اعتراض اقرب بچهل نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن آویخته  
 و جمهور انکارش نموده تا آنکه شافعی گفته من احسن فقد شرع و بعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز است  
 یکی بر تقدیم دلیل شرعی و این واجب العمل است زیرا که حسن و قبح شرعی است دوم بر مخالفت دلیل مثلاً چیزی باشد  
 که مخطور است بدلیل شرعی و در عادات مردم تحقیق است پس قول بدان حرام باشد و واجب این جاتی است بدلیل  
 و ترک عادت و رای است خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس در اینجا یک چیز دیگر است که آنرا اصطلاح مسلمانه نامند  
 و استدلال بالمرسل خوانند و در قول بدان خلاف است بر نه اهل اقوال جمهور تسک بدان منع کنند مطلقاً این است

بیان اصول اربع شرع باختصار و تفصیل آن از کتب اصول بمسوطہ بایست و اما اجتہاد پس از عرف فقہا از انظر  
آمدی گفته بود استفرغ النوع فی طلب الحق بشی من الاکام الشرعیۃ علی وجه یکس من النفس الحجر عن المرید علیہ پس مجتہد  
کسی است کہ استفرغ وسیع میکند در تحصیل ظن حکم شرعی و لابد است کہ بالغ عاقل ثابت الملکۃ قادر بر استخراج احکام از مآخذ  
و این اشراط است اول دوم آنکہ عالم باشد بخصوص کتاب و سنت چه قاصد یکی ازین بہر دو غیر متہمس بہ است یا اورا اجتہاد  
حائز نیست بشرط معرفت در ان قدر تعلیق با حکام است و بہر قلیل جدا سوم آنکہ عارف بود بلسان عرب و بہر کہی کہ تفسیر  
کتاب عزیز و سنت مطہر و نحو آن تواند کرد و حفظ آن از نظر قلب بشرط نیست بلکہ ممکن است استخراج از مؤلفات ائمہ این فن  
کافی است و ایشان تقریب تہذیب آن بر حروف بحجم بر وجه خوب کرده اند چارم آنکہ عالم باشد باصول فقہ بلکہ طویل السباع  
کثیر الاطلاع باشد در ان چه قسط اس اجتہاد و اساس و ہمین علم است پنجم آنکہ عارف بود بناسخ و منسوخ بروحی کہ هیچ  
بروی مخفی نماند و تفصیل این بشرط و مساکلت تمام شرح بلوغ المرام نوشتہ ایم فلجج الیہ در اشتراط علم بلیل عقلی اختلاف است  
جمعہ بشرط کرده و جمعی نکرده و بہر الحق زیر کہ دوران اجتہاد و بردارند شرعیہ است نہ بردارند عقیدہ و در اشتراط علم اصول دین  
و علم فروع خلاف است و حق عدم اشتراط اوست چه تولید فروع خود از دست پس احتیاج اجتہاد بمسوی آن یعنی جمعی  
و بعضی علم جرح و تعدیل را داخل علوم اجتہاد دانستہ اند و این درست است لیکن مندرج است زیر علم نیست مطہر  
چہ علم سنت بدون آن تمام است و گفته اند داخل است در ان معرفت قیاس باشرط و از کمالش نیز کہ قیاس  
مناط اجتہاد است و اصل ای کہ انشعاب فقہ از دست و لیکن این نیز مندرج است زیر علم اصول فقہ چہ بانی از  
ابواب است جمعی گفته خلوزمان از مجتہد قائم کج اند کہ مبین ما انزل اللہ للناس باشد جائز نیست بقال  
الحنا بترہو الحق ویدل علیہ ما صح عنہ صلی اللہ علیہ وسلم قولہ لا تزال طائفت من امتی ظاہرین علی الحق حتی یاتی امر اللہ  
وزکشی از اکثر حکایت خلوعصر از مجتہد کرده و بہر قالت الشافعیۃ و الحق ہو الاول و کیف کہ اجتہاد بہر متاخرین المیسر  
و اسہل است از اجتہاد بہر متقدمین خلاف نمیکند در ان ہر کہ ذی فہم صحیح و عقل سموی است اما سکرین بنا بر عارف  
بر تقلید و اشتغال بغیر علم کتاب و سنت استصعاب آن کرده اند و ہر کہ فضل خدا را بر بعض خلق او منحصر سازد و فہم بر  
سطرہ را مقصور بہر متقدم العصر کند دی جری است بر خدا و بر شریعت او و خلاف کرده اند و تجربی اجتہاد جمع  
منع کرده و جمعی جائز گفته و حق جواز و وقوع اوست و حق و مسائل شرعیہ اگر قطعی معلوم بالضرورۃ باشد چنانکہ  
وجوب صلوۃ خمس و صوم رمضان یا و احد است و موافق او مصیب و مخطی او غیر معذور و اگر از ضروریات شرعیہ  
و دلیش قاطع پس مخطی در ان آثم است و در صورت تقصیر و غیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث از ان در بہر چہ دلیلی  
قاطع نیست اختلاف در ان طویل است و حق آئنت کہ حق واحد است و مخالفش مخطی با جرح اگر حق اجتہاد در ان  
و فاکرہ و بعد از ان مایکون بہ الاجتہاد بتقصیری از خود و بحث از ان راضی نشدہ و این قول باطل است کہ حق متعدد  
بتقدیر مجتہدین و تقلید عبارت است از قبول ای کسی کہ قائم نمیشود بدان حجت بلا حجت و ازینجا معلوم شد کہ قبول  
قول نبی صلی اللہ علیہ وسلم و عمل بدان تقلید نیست زیر کہ قول قبول او خود حجت است قاضی تقریب نقل اجماع کرده است



بر آنکه آنکه قبول نبی صلی الله علیه و سلم و راجع بسوی او تقلید نباشد بلکه صائر بسوی دلیل و علم یقین است از تبری آنکه  
 کرده اند در آنکه تقلید در مسائل متعلقه بوجوب باری و صفات او جائز نیست یا نه جمعی بجا ز رفته و جمعی گویند جائز نیست  
 و ابوحنیفی بر آن اجماع اهل علم از اهل حق حکایت کرده پس اگر اعتقاد کرد بدون معرفت دلیل اکثر ائمه بر آنند که و  
 مومن است از اهل شفاعت اگر چه بترک استدلال فاسق میشود و به قال ائمه الحدیث و اشعری گفته مومن نیست  
 تا آنکه از حمله تقلیدین بیرون رود و این باطل است و نیست برین قول اما از علم و احیای الهی و اختلاف کرده اند  
 در جواز تقلید در مسائل شرعی غیر فروع جماعتی گفته جائز نیست و جمعی گفته جائز نیست مطلقا قرائن گفته مذہب مالک  
 و جمهور علما و جوب اجتهاد و ابطال تقلید است و این حزم ادعای اجماع بر نبی از تقلید کرده و از مالک آورده که گفت  
 اما بشرا خطی و اصیب فانظر وانی رأی فما وافق الکتاب السنه فخذ وابه و ما لم یوافق فادع و مثل آن ابوحنیفه و شافعی  
 و احمد نیز گفته اند و خصوص ائمه اربعه بالفاظهم در تصریح نبی از تقلید در قول سفید و جز آن مذکور است از اینجا معلوم  
 که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذہب جمهور است و مؤید اوست اجماع بر عدم جواز تقلید اموات و بر آنکه عمل نمهند  
 برای خود و خدمت است نزد عدم دلیل و غیره و بر این عمل جائز نیست بالا اجماع و این هر دو اجماع بخی تقلید میکنند  
 پس گفت اگر کسی است که قناعت بربل خود کرده اینجا تقلید بر جان خود و غیر خود کرده اند با آنکه تقلید جمل است علم  
 مذہب سوم تفصیل است یعنی بر عامی واجب بر مجتهد حرام و اکثر اتباع ائمه اربعه همین قائل اند اما مخفی نیست که  
 اعتبار در خلاف اقوال مجتهدین است و این اتباع مقلدین اند نه مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد و لا  
 چون هر چهار ائمه ایشان منع کرده باشند ایشان از تقلید خود و تقلید غیر خود و بعضی متعسفین این منع را محل بر  
 مجتهدین کرده اند نه مقلدین در ارشاد الفحول گفته لم یات من جواز تقلید فضلا عن وجوبه بجهت بینگی الاشتغال  
 بخواه با و لم یومر بد شرایع الله سبحانه الی آراء الرجال انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه واجب بر عامی التمسک بحدیث  
 در هر واقعه است یا نه جماعتی گفته لازم است و رحمه الکلیا و جمعی گفته لازم نیست و رحمه ابن برهان النووی و هو  
 مذہب صاحبین جنبل و برین گذشته است سلف است هر چه و تفصیل این مطالب از رساله جسته فی الاسوه  
 باید جست و محل این اجاث کتب علم اصول فقه است مقصود در اینجا ضبط اطراف و اشارت کفایت بود پس

و بالله التوفیق و هو المستعان خیر رفیق



الحمد لله المنة کاین ساله شریفه باهتمام عاجز و بیچاره محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان تبریت یافته خدمت  
 برادر محترم محمد مصطفی خان تغیرها البدی بجار الغفران با و اخر ربیع الآخر ۱۲۸۹ هجری حلیه انطباع پوشید فقط

<p>محمد روشن خان حنفی          محمد عبدالرحمن بن</p>	<p>مهر و دستخط          مستمطبع برای سند این معنی که کتاب نه از مطبوع مطبع نظامی است در آخر ثبت گردید</p>
--	---

محمد روشن خان حنفی  
 محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان تبریت یافته خدمت  
 برادر محترم محمد مصطفی خان تغیرها البدی بجار الغفران با و اخر ربیع الآخر ۱۲۸۹ هجری حلیه انطباع پوشید فقط



٢٩٢٥ ١٢٢٢ (R)  
 CALL No. { ٢١٢٢ ACC. No. ٩٢٩٥  
 AUTHOR ٢٠ صدیق حسن، سید  
 TITLE موادہ الشیوخ وقرارد الناسخ والمطبوع

(R)  
 Class No. ٢٩٢٥ ١٢٢٢ Acc. No. ٩٢٩٥  
 Author ٢٠ صدیق حسن، سید Book No. ٢١٢٢  
 Title موادہ الشیوخ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

